

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

An Overview of Human Sacrifice in the Occult

گذری بر موضوع قربانی انسان در آئین‌های رازآلود



طبق گزارش رسمی اف.بی.آی در سال ۲۰۰۰، ۸۷۶۲۱۳ شخص در آمریکا "مفقود" شدند.

۷۵۰۰۰۰ نفر ایشان کودک بودند.

این مقاله گذری است بر مسئله‌ای به نام قربانی انسان. مسئله‌ای که صحبت هر روز نیست. مسئله‌ای که بسیاری نه قادر به تصور آنند، نه قادر به درک آن و نه قادر به قبول وجود و ابعاد آن. اما متأسفانه این یک واقعیت است. واقعیتی تاریخی که تا به امروز ادامه دارد. واقعیتی که به نظر می‌رسد نه تنها از شدت آن کاسته نشده، بلکه سیر صعودی عظیمی به خود گرفته و در دنیای مدرن در مقیاس‌هایی بسیار بزرگتر انجام می‌شود. به صورتها و شیوه‌هایی که به چشم ناآشنا فقط عجیب، بی‌پاسخ و فراتر از تحلیل‌های "متفکران" (آنها که به لطف جهانبینی سکولار و کمی خود، همه چیز را به عواملی همانند پول و قدرت ربط می‌دهند)، است اما به به چشم آن مومن به دین خود، غیب^۱ و فرق رازآلود، کاملاً حساب شده و آئینی به نظر می‌رسند. در عین حال، امروزه از مقدار گزارش و بحث درباره این سرطان کاسته شده، و این عمیقاً به دلیل سیطره هر چه بیشتر عوامل پشت این اعمال شیطانی بر وسایل ارتباطی است. آسانترین راه کنترل ذهن ورودی‌ها است. اگر کسی موفق به کنترل عمده ورودی‌های اطلاعاتی یک شخص شود، عمده خروجی‌های اطلاعاتی وی، یعنی ذهن، تفکر و مرزهای تحلیل وی را در دست گرفته. (و این چه راهبرد عالی‌ای است برای مردمی که فرای ذهن و عقل خود ورودی‌ای ندارند). این امروزه به سادگی توسط نظام‌های آموزش و پرورش اجباری و سپس رسانه‌های جمعی صورت می‌گیرد. بسیاری پس از طی دوران تحصیل، چه دیپلم چه دکترا، یا مطالعه و تحقیق را عمدتاً کنار گذاشته یا چنان درگیر زندگی می‌شوند که فرصت تفکر عمیق و فرای مرزهای نگهبانی شده توسط "نگهبانان فکر" درباره موضوعاتی همانند تاریخ و فلسفه را ندارند، چه برسد به مطالب "غیر معمول"، همانند مسائل مخفی و مرموز^۲. آنها هم که سنگینی افتخارات مدارک و تحصیلات و القاب رسمی و غیر رسمی خود را بار کرده و می‌کشند، چه بسا ایشان که در اصل دنبال اسم و تصویر و شهرت‌اند و نه علم و حقیقت. که کسی که حقیقت را می‌خواهد راضی نمی‌شود، کنجکاوی ذاتی کودکانه‌اش را نمی‌کشد، در مرحله‌ای از شهرت ظاهری خیمه نمی‌زند و دلش را با تعدد اسم و رسم و نظراتش در صفحات چاپی و مجازی و فیگورهای عکس‌هایش خوش نمی‌کند. دریغ که بسیاری از متفکران و استادان و صاحب‌نظران اینگونه‌اند. یک سیرک بزرگ که همه قربان صدقه هم می‌روند و برای هم کف می‌زنند و اجلاس و گردهمایی برپا می‌کنند. تکان خوردن از نظریات کاری سخت است، بسیار سخت، برای کسی که حوصله و جرات گفتن اشتباه کردم، **من اشتباه کردم**، را ندارد. چه بسیاری که عمری را پای فلان نظریه و کتاب گذاشته‌اند. و این شکاف، امروزه اوج گرفته در تمام عرصه‌های علم. بین متخصصان خشکی که حاضر به عقب‌نشینی از نظریات منقضی خود نیستند، و آنها که با سوال‌هایی مهم و بی‌پاسخ جلو آمده و اگر جواب‌هایی قانع‌کننده‌تر ارائه نمی‌کنند، حداقل همانند آن

الذین یؤمنون بالغیب. سوره بقره^۱

^۲ Occult

مردان و ریش سفیدان خود را در دیواری نامرئی از جهل مرکب حبس نکرده‌اند. مخاطبین مردمی‌اند که بیداری معنوی‌ای درشان در حال صورت گرفتن است و پس از یکی دو سده تسلط جهانی مادی و کمی، در حال نگاهی جدید به دنیای پیرامون خودند، با احترامی بیشتر نسبت به باستانیان و سنت‌ها و نظرات و نگاه‌های آنها به دنیا و ماوراء. این شکاف در غرب، اوج‌اش آشکار است. در رسانه‌ها و محققان و بحث‌های مستقل از کانالهای رسمی، که سرزندگی و کنجکاوی و فعالیتشان تحسین‌برانگیز است. این شاید در هیچ امر بیش از تاریخ باستان و مخصوصا مصرشناسی آشکار نباشد. همینقدر اشاره اینجا بس است که این مبحث جایی دیگر می‌طلبد.

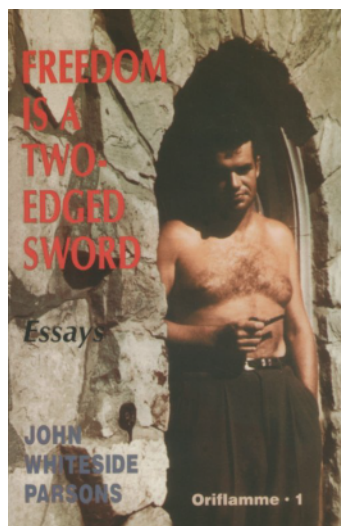
حقیقت این است که فرقه‌های رازآلود و مناسک پر رمز و رازشان هنوز وجود دارند، به قدرتمندی گذشته باستانی‌شان. در دنیایی که عوام و آنها که آقایان آنها را بنا به تفکر کمی خود "توده" می‌نامند- همان تفکری که رنه گنون به زیبایی آن را نمود کامل زندگی در عصر کمیت نامیده- زندگی در سراسیمی‌ای به نام تمدن مدرن که همگان با شیفتگی و با سرعت به سوی پایین‌ترین نقطه که آن همان حکومت ضد و وارونه‌ی همه چیز، دجال ضد مسیح است^۳، "توسعه" یافته و به پیش می‌روند، در دنیایی که توده‌ها تشویق می‌شوند به مادی‌بینی همه چیز، بریدن از یکدیگر، ذوب شدن در فردگرایی، خودبینی و سود شخصی، بریدن از دین و خداوند خیرالحافظین، مسخره کردن باستانیان و "خرافات" شان و بی‌معنی دیدن هر چه آقایان برجسب خرافات و افسانه و اسطوره به آن بزنند، در همین عصر، رهبران دنیا، قدرتمندترین و ثروتمندترین اشخاص دنیای به اصطلاح مدرن ما، تا خرخره در مناسک عجیب و غریب رازآلود و آنچه "خرافات" می‌نامند غوطه‌ورند. چه توضیحی دارید برای مراسم‌های سحر و جادویی که آقای جک پارسونز^۴ مخترع سوخت جامد موشک و یکی از مهم‌ترین پایه‌گذاران ناسا، هر شب در خانه‌اش به همراهی دانشمندان پروژه منهن^۵ برپا می‌کرد؟

^۳ Rene Guenon, The Reign of Quantity and the Signs of the time

رنه گنون. قلمرو کمیت و نشانه‌های (آخر) زمان

^۴ John (Jack) Parsons, founder of NASA's JPL (Jet Propulsion Laboratory) ironically JPL can also be read as "Jack Parson's Laboratory)

^۵ Manhattan Project



جان (جک) پارسونز. مخترع سوخت جامد و پایه‌گزار جی. پی. ال ناسا

چه توضیحی دارید برای فعالیت‌های فوق برنامه بسیاری از دانشمندان نازی و دیگران که به آمریکا آمده و مهمترین پست‌ها را در اختیار گرفتند؟ افرادی همانند همان آقای اوپنهاইمر^۶ که استادی محترم می‌گویند که بیچاره سخت رنجور بود و بخاطر "عذاب وجدان" از بابت بمب اتم، برای "معنویت" به فلسفه هندو پناه برد، بیچاره نمی‌دانست چه کند. عجیب می‌دانم که او یا اشاره نکند به تعلقات و روابط آقای اوپنهاইمر و امثالش با تاریک‌ترین محافل رازآمیز، یا نداند این تعلقات و روابط را.



دانشمندان آلمان نازی متخصص موشک پس از جنگ جهانی و انتقالشان به آمریکا، تحت پروژه پیپر کلیپ^۷ به علامت سواستیکا روی تابلوی چوبی دقت کنید. این عکس در آمریکا گرفته شده.

^۶ Oppenheimer

^۷ Project Paperclip



"دانشمندان" پروژه منهن. اوپنهايمر نفر دوم از چپ

چه توضیحی دارید برای احضار خدای باستانی "اسطوره‌ای" نیم‌بزر نیم‌انسان "پن"^۸ که آقای پارسونز می‌گفت قبل از هر آزمایش موشک با جادو احضار می‌کند؟ چه توضیحی دارید برای حضور حضرت آقایی که پلوتونیوم را به دنیا هدیه داد^۹ در بوهمین گروو^{۱۰} و مناسک غریب مهم‌ترین سردمداران دنیا که هر تابستان در آنجا به دور مجسمه عظیم سنگی یک جغد می‌رقصند و کارها می‌کنند. جغدی که از بین این همه نام، او را همان "مولوخ"^{۱۱} ای می‌نامند که در دوران "باستان" مردم کودکانشان را به او قربانی می‌کردند.

چه توضیحی دارید برای رؤسای جمهور و وزرا و شاهزادگان و دانشمندانی که در ظاهر عادی به نظر می‌رسند اما وقتی به جایی دگر می‌روند آن کارهای دگری می‌کنند که به ذهن هیچ انسان "عادی" و "مدرن" خطور نمی‌کند.

مناسک رازآمیز و جادو و کارهایی که دقیقاً، کلمه به کلمه و ذره به ذره همان مناسکی‌اند که هزاران هزار سال پیش انجام می‌شد. لیست این نمونه‌ها طولانی است و این مسئله‌ای که باید مطرح شود. خاموشی و بی‌خیالی نسبت به آن موجب خشم و نفرین خداوند است. خدای بزرگی که خطاب به یکی از پیامبران بنی‌اسرائیل گفت به اینها بگو اینقدر نیابند بیرون برای دعای باران! می‌آیند دعا می‌کنند، اما با تعفن گناه و شکمی پر از حرام. به جای آنکه رحمت نازل کنم خشمم بیشتر می‌شود بر اینها. به دیگر عزیزش گفت که به ظالمین بگو من را یاد نکنند. بر من واجب است که یاد کنم آنکه مرا یاد می‌کند، و یاد کردنم از ظالمین نزول غضب و عذابم است بر ایشان. این همان امر به معروف و نهی از منکر است که وقتی نشود، خوبان هم اگر دعا کنند دعایشان می‌خورد توی سرشان. این شناساندن شیاطین و میزبانانشان در این دنیا است که روحشان را فروخته‌اند، چه بد قیمتی. همه چیز را وارونه کرده‌اند.

^۸ Pan

^۹ Glenn T. Seaborg

^{۱۰} Bohemian Grove

^{۱۱} Molech

تاریکی را در کوری‌شان "نور" دیده‌اند و می‌خواهند دنیا را به گندشان آغشته کنند. هدف اینها کور کردن مردم شریفی است که تبدیل کرده‌اند به "توده" ها. اعدادی محض در صفحه‌های آمار. مردمی که شماره‌های ثبت و ملی و امنیت اجتماعی‌شان بر نامهایشان مقدم است. چرا که تنها در میان کوران است که مرد یک چشم می‌تواند پادشاه شود. پس چه زیبا گفت آن که فرمود:

نبرد ما علیه گوشت و خون نیست. نبرد ما علیه عوامل، قدرتها و حاکمان دنیایی تاریکی است،

علیه میزبانان دنیوی شیاطین آسمانی

Ephesians 6:12

امیدواریم این خلاصه‌ی ساده سودمند و مفید باشد و بالرحمن پناه می‌بریم اگر چنین نیست.

این گفته معروف که "حقیقت از تخیل عجیب‌تر است" ^{۱۲}، به دلیل درستی و رو راستی‌اش، گاه بسیاری را، مخصوصاً آنها که به خیال خود جایی دنج در دنیای مادی خود یافته‌اند، ناراحت و پریشان می‌کند. هر از گاهی رسانه‌ها تیرهایی درباره اعمالی وحشیانه و باورنکردنی بیان می‌کنند که توسط انسان‌هایی به ظاهر مثل من و شما، نرمال و محترم به وقوع پیوسته‌اند: مادرانی که بچه‌هایشان را کشتند. پدرانی که کودکشان را سوزاندند و حتی کودکانی که دوستان و اقوامشان را به صورتی سادیستیک قتل عام کردند. چنین اعمالی قلوب عده‌ای از مردم را عیان کرده و در عین حال مردم متمدن جهان را به حیرت و می‌دارند. مردمی که می‌گویند فلانی را می‌شناختیم، اصلاً به او نمی‌آمد. خیلی محترم بود!

اما عملی وجود دارد که در وحشیانه بودن و قساوت‌اش در بالای تمامی اعمال دیگر قرار داشته، و آن قربانی کردن انسان است.

گرچه بسیاری، به لطف هالیوود، تصور می‌کنند که اینگونه کارها فقط در جنگل‌های انبوه آفریقا یا آمریکای جنوبی صورت می‌گیرد، اما وقتی هر از گاهی کشف می‌شود که یکی از اعضای به اصطلاح "متمدن" جامعه، چنین کار وحشیانه‌ای را انجام داده مردم مرتب حیرت‌زده می‌شوند. در ضمیرشان جای داده‌اند که آدم‌خواری و

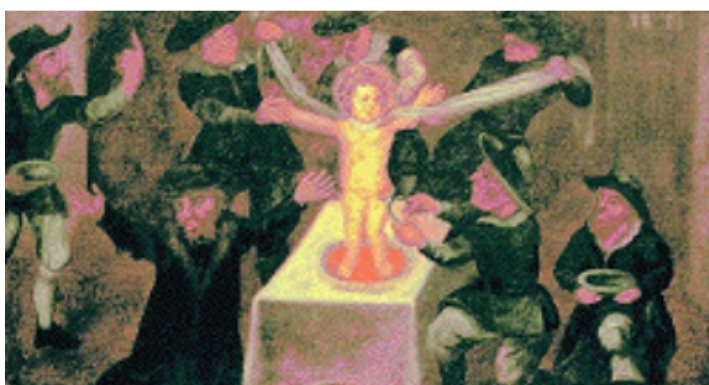
¹² The truth is stranger than fiction

خون‌خواری، تنها در میان قبایل بی‌تمدن بومی صورت می‌گرفت که بحمدالله با فتح، متمدن کردن و قلع و قمعشان توسط غریبان عزیز، دیگر این مسائل نیز تقریباً نایاب شدند.

اما در تاریخ این شناخته شده که تقریباً هیچ دین و آئینی نیست که چنین تندروی‌هایی در شاخه‌ای از آن انجام نشده باشد، عمدتاً شاخه‌ای دارای مناسک رازآلود، در اقلیت و نه نمایانگر عمده پیروان راستین آن، و اتفاقاً درد اینجاست که اینکار توسط آنها که در ظاهر با ایمان‌ترین و مقیدترین و مقدس‌مآبت‌ترین آن آئین بودند انجام می‌شده و می‌شود.

این موضوع حتی شامل دین یهود نیز شده و تاریخ این مسئله عجیب و جنجال برانگیز، تا دوران باستان به عقب می‌رود.

این مسئله‌ای است شاید قدیمی‌تر از خود خط و زبان. قربانی انسان اتهام سنگینی است که در طول تاریخ تندروان یهودی بسیار به آن متهم شده‌اند. طبیعی است که امروزه بسیاری نسبت به بحث درباره آن بسیار محتاط باشند. اما این اتهام حداقل برای دو هزار سال بر دوش یهودیان سنگینی کرده. بالاخره چرا یهودیان تندرو در گذشته و شاید همین امروزه باید انسان قربانی کنند؟ بسیاری حتی دوست ندارند درباره این موضوع فکر کنند و باور دارند که این پروپاگاندای خالص ضد یهودی است. خود یهودیان نیز با سرعت می‌گویند که چنین ادعاهایی دروغهایی است که طی قرن‌ها تکرار شده و از پایه بی‌اساس است. اما این داستان دو رو دارد. یک روی آن باور دارد که قربانی انسان در یهودیت، نه تنها پروپاگاندای ضد یهودی نیست، بلکه یک حقیقت است. چیزی که از زمان آغازش اثری وحشتناک بر جامعه داشته.



مراسم قربانی و گرفتن خون از کودک

شاید بعضی به مطالبی که در اینجا عرضه می‌شود شک کنند، اما نگاهی منصفانه به این موضوع شما را باید به فکر بیندازد. در همین حال، مطالعه‌ای عمیق و محققانه درباره موضوع، بسیاری شکاکان را به حقیقت موضوع مطمئن خواهد نمود.

این حقیقت دارد که بسیاری از آنها که درباره این موضوع تحقیق کردند توسط صیهونیست‌ها، ضد یهود (آنتی سمیت) لقب گرفته‌اند. لقبی که به نظر می‌رسد عده‌ای همانند نقل و نبات نثار دیگران کرده و برای برهم زدن بحث درباره هر موضوعی که آنها را به انتقاد گرفته یا پریشان می‌کند استفاده می‌کنند. اما اگر یک آنتی سمیت بگوید که آسمان در روزی آفتابی آبی است، آیا چون یک به اصطلاح آنتی سمیت این را گفته، آسمان کمتر آبی می‌شود؟ داستان چنین بحث‌هایی نیز عمدتاً چنین است. گرچه بعضی که درباره این مطالب تحقیق کردند، واقعاً آنتی سمیت بودند، اما شاید این کشف حقیقی بودن و انجام قربانی انسان توسط عده‌ای از به ظاهر یهودیان بود که بسیاری از این مردم را از مرز تعادل هل داد و آنتی سمیت کرد. پس از درک این راز سرپوش گذاشته شده موجود در میان بعضی یهودیان در طول تاریخ، یک غیر یهودی عادی، چطور می‌توانست احساسی جز نفرت داشته باشد؟ بالاخره این آنتی سمیت نیست که عمل شیطانی قربانی انسان، که امروزه عمدتاً قتل آئینی توسط یهودیان^{۱۳} نامیده می‌شود، را انجام می‌دهد. با این حال جالب اینجاست که اکثر یهودیان، و نه تنها آن "اقلیت تندرو" که در معرض اتهامند، همیشه سعی کرده‌اند این موضوع را "مزخرفات" و غیریهودیانی که چنین اعمالی را گزارش می‌کنند بدتر از مجرمین این امر نشان دهند.

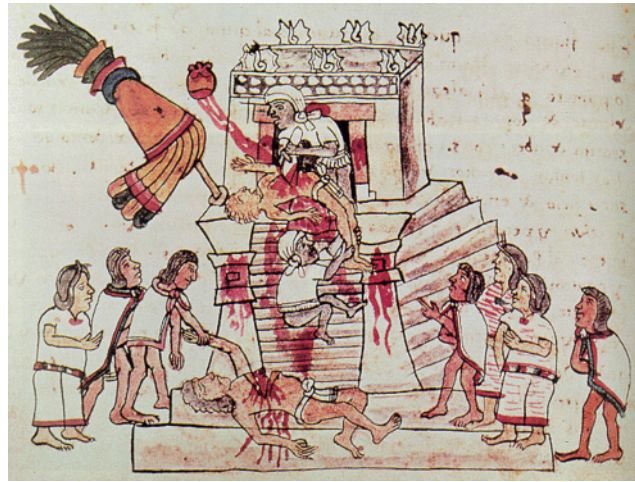
عمده مورخان می‌دانند و اذعان می‌کنند که قربانی انسان در گذشته در میان بسیاری از ادیان و فرق رواج داشته. معابد آلوده به خون آرتک^{۱۴} ها گواهی بر این مدعاست. قلب تپنده بسیاری از بی‌گناهان در آنجا به صورت زنده به عنوان قربانی به خدای اعظم تمدنهای آمریکای جنوبی، کترلکوتل^{۱۵} یا کولاکان^{۱۶}، "اژدهای پردار"، از سینه‌هایشان بیرون کشیده شد. تاریخی که بی‌شبهت به "اسطوره" ضحاک اژدها "پادشاه هفت کشور" که "مارهایش" "مغز" جوانان را می‌خورد نیست.

¹³ Jewish Ritual Murder

¹⁴ Aztech

¹⁵ Quetzalcoatl

¹⁶ Kulakan the "feathered serpent"



قربانی کردن انسان در بین آرتکها

ایرلندیان نیز "اسطوره" ای جالب دارند. می گویند که ساکنین اولیه ایرلند گروهی "خدایان" حریص به نام "فورموریان"^{۱۷} بودند که هر سال دو سوم کودکان مردم را می خواستند.

درویدها^{۱۸} نیز که تا به امروز فعالند و ونستون چرچیل^{۱۹} و اسقف اعظم کانتبری کلیسای انگلستان^{۲۰} کاهنین آن بوده و هستند، به این کار شهرت داشته اند. یکی از رسم های شناخته شده آنان در تاریخ، دفن کودکی در زیر پی ساختمان یا پاشیدن خون وی بر آن است. همچنین سوزاندن در آتش.

¹⁷ Formorians

¹⁸ Druids

¹⁹ Winston Churchill

²⁰ Archbishop of Cantenbury



Winston Churchill being installed into the Albion Lodge of the Ancient Order of Druids at Blenheim Palace, 15 August 1908.

وینستون چرچیل هنگام ورود به لژ طریقه باستانی درویدها در قصر بلنهم. ۱۵ آگوست ۱۹۰۸



اسقف کانتنبوری در لباس دروید

در آئین هندو عملی به نام "ساتی" وجود دارد که در آن زنان خود را در آتش قربانی می کنند. طبق گزارشاتی این عمل هنوز در بعضی نقاط هند که یک میلیارد هندو در آن زندگی می کنند زنده است و انجام می شود. به علاوه، شما هنوز که هنوز است می توانید در وداها^{۲۱} لیست نامهای خدایان و قربانی مورد علاقه هر یک را پیدا کنید. تا همین دوران "مدرن" ما هندوان هر ساله برای خدای مادر، کالی^{۲۲}، و شیوا^{۲۳}، انسان قربانی می کردند و همیشه این باور در هندوایسم بوده که شیوا از گوشت انسان تغذیه می کند. هر جمعه در معبد شیوا در تنجور^{۲۴} یک کودک مذکر را قربانی می کردند. این عمل به طور رسمی تنها در قرن ۱۹ ام متوقف شد.

²¹ Vedas

²² Kali

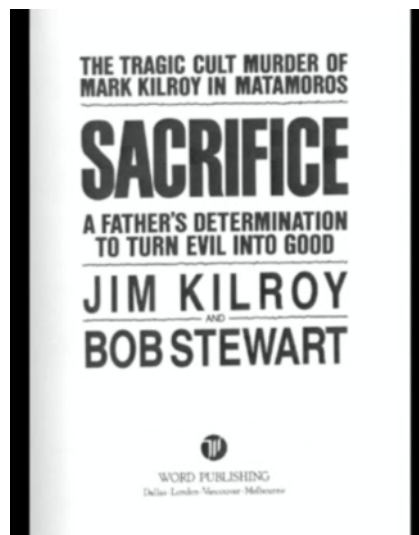
²³ Shiva

²⁴ Tanjour



کالی و شیوا، به جسد در حال سوختن و سرهای بریده شده‌ای که گردن‌بند شده‌اند دقت کنید.

همین چند سال پیش در مکزیک فرقه‌ای عجیب کشف شد که بسیاری را قربانی کرده بود، از جمله دانشجویی آمریکایی به نام کیلروی.^{۲۵}



²⁵ Mark Kilroy

سابقه این عمل در خاورمیانه "گهواره تمدن" نیز متأسفانه باستانی است. تمدن‌های خاورمیانه نیز همانند معادلان خود در تمام دنیا برای خدایان اعظم خود آئین‌های مختلف قربانی انسان داشتند. این عمل عمدتاً به صورت سوزاندن شخص صورت می‌گرفت. هدف از انداختن اینا ابراهیم علیه‌السلام در آتش همین بود. حفاری‌های سِر لئونارد وولی^{۲۶} در شهر سومری اور، موطن حضرت ابراهیم علیه‌السلام، در سال ۱۹۲۷ در قبرستان سلطنتی شهر، شواهدی گسترده از قربانی انسان را آشکار کرد.

در تقریباً تمامی تمدن‌های باستان، سه‌گانه‌ای وجود داشت که پرستش می‌شد. یک خواهر و برادر که در عین حال همسر نیز بودند، و فرزندشان. پدر می‌میرد و همسر/خواهر باکره‌اش تولد به پسری می‌دهد که با مادرش وصلت کرده و جای پدر را می‌گیرد. این سه‌گانه در حقیقت پرستش خدایی میرا^{۲۷} است. خدایی که می‌میرد، و سپس در کالبد پسرش زنده می‌شود. به نظر ما این همان شیطان است، از مردن به معنی فروافتادن‌اش، تا تولد دوباره و برپا ایستادنش به باور آنها. شاید حالا بیشتر معنی و اهمیت تاکید اسلام بر صفات "حی" و "وحده" الله تعالی را درک کنید، که چرا اینقدر این ذکر مهم است:

لا اله الا الله، وحده وحده وحده، لا شریک له، له الملك و له الحمد، یحی و یمیت و هو حی لا یموت.

این موجود با نامها و القاب متفاوت در تمام تمدنهای باستانی حاضر است. همان کنترل‌کوتل آمریکای جنوبی است که ذکرش رفت، اوسایرس، ایزیس و هوروس^{۲۸}. نمرود، سمیرامیس و تموز^{۲۹}. مردوخ^{۳۰}، ایشتر^{۳۱}، دینوسیوس^{۳۲}، و غیره. این خدا در میان کنعانیان و فلسطینی‌های باستان تحت نامهای مولوخ^{۳۳}، بعل / بعل - بریت^{۳۴}، حداد^{۳۵} و غیره پرستش می‌شد.

²⁶ Sir Leonard Woolley

²⁷ The Dying God

²⁸ Osiris, Isis, Horus

²⁹ Nimrod, Semiramis, Tammuz

³⁰ Marduk

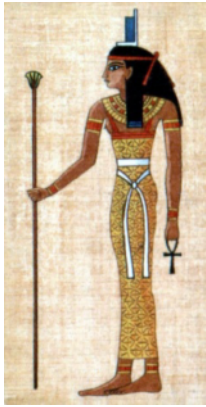
³¹ Ishtar

³² Dionosyus

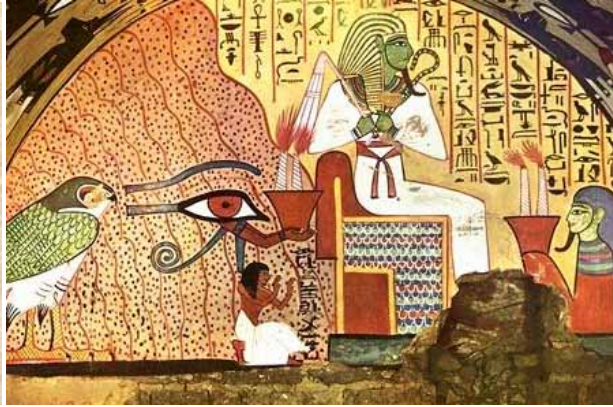
³³ Moloch

³⁴ Baal/Baal-Berith

³⁵ Hadad



انریس



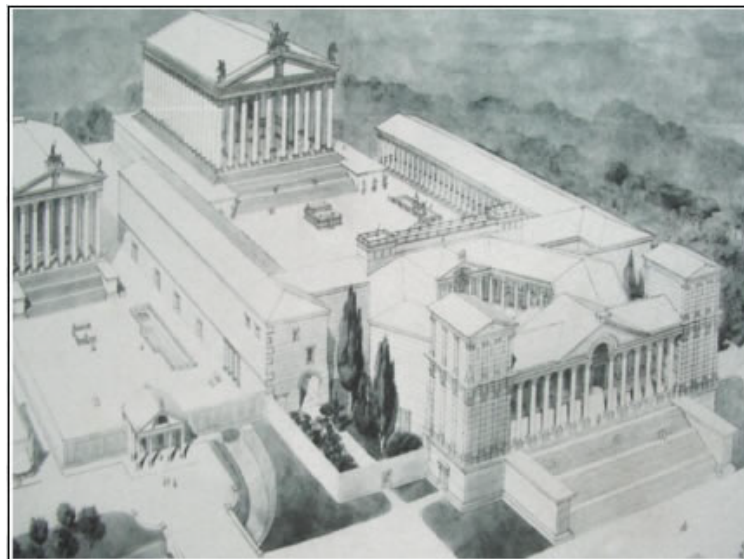
أسارس خدای مردگان



بعل خدای کنعانیان

شهر بعلبک^{۳۶} همانطور که از نامش پیداست (بعل - بک) یکی از مراکز باستانی پرستش این موجود ملعون بود.

معبد عظیم و عجیب رومی ژوپیت^{۳۷} در این شهر بر معبد باستانی بعل ساخته شد. رومیان از هیچ چیز در ساخت معابد عظیم این شهر دریغ نکردند. بیش از صد هزار برده طی قرن‌ها روی معابد این شهر کار کردند و معابد قوم و خویش بعل نیز، البته تحت نامهای رومی‌شان، به آن اضافه شد: ونوس و باکوس^{۳۸}.

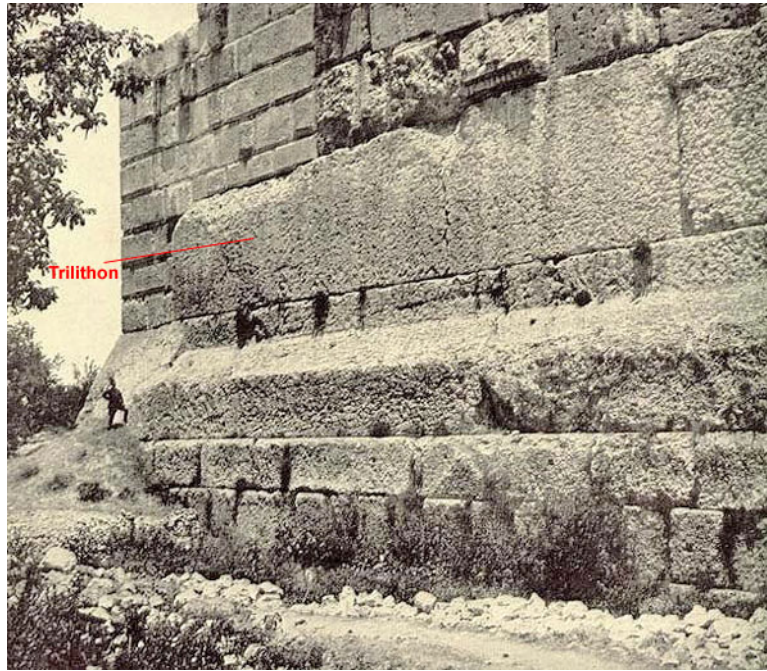


بازسازی مجموعه معابد بعلبک

^{۳۶} بعلبک در شرق کشور لبنان و بین دو سلسله کوه دره بقاع قرار دارد که یکی از نادرترین آثار تاریخی جهان را در خود نگهداری می‌کند.

^{۳۷} Jupiter

^{۳۸} Venus & Bacchus



یکی از چندین سنگ عظیم به کار برده شده در معبد. این سنگها بزرگترین سنگ‌های تراشیده شده در جهان‌اند، و چگونگی حمل و کار رویشان هنوز موضوعی مورد بحث و گمان. امروزه تعداد کمی جرثقیل‌های سفارشی موجود است که قادر به حمل وزن این سنگ‌ها می‌باشند.





بت سفالین در موزه ایران باستان. به کودکی که زیر بغل زده دقت کنید. این رب است یا شیطانی رجیم؟ اینها فقط استعاره نیستند دوستان. کودک زیر بغل شاید استعاره از هزار زهر مار باشد، اما این حقیقتی تاریخی است که برای این موجود در فرق رازآمیز، معابدش، کودک هم قربانی می کردند.

بسیاری مسیحیان در همین شهر شهید شدند و مدتها بعد از مسیحیت نیز، فاحشگان "مقدس" معبد و اعمال کفرآمیز دیگر زنده و فعال بودند. بالاخره امپراطور جاستینین^{۳۹} دستور مسیحی شدن و غسل تعمید اجباری را صادر کرد. قسمت‌های کلیدی‌ای از معبد را خراب و بزرگترین ستون‌هایش را به قسطنطنیه برای به کار بردن در کلیسای عظیم آyasofia^{۴۰} یی که خود ساخت برد. عظمت فضای داخلی این کلیسا و گنبد رفیع آن برای زمانی طولانی یگانه بود. گویند وقتی جاستینین وارد این کلیسا شد چنین کفر گفت که سلیمان، بر تو فایق آمدم! در بعضی تواریخ قسطنطنیه آمده که کمی پیش از پیروزی و فتح شهر، مردم نوری را مشاهده نمودند که کلیسا را ترک کرده و به آسمان رفت. آنها آن را به فال بد گرفته و نشانه ترک روح‌القدس و حمایت الهی از خود دیدند. سلطان محمد فاتح^{۴۱}، هنگام بازدید از این کلیسا و سپس کاخ سلاطین روم شرقی (بیزانس) که در جوار وی قرار داشت و امروزه مسجد سلطان احمد جای آن را گرفته، این شعر فارسی را خواند:

پرده‌داری می‌کند در قصر قیصر عنکبوت

بوم نوبت می‌زند بر طارم افراسیاب

³⁹ Justinian

⁴⁰ Hagia Sophia, St. Sophia

⁴¹ Sultan Mohammed (Mehmet) the Conqueror

وی دستور نظافت، تعمیر و تبدیل آن به مسجد را داد. طی تاریخ عثمانی مهمترین مسجد امپراطوری حساب می‌شد. تعدادی از سلاطین را در جوارش دفن کردند. سلاطین جدید در آنجا منصوب شده و نمازهای جمعه نیز آنجا برپا می‌شد. در نگهداری آن سعی بسیاری صورت گرفت و تعدادی از مشکلات مهندسی‌اش که طی تاریخ منجر به چندین خرابی و ریزش گنبدش شده بود را رفع کردند. تبدیل به الگوی معماری تمامی مساجد بعدی عثمانی شد و معماران بزرگ بعدی، سعی در فایق آمدن بر عظمت و زیبایی آن داشتند. سلطان محمد فاتح گفته بود که لعنت خدا باد بر کسی که این مکان عبادت را از مسجد بودن برگرداند. پس از فروپاشی عثمانی آتاتورک و دوستانش آنجا را به موزه‌ای "سکولار" بدل کردند. نه مسجد و نه کلیسا. امروزه در توضیحات ورودی موزه آياسوفيا در تاريخچه بنا از اسلام نه به عنوان دين، بلکه به عنوان "فرقه"^{۴۲} یاد شده. شاید نشانی از نظر برادران "دين" شبتای زوی^{۴۳} به این "فرقه" مبین الهی.



جاستینین

⁴² "Islamic cult" mentioned in the panels relating the history of the monument. Witnessed January 2009

⁴³ Sabbatai Zevi



نقاشی آياسوفيا در زمان عثمانی



سلطان محمد فاتح. اثر بلینی نقاش معروف رنسانس ونیزی

طبق شواهد و بیانات متعدد نویسندگان دنیای باستان، من جمله یونانیانی همانند هرودوت^{۴۴} و رومیانی همانند پلوتارک^{۴۵}، بعل همان زئوس و ژوپتر و همان مردوخ است. این شیطان نامهای بسیاری دارد که ارتباطات همه آنها با یکدیگر در متون کلاسیک قابل دسترسی است. درک کنید که ژوپتر لاتین "لوسیفر"^{۴۶}، به معنی "نورانی" است. در انجیل آمده که شیطان می تواند به صورت فرشته ای نورانی ظاهر شود. (در روایات ما نیز آمده که خود شیطان می تواند تشویق به عبادت کند، طوری که تصور کنی او "ملک کریم" است. اما هدفش چیز دیگری است). این موجودی که پرستندگان وی او را بر اساس فلسفه وارونه شان نورانی می نامند، در حقیقت عین ظلمات و هم آنی است که در متون دینی مقدس ادیان ابراهیمی صریحا شیطان نامیده شده. این همان خدایی است که چند نمونه از سمبل های نمادینش گاو، قوچ، بز و جغد بوده و هستند. مولوخ، هم به صورت گاو و هم جغد نشان داده می شد. و این همان خدایی است که بر اساس داستانی که از توصیف اش در اینجا معذوریم آلت اش را به صورت ستونی بلند ساخته و می پرستیدند.

ستونی که برای ناآشنا^{۴۷} تنها یک ستون است، اما برای آن آشنا با مفهوم و معنی آن، بسته به مرتبه اش در فرق رازآمیز، معنایی کاملاً متفاوت دارد. ستونی که مسلمانان هر سال در موسم حج به عنوان نماد شیطان سه بار به سنگسار آن می پرداختند، و کم بودند آنان که توجه کنند که اینی که به آن سنگ می زنند دقیقا همان "یادبود واشینگتن"^{۴۸} آمریکا است که رؤسای جمهور آمریکا از زمان ریگان همانند قبله رو به آن سوگند یاد می کنند. همان است که در جلو کلیسای سینت پیتر و اتیکان و در تقریباً هر شهر و جای مهم دیگر دنیا به اشکال و الوان مختلف قرار دارد و به آنان که معنای آن را می دانند چشمک زده و تسلی خاطر می دهد که "ما اینجا هم هستیم."

(دقت کنید که در فرق رازآمیز این ستون نباید حتما شکلی خاص داشته باشد. بعضی اشتباهات فکر می کنند که اگر گرد باشد نیست. خیر. می تواند باشد. این شکل مصری شکل ایده آل آن است. اما وقتی این ممکن نباشد به اشکال متفاوت نیز می سازند. مهم گذاشتن سنگ بنا، مراسم ساخت و نیت سازندگان آن است. این ستون ملعون به اشکال فراوانی ساخته شده. پلان مربع، گرد، آسمان خراش، برج ساعت (مثلاً ساعت بیگ بن)، برجی از مجموعه یا استخوان (قتل عام های جنگ های تاریخ. بعضی مغولان، تیمور، نادر و آقا محمد خان گویا معروف بودند که چنین برجهایی می ساختند)، یا به صورت همان شکل مصری اما با سری بریده و شعله ای همیشه روشن بر بالای آن، همان

⁴⁴ Herodotus

⁴⁵ Plutarch

⁴⁶ Lucifer

⁴⁷ uninitiated

⁴⁸ The Washington Monument

مشعل فروزانی که مفهوم و معنایی عمیق در فرق رازآمیز دارد. بعضی حکام ظاهرا مسلمان نیز در طول تاریخ آن را حتی به شکل مناره مساجد نیز ساخته‌اند. شاید حالا کمی روشن شود که چرا مسجد نبی صلی الله علیه و آله مناره نداشت و در بعضی روایات آمده که مولانا مهدی علیه السلام، مناره‌ها را خراب خواهند کرد. چرا بعضی وهابیون تعصب دارند که مسجد یک مناره داشته باشد. البته دقت کنید که هر ستونی هم چنین نیست. گفتیم که نیت، سنگ بنا و مراسم ساخت، مهم و اصل است.



ابلیسک واتیکان



ابلیسک یادبود جرج واشنگتن



ابلیسک یادبود جان راکفلر



ابلیسک شهر مونیخ



ابلیسک در نقش ساعت در وسط میدانی عریض (به زحمت می توان وقت را از آن خواند. ساعت بهانه است برای ستونی که اگر آن ساعت را نداشت شاید حضورش مشکوک می شد.)

به خاطر همین بی توجهی و فراموشی این نماد و مفهوم آن توسط مسلمانان بود که سعودیان چه راحت آن را خراب کرده و دیواری جایگزینش کردند که از مسائل معنوی و دینی هم بگذریم در سوال از هر دانشجوی ترم یک معماری که سرش به تنش بیرزد هم می فهمید که ستون در دایره، از همه نظر و مفهوم، چه بسیار متفاوت از دیوار در دایره است، که در طراحی نیز همانند عالم خلقت، هیچ چیز تصادفی نیست، همه چیز، هر خطی و نقطه ای که کشیده می شود توضیح دارد و باید به استادش (می خواهد استاد دانشگاه باشد یا استاد اعظم لژ) پاسخ دهد.



نماد شیطان مراسم حج کنونی (دیوار صاف!؟)



نماد شیطان مراسم حج در گذشته (ابیسک)



این بد بی‌توجهی و خواب غفلتی است که مسلمانان در آن فرو رفته‌اند. به همین دلیل است که کم شریفی صدایش را بر سر سعودیان بلند می‌کند که هر چه در کابوس‌هایشان بگنجد و هر آنچه در بدترین‌هایشان بعد از شامی سنگین نیز نگنجد، با مکه و مدینه مقدس کرده‌اند. در این میان برای ما سکوت مردم عجیب نیست، عجیب سکوت آن "نخبه" گان ظاهراً مسلمان است. مخصوصاً معمارانی که سنگ "سنت" و "معماری سنتی" را به سینه می‌زنند.

خلاصه کلام اینکه برای بعل، یا مولوخ، که به نصّ ادیان ابراهیمی همان شیطان بوده، و پرستش وی تحت نام‌ها و القاب و اشکال و الوان متفاوت در سرتاسر زمین صورت می‌گرفته، انسان قربانی می‌کردند. نمونه‌های دیگری را ذکر می‌کنیم:

در متون تاریخ باستان می‌خوانیم که قربانی انسان جزئی مهم از آئین‌های بابل باستان نیز بوده و کاهنین بابلی می‌بایست مقداری از گوشت قربانیانشان را می‌خوردند.



قربانی کردن و خوردن گوشت قربانی در آمریکای جنوبی

این امر چنان در تاریخ ریشه دوانده که به نظر می‌رسد خود کلمه و صفت آدم‌خواری در زبان انگلیسی، "کانیبال"، به معنی خورنده گوشت انسان، ریشه در این سنت و نام "کاهنین بعل" دارد:

کاهن - بعل = کاهنبل = کانبل = کانیبل. Cahn-Bal > CanniBal

همانطور که گفتیم یکی دیگر از نامهای مولوخ در قالب فرزند، "تموز" بود. این معادل هروس مصری است. ریشه‌شناسی این نام نیز قابل توجه است. "تم" به معنی اتمام. کمال. پایان. "موز" به معنای "سوختن". یعنی "تمام سوختن"، "بهترین سوختن"، "کامل سوختن".

این مسئله همچنین مربوط است به مسئله "فرو افتادگان" باستان که بهتر است به طور خلاصه به آن اشاره کنیم. هم کتاب مقدس و هم متون دیگر همانند کتاب منسوب به حضرت ادریس^{۴۹} علیه‌السلام درباره "فروافتادگان" که در انگلیسی آنها را به غلط (عمدا یا سهوا) "جاینت"^{۵۰} یعنی عظیم ترجمه کردند، در حالی که در عبری "نفیلیم"^{۵۱} به معنی "آنان که فرو افتادند" است، و به نظر ما یعنی همان شیاطین و جنیان، سخن می‌گویند. پس از توصیف علاقمند شدن آنان به دختران انسان و همخوابگی و تولید اولاد با آنان که ذکر این ماجرا در سفر پیدایش^{۵۲} نیز آمده (که در احادیث ما یکی از دلایل علاقه شیاطین به زن، موی بلند او ذکر شده و به همین دلیل حجاب در تمامی ادیان مهم بوده) چنین آمده:

«و آنان حامله شدند، و به "فرو افتادگان" تولد دادند. اینان تمامی مایملک بشر را بلعیدند. وقتی انسان دیگر نمی‌توانست آن‌ها را راضی و سیر کند، بر علیه‌اش مشغول شدند و بشر را خوردند. بر علیه پرنده‌گان و حیوانات مرتکب گناه شدند. سوسمارها، و ماهیان، و گوشت یکدیگر را خوردند، و خون خوردند. زمین علیه این بی‌قانونان شکایت کرد.» - کتاب اول ادریس 6-2: 7

یک نمونه دیگر آئین "جمع‌همه" است که در جریکو^{۵۳} ی ۸۰۰۰ سال پیش موجود بود و نشانه‌هایی از همان نوع آئین در دین شینتو^{۵۴} ژاپن و چین باستان نیز پیدا شده.

کالی هندی را با گردنبندی از جمع‌همه‌های انسان و دستهای بریده شده نشان می‌دادند. این عین همان تصویری است که مکرر در خدایان "مادر" ادیان کفار دیده می‌شود.

⁴⁹ Book of Enoch

⁵⁰ Giant

⁵¹ Nephilim

⁵² Genesis

⁵³ Jericho

⁵⁴ Shinto



الهه مادر هندویی کالی (Kali)



تصویر نمونه آرتیکی، کوآتلیکه Coatlicue. در حال بلعیدن انسان. سگک کمر بندش مجموعه است و لباسش پر از مار. تضادفا مثل ضحاک دو مار هم بر شانه دارد.

این دو نمونه را مقایسه کنید با خواهر/همسر بعل، آنات^{۵۵}، که الواح باستانی اوگاریت^{۵۶} او را چنین توصیف می‌کنند:

"... تا زانو در خون انسان‌ها غوطه‌ور، سرهای مردمان بر پاهایش، دستان بریده شده مثل ملخ ریخته بر او. جمجمه‌های قربانیانش را به عنوان زینت به گردن می‌بندد. دستانشان را بر کمر بسته، و وقتی سیر می‌شود دستانش را در جویهای خون می‌شوید..."

این که همان کالی شد؟ بله دوستان. اینها همه سر و ته یک کرباس‌اند. این است خدای سه‌گانه ادیان کفار و مشرکین. دقت کنید که تقریباً تمام این ادیان باستانی یک وجهه برای عموم مردمشان داشتند و وجهی دیگر که مختص خواص بود. علما و کاهنین و سلاطین. حقایق به صورتی مرتبه‌وار در این وجه به "خواص" آموخته می‌شد. مثلاً به عوام می‌گفتند خورشید خداست. البته که کاهنین مصری می‌دانستند که خورشید خدا نیست، و این را به خواص خود در مرحله دوم می‌آموختند که منظور روحی در ورای خورشید است و آن چیست. در مرحله سوم می‌آموختند که منظور اصلاً این خورشید نیست و همه چیز مربوط است به ستاره سیریوس^{۵۷} (شعرا). این مسایل امروزه بعضاً به ما رسیده. به این وجه "مدارس رازآمیز"^{۵۸} گفته می‌شود. چرا که معابد دنیای باستان به خصوص آنهایی که در شهرهای مهم مذهبی بودند، همانند نمونه‌های یونانی دلفی، افسوس، ایلوسیوس^{۵۹} و غیره، در کنار خود مدرسی داشتند که در آنها امور رازآمیز و مسائلی را که به عوام نمی‌گفتند تعلیم می‌دادند. تا به امروز عده‌ای قلیل از رازهای این تعلیمات آگاهند. بسیاری از علمای دنیای باستان عضو این مدارس رازآمیز بودند. تقریباً تمام آنها که در دنیای علمی و دانشگاهی معمول به عنوان فیلسوفان و متفکران بزرگ می‌پرستیم. از هرودوت و فلاسفه یونان بگیرد تا رومیانی همانند پلوتارک^{۶۰} و سیسرو^{۶۱} و بعدی‌ها. اینان اشاره‌هایی اینجا و آنجا می‌کنند اما هیچگاه حقیقت را نمی‌گویند. آنقدر می‌گویند که بدانیم مسئله چقدر مهم است. آنجا که پلوتارک می‌گوید کسی که از ما نیست گویی هیچ نمی‌داند، یا هرودوت می‌گوید پرستش موجودی را در مصر دیدم که جرات نمی‌کنم نامش را بیاورم. این رازداری در تمام متون کلاسیک عیان است. هر شهروند عادی‌ای نیز که می‌خواست سر در بیاورد کشته می‌شد. یک نمونه معروفش دو جوان کنجکاو شهر الوسیوس است که برای آنکه از رازها و سر و صداها و وحشتناک و عجیب معبد در شب سر در بیاورند مخفیانه به آن وارد شدند. صبح فردا مردم اجسادشان را از جلو در

⁵⁵ Anath

⁵⁶ Ugarith

⁵⁷ Sirius

⁵⁸ Mystery Schools

⁵⁹ Delphi, Ephesus, Eluseis

⁶⁰ Plutarch

⁶¹ Cicero

بسته معبد جمع کردند. چند سالی است که این مبحث بیشتر باز شده. جدای از مسائل دینی به نظر می‌رسد بسیاری علوم در این مراکز به خواص آموخته می‌شد. علومی که به عوام به هیچ وجه نمی‌آموختند. شاید اشاره‌ای کوچک به این امر را در کتابهای تاریخ مدرسه خوانده باشید که چطور عوام ایران ساسانی حق آموختن، خواندن و نوشتن نداشتند و داستان آن کشاورزی که نتوانست برای فرزندش اجازه بگیرد گرچه حاضر بود هزینه گزاف ارتش را متحمل شود. خواندن و نوشتن تنها نمونه‌ای کوچک است از خرواری از علوم که مردم غیر عضو در سرتاسر دنیا، آنها که زیر یوغ این ادیان دارای فرقه‌ها و مدارس رازآمیز بودند، از آنها ناآگاه بودند.

فرقه‌های رازآمیز امروزی خود را وارثین به حق این آئین‌ها و مدارس رازآمیز می‌دانند. بسیاری تعالیم، مناسک و حقایق مخصوصا رده‌های بالای آنها که طی سالهای اخیر عیان شده، یا عمدا توسط خودشان به دلایلی خاص یا توسطی توأیینی که از آنها خارج شده‌اند، دلایلی محکم بر ادعاهایشان هستند. در اینجا باید گفت که شرم بر هر نادانی که حقیقت درونی این فرق را فراموش کند و برای ناآگاهان خارج از بازی تصویری گوگولی ارائه کند و مثلا هندوئیسم را کنار ادیان توحیدی بگذارد و از میراث مشترکشان سخن بگوید. کالی و آنات ما کجا بود در اسلام؟ اسلامی که حالا شاید اهمیت تاکیدش بر کسب علم و انفجار علمی‌ای که در جهان ایجاد کرد را درک کنید. اسلام از این نظر نیز دشمنی عظیم برای این آقایان بود که مردم را عمدا در جاهلیت نگه داشته و علم را مایملک خود می‌پنداشتند. خود رازهایی پست و بی‌اهمیت از شیاطین آموخته، آنها را زینت داده، علم و حکمت تلقی کرده و خود را نژادی برتر و عوام را گاو و گوسپند می‌دیدند.

محبوبترین قربانیان برای این شیطان مورد پرستش کنعانی‌ها، بابلی‌ها و بعدها "فنیقی‌هایی که ختنه می‌کنند" کودکان بودند. در یکی از تل‌های باستان‌شناسی در نزدیکی تونس، یکی دیگر از مراکز پرستش بعل، ۶۰۰۰ خمره پیدا کردند که همگی پر از بقایای سوخته "نوزاد"ها بودند.



خمره‌های شامل بقایای نوزادان

"چرا" بی این امر وحشیانه مشخص می‌شود و ناباوری آرام می‌گیرد وقتی به حقیقت این "خدا"ی دروغین پی ببرید که کیست و داستانش چیست.

در کتاب مقدس می‌بینیم که خداوند مرتبا از بنی‌اسرائیل می‌خواهد که پس از فتح سرزمین موعود، سرزمین کنعانی‌ها، نه با مردم بومی آنجا ازدواج کنند و نه به پرستش خدایانشان مشغول شوند. دلیل منع ازدواج با آنان مشخص می‌شود وقتی متوجه شویم که این مردم حاصل وصلت همان "فرو افتادگان" یا "نفیلیم" متون مقدس هستند که با "دختران انسان" خوابیدند و نژادهایی مخلوط ساختند که اینان همان پادشاهان باستانی بوده و این همان دلیلی است که اینان در سرتاسر جهان خود را به تمام معنی کلمه "فرزندان خدایان" و دارای حق "الهی" و "خدادادی" حکومت بر مردم می‌دانستند. (این مسئله‌ی پیچیده دیگری است که نیاز به توضیح بیشتر دارد و همین‌قدر اشاره در اینجا کافی است. این یکی از دلایلی است که چنین خاندان‌هایی دیوانه‌وار در میان خود ازدواج می‌کردند، و می‌کنند. تنها دلیل این امر آنطور که تحلیل‌گران سکولار می‌بینند نگهداری مال و قدرت در خاندان نبود. "خون" می‌بایست "خالص" نگهداری شود برای نگهداری آن ارتباط با "خدایان" و "حلول" موفقیت‌آمیز ایشان در کالبد این "نمایندگان خدایان" به صورت نسل اندر نسل در طول تاریخ). در هر صورت بنی‌اسرائیل، طبق شیوه برخورد معمولشان با فرامین الهی، هر دو این کار را به وفور انجام دادند. هم با مردم بومی وصلت کرده و هم خدایانشان را جایگزین شریعت موسوی می‌کنند. پس شاید خیلی جای تعجب نباشد که مثلا چرا هرودوت در تواریخش نامی از دین یهود یا یهودیان نمی‌آورد. چرا اینان در آن عصر به عنوان قوم و دینی متمایز شناخته شده نبودند؟ پاسخ شاید ساده باشد. شاید چون چیزی از شریعت و دین حقیقی موسی علیه‌السلام باقی نگذاشته بودند، جز ختنه‌اش. برای همین است که هرودوت آن‌ها را از دیگر اقوام آن حواشی تشخیص نمی‌دهد و می‌گوید "فنیقی‌هایی که ختنه می‌کنند". آقایان به پرستش یهوه مشغول نبودند. آقایان به دنبال بعل و مولوخ می‌دویدند. داستان گوساله

طلایی، که همان "گوساله شهر مندس"^{۶۲}، همان نماد "کا"^{۶۳} یا روح اوسایرس خدای مصریان، همان "آمون"^{۶۴}، همان بعل و همان مولوخ است، با موسی و سامری تمام نشد:

بنی اسرائیل نمی دانست که من به او ذرت دادم، و شراب، و روغن، که آنها را نثار بعل کرد؟

کتاب هوشع نبی ۸: ۲

و چنین شد که تا گیدون در گذشت، بنی اسرائیل دوباره روی گردانده و مانند فاحشگان به دنبال بعلم به راه افتاده و بعل بریت را خدای خود کردند.

کتاب داوران ۳۳: ۸

باز هم به بنی اسرائیل می گویم: هر کس، چه بنی اسرائیل، چه دیگران، که تخمش (فرزندش) را به مولوخ دهد، همانا مجازات او مرگ است و من رویم را از او خواهم گرداند.

سفر لاویان ۵-۲: ۲۰

شما محراب مولوخ را برپا کردید. و ستاره خدایتان رفان. شما برای پرستش، بت ها را برپا کردید. به همین خاطر شما را به بابل به تبعید می فرستم.

انجیل ۷: ۴۳

آنها بر تمامی فرامین خداوند پشت کردند و دو گوساله از فلز ساختند. ستونی (ابلیسک) ملعون ساختند و به پرستش بعل و شیاطین مشغول شدند. آنها حتی دختران و پسران خود را در آتش قربانی کردند. آنها با پیشگویان و فالگیران به مذاکره مشغول شدند و از سحر و جادو استفاده کردند و خود را به شیطان فروختند. خدا را خشمگین کردند و خدا در خشمش آنها را از خود دور کرد. تنها طایفه یهودا در زمین باقی ماند. اما حتی مردم یهودا نیز از اطاعت فرامین خداوند سرباز زدند. آنها همان راه های شیطانی را که بنی اسرائیل رفته بود ادامه دادند. پس خداوند تمام بنی اسرائیل را پس زد. آنها را مجازات کرد و دادشان به دشمنان و حمله وران تا اینکه نابود شدند.

کتاب دوم پادشاهان ۲۰-۱۶: ۱۷

(حضرت الیاس خطاب به قوم خود) "آیا بعل را می پرستید و بهترین آفرینندگان را وامی گذارید؟"

سوره الصافات، آیه ۱۲۵

⁶² The goat of Mendes

⁶³ Ka

⁶⁴ Amon

پس بر اساس کتاب مقدس شکی نیست که این بود دلیل تبعیدشان، و خرابی معبدشان، و بلایایی که بر سرشان نازل شد. و گرنه خداوند با اینها "عهد" بسته بود. چرا خداوند عهدش را بشکند؟ خداوند ظلم نمی‌کند، این مردم‌اند که ظلم می‌کنند. خداوند سرنوشت مردم را تغییر نمی‌دهد مگر آنکه خود متغیر شوند. اما به نظر می‌رسد که عده‌ای، احتمالاً اشراف و کاهنان اعظم، آن "الیگارش‌ی یهودی" تصمیم گرفتند که به این واقعه به چشم مجازات نگاه نکرده و حداکثر استفاده را از آن ببرند. بالاخره آنان به بابل می‌رفتند. همان جایی که حضرت یوحنا در مکاشفاتش "فاحشه" می‌نامد^{۶۵} و بابل رازآلود^{۶۶}. فاحشه‌ای که تا آخر داستان بازیش ادامه دارد و می‌توان گفت نیویورک زمان خود بود، و نیویورک، بابل زمان ماست. این شهر همانطور آب دهان آن آقایان تبعیدی را روان کرد که بسیاری از نمونه‌های وحشتناکتر امروزش آب دهانهایشان روان می‌شود. بابل، مهمترین مرکز سحر و جادوی دنیای باستان که ذکرش به همین صورت در قرآن آمده، و مهمترین مرکز شناخته شده "مغ" هایی که در دنیای باستان به عنوان "مجا" معروفند و آنها را مجوس می‌نامیدند.^{۶۷} اینان بر خلاف باور عموم زرتشتی نبودند. اینان فرقه‌ای بودند که زرتشتیان سنتی آنان را کافر حساب کرده و می‌کنند. مردمی که به پرستش اهریمن و دیوها مشغولند و آئین‌های رازآمیز دارند. هر جا در دنیای باستان نامی از مغ‌ها و مجوس‌ها می‌آید به نظر ما منظور اینانند، نه زرتشتیانی که ما می‌شناسیم، که نه اهریمن می‌پرستند و نه آئین‌های رازآمیز در دین خود دارند. خلاصه کلام اینکه در بابل بود که پایه‌های کابالا گذاشته می‌شود. بحث درباره کابالا خود مفصل است و جایی دیگر می‌طلبید. همینقدر اشاره اینجا بس که حرفهایی از قبیل فرمایش آن که می‌گوید " .. شما در یهودیت شریعت یهودی یعنی همان هالاخا و در کنار آن قباله (کابالا) و آیین حسیدی را که ابعاد عرفانی دین یهود هستند، می‌بینید. در اسلام هم شریعت را داریم که نمایانگر جنبه ظاهری دین است و البته در کنار آن طریقت را که نمایانگر جنبه باطنی و دورنی آن به شمار رفته و عمدتاً شامل تصوف و نیز تشیع است."، حداقل روایت و مقایسه‌ای بی‌ملاحظه و ساده‌انگاری‌ای بسیار خطرناک است. کابالا نه عرفان حقیقی یهود است و نه هیچ ریشه‌ای در سنت نبی موسی علیه‌السلام دارد. کابالا معجونیست از سحر بابلی و آئین‌های دیگر تاریک و رازآمیز. سنت رازآلود طبقاتی و پری لایه‌ای که همانند نمونه‌های مشابه دیگر در نهایت به نفی خدای خالق و پرستش شیطان منتهی می‌شود. عضو در بالاترین رده می‌شود انسانی که خود را خدا می‌بیند، همان "سوپرمن" نیچه. همان دجالی که می‌گوید "من ام خدای

^{۶۵} مکاشفات یوحنا - ۱۷

^{۶۶} Mystery Babylon

^{۶۷} The Chaldean Magi

شما". خدایی که مردم را حیوان و گویم^{۶۸} می‌بیند، پس چرا همانطور که حیوان قربانی می‌کند انسان نیز قربانی نکند؟ شباهتهای کابالا و افکاری که بسیار توسط مفاهیم و نمادهای هزار خم برای سردرگم کردن مردم عادی پیچیده و "زینت" شده‌اند، با مفاهیم و فلسفه‌های اصیل همانند بعضی مفاهیم عرفانی اسلامی و ادبیات عرفانی ایرانی همانند متون جامی، جلال‌الدین رومی و غیره، منجر به سردرگمی‌ها و اشتباهات بسیاری در میان آنان که آشنایی کافی با فرقه‌های رازآلود ندارند و به اندک توضیحی قانع می‌شوند، شده. بسیاری نیز عمداً به این سردرگمی دامن زده و این مخلوط را هم می‌زنند. در کابالا، گنوسی‌گری، فراماسونری و سیستم‌های مشابه، بسیار مفاهیم که در ظاهر با مفاهیم حق شبیه هستند، در اصل و باطن به صورتی دیگر و عمدتاً "وارونه" تحلیل می‌شوند که شخص تنها در آخر کار و در مراحل نهایی ترقی در پلکان این سنتهای رازآلود تماماً طبقاتی، تازه می‌فهمد که داستان چیست و هدف چه بوده و چقدر متفاوت است مثلاً دید کابالا به "شناخت انسان از خود و خدا" با دید اسلام و آن روایات مربوط به شناخت انسان از خود و خدا. کل آئین‌های رازآمیز بعدی، از جمله فراماسونری، به نوشته خود متفکران ماسون همانند آلبرت پایک^{۶۹}، بر پایه کابالا بنا شده‌اند. کابالا را می‌توان پدرخوانده بسیاریشان دانست و هر کس به حقیقت این فرق و این "عرفان"های دروغین هزار چهره و تاریک اشاره نکند، یا بی‌اطلاع است، همانند بسیاری بی‌اطلاعان مراحل پایین‌تر این فرقه‌های رازآلود، یا مطلع است و جزئی از مراحل بالای این فرق که کاملاً با هدف و سرشت شیطانی این آئین‌ها آشنایند.

خلاصه اینکه از زمان تبعید به بابل و پایه‌گذاری کابالا است که فساد آن "عده" در میان یهودیان سیر صعودی و عمق جدیدی به خود می‌گیرد. خداوند در قرآن اشاره‌ای بسیار مهم به ماجرای شیاطین و سحر بابلی می‌کند:

«و پیروی کردند سخنانی را که شیاطین در ملک سلیمان (به افسون و جادوگری) می‌خواندند و هرگز سلیمان کافر نگشت و لکن شیاطین کافر شدند که سحر به مردم می‌آموختند و آنچه را که بر دو ملک هاروت و ماروت در بابل نازل شده بود پیروی کردند.»
قرآن کریم - سوره بقره آیه ۱۰۲

و به این صورت بود که چنین عبارتی در تلمود ظاهر گشت:

میشنا: کسی که تخم‌اش (فرزندش) را به مولوخ می‌دهد، مجازات نخواهد شد.

- سن هدرین ۶۴آ تلمود بابلی

⁶⁸ goyim

⁶⁹ Albert Pike

ارمیای نبی^{۷۰} از مردمی که "پسرانشان را به عنوان قربانی به بعل، در آتش می‌سوزانند" سخن می‌گوید. و در کتاب ارمیای نبی می‌خوانیم: "آنها توفت‌هایی (tophet) بلند ساخته‌اند، در دره هینون، تا پسران و دخترانشان را در آتش بسوزانند."



سوزاندن کودکان در مراسم قربانی برگرفته از یک فیلم

این داستان است که جان میلتون را بر آن داشت تا در "بهشت گمشده"^{۷۱} اش چنین بسراید:

**ابتدا مولوخ،
پادشاه وحشتناک، آغشته به خون
و قربانیان انسان و اشک‌های والدین
گرچه صدای طبل‌ها و موسیقی آنقدر بلند،
که جیغ و گریه کودکانشان شنیده نمی‌شد،
آنها که در درون آتش می‌رفتند،
به سوی آن بت ملعون**

این است ذات آن آئین‌های رازآلود. مستانه قربانی کردن کودکان بی‌گناه در میان سر و صدای موسیقی تا صدایشان شنیده نشود و پس از آن مشغول شدن به اورجی‌ها و کثافت‌کاری‌های دسته جمعی به افتخار لوسیفر. این است آن چیزی که خیلی‌ها ناآگاهانه و قلیلی آگاهانه نام "عرفان" را بر آن می‌دهند. این است همان مذهب الباطل. گویند که ابو اسحاق ابراهیم حلوانی از حلاج درباره مذهب باطن سوال کرد. حلاج گفت:

⁷⁰ Jeremiah

⁷¹ John Milton, Paradise Lost

از کدام می‌گویی، باطن الباطل یا باطن الحق؟ اگر منظورت باطن الحق است شریعت آن را در بر گرفته و هر که حقیقتا آن را دنبال کند به درون راه خواهد یافت که نیست جز معرفت بالله. و باطن باطل، بیرون و درونش (شریعت و طریقتش) هر دو وحشتناک و نفرت‌انگیزند. پس خود را از آن دور نگه دار.

امتداد این سنت‌های باطن باطل بود که منتهی شد به لوسیفرین‌ها و شیاطین پایه‌گذار فرهنگ مدرن ما که مخصوصاً از دهه ۶۰ و انفجار فرهنگ لابالی‌گری و پاپ - که گون آن را باز نمودی از "عصر کمیت" می‌نامد که در آن عقیده اکثریت، هرچقدر هم فاسد و غلط، موثر است - سیر صعودی عظیمی به خود گرفته و تمام چیزهایی که تا همین چند نسل پیش تنها درگوشی و در محفل‌های سری و رازآلود زمزمه می‌شد، امروز به صورتی حیرت‌آور برای آشنایان به این مسائل، کاملاً علنی در موسیقی و فیلمها و لباسها و غیره به مردم بی‌خبر عرضه می‌شود که فکر می‌کنند اینها تنها مد روز هستند و طبق سلیقه و خواست مردم پیش می‌روند. عمق فاجعه و اثر مخرب این نمادها و مناسک کثیف را که در ظاهری جذاب و هیپنوتیزم‌کننده بر ایشان عرضه می‌شود درک نمی‌کنند. یکی از مهمترین کشاورزان این محصول شیطانی همان آلیستر کرای^{۷۲} بود که می‌توان او را مغز متفکر پشت انفجار سموم فرهنگی و شبه‌مذهبی چندین دهه اخیر نامید.



آلیستر کرای. تحصیل کرده کالج تثلیث (ترینیتی) کمبریج. مطبوعات انگلیس او را "شیطانی‌ترین مرد جهان" نامیدند. از نظر "شخصیت پرستان" او یک اعجوبه بود. از همانها که "فرهیخته" می‌نامند و خوش قلم و با سواد و تحصیل کرده و نابغه. کوهنورد. استاد شطرنج و غیره. به قدری مقامات فراماسونی داشت که می‌خندید و می‌گفت اگر تمام نشانهایم را بار فیل کنید زیر وزنش می‌افتد. عضو بسیاری فرق دیگر. پایه‌گذار بسیاری دیگر. همچنین مامور اطلاعاتی. از نظر ما یک ملعون.

دقت کنید که بسیاری شیطان‌پرستان رده بالا اینگونه‌اند. یکی دیگر مایکل آکینو، پایه‌گزار معبد ست است^{۷۳}. او پروفیسوری علوم سیاسی دارد و مقام‌دار نیروی نظامی آمریکا است. اینها از نظر آنها که نثر و قلم و تحصیلات و برویا و اینگونه چیزها را بزرگ می‌بینند، کم آدمهایی نیستند.

⁷² Aleister Crowley

⁷³ Michael A. Aquino, PhD, Lt. Colonel of the U.S Army

همو بود که تخم‌هایش را بسیار با دقت و حساب شده در کالیفرنیا، کارخانه اصلی صادر کننده این مسائل بر سرتاسر دنیا، کاشت و همو بود که گفت: "هر گناه در مسیحیت، برای عرفان^{۷۴} یک ثواب است"^{۷۵} و همو بود که درباره قربانی انسان در کتاب ۱۹۲۹ خود چنین نوشت:

«ساحران باستان باور داشتند که هر موجود زنده‌ای انباری از انرژی است که کمیت آن بسته به اندازه و سلامتی آن موجود و کیفیت آن بسته به شخصیت ذهنی و روحی اوست. هنگام مرگ حیوان این انرژی ناگهان آزاد می‌شود. برای بهترین عمل "روحانی" شخص می‌بایست قربانی‌ای انتخاب کند که دارای عظیم‌ترین و خالص‌ترین نیرو است. **فرزند ذکور با معصومیت کامل و هوش بالا بهترین و مناسب‌ترین قربانی است.**»^{۷۶}

کرالی در پاورقی همین کتاب اضافه می‌کند که بنا به اسناد سوابق فراتر پرورابو^{۷۷} شیطان‌پرست، او بین ۱۹۱۲ تا ۱۹۲۸ چنین نوع مراسم قربانی‌ای را هر سال به تعداد ۱۵۰ بار انجام داد. یعنی این یک مرد به تنهایی تقریباً ۲۵۰۰ کودک پسر را طی این مدت "قربانی" کرد. آیا هنوز هم شک دارید که چه بر سر میلیون‌ها، بلکه میلیون‌ها کودکی که هر ساله در سرتاسر دنیا "ناپدید" می‌شوند می‌آید؟



باید در اینجا متذکر شد، و این تذکر را در سرتاسر آنچه خواهید خواند در یاد داشته باشید، که به این ترتیب و به عقیده ما، این آئین و این کارهای کثیف و مسائلی از آن که در میان بعضی ظاهراً یهودی نیز دیده می‌شود هیچ ربطی به دین یهود ندارد، اگر باور داشته باشیم که واقعا چیزی از آن دین حقیقی موسی علیه‌السلام باقی مانده است. این مسائل ریشه در کابالا، تلمود، فرسیز^{۷۸} و سنت‌های شفاهی خاخام‌ها دارد، و هر کسی که به این متون و داستانها به چشم "مقدس" و جزئی از دین خود نگاه کند مورد اتهام است. تلمود انباری است از این جملات

⁷⁴ Gnostic

⁷⁵ "Every Sin for a Christian is a Sacrament for the Gnostic."

⁷⁶ Aleister Crowley, *Magick in Theory and practice*, Dover, USA, 1929, pp94-95

⁷⁷ Frater Perurabo

⁷⁸ Farasees

باورنکردنی پر از نفرت و قضاوت و رجس و کفر. آن را برای عوام سانسور می‌کنند و بعد هم که گاه گندش جایی بالا می‌آید، می‌گویند تلمود فقط یک مجموعه روایت است. مثل بحار شما. متن دینی برای دنبال کردن نیست. اما شواهد غیر این می‌گویند. در این زمینه خوب کار شده که شاید بهترینش کتاب عظیم و ارزشمند "دین یهود" آقای مایکل هافمن است که توصیه می‌شود⁷⁹. (برای همین است که من نمی‌توانم باور کنم آن که ذکرش کمی قبل آمد به این راحتی "کابالا" را عرفان یهود بخواند و آن را با عرفان اسلامی مقایسه کند). این کارهای کسانی است که به دین حق و خدای حق و واحد و حی پشت کرده، به پرستش شیطان و نیروهای دیگر تن داده و از آئین‌هایی دیگر پیروی می‌کنند. وصفشان زیبا در قرآن مجید آمده. این کار کسانی است که با نیت نزدیکی به شر، و آنچه خود نور و "استقلال" می‌بینند، استقلال از بندگی و اطاعت خدای حق، چنین "آئین"هایی را انجام می‌دهند، از آن "قدرت" دریافت می‌کنند و شیاطین برایشان کارهایی انجام می‌دهند. منظور اینها از استقلال، استقلال از امر الهی و نقطه مقابل تسلیم ما در اسلام است. **هر جا نامی از یهود در این گونه مسائل می‌رود منظور ایشان است. ایشان نه یهودی‌اند، نه بنی‌اسرائیلی و نه موسوی.** ما نه ضد یهودیم و نه می‌گوییم مرگ بر اسرائیل، که اسرائیل لقب یعقوب علیه‌السلام است، ایل در زبان قدیم به معنای خداست. ما می‌گوییم مرگ بر پیروان شیطان که منافقند و جعلی. هر زیبایی را به رجس و کثافت خود آغشته می‌کنند و لقب رسولی کریم علیه‌السلام را آویزه رژیمی قصی و ظالم می‌کنند تا اگر کسی لعنت کرد، آن نام مبارک را لعنت کند. بازیه‌ای اینها چنین است. با کلام. با سمبل‌ها. با همه چیز. همانها که همین کار را طوری دیگر در اسلام می‌کنند. ظاهری در اوج آنچه معنویت و قداست برداشت می‌شود بر هم زده و بعد، چنان گندی می‌زنند که بی‌خبران مستاصل، هر کسی با چنان ظاهری را لعنت کرده و چپ‌چپ نگاه می‌کنند. شباهت شیوه عمل را نمی‌بینید؟ **اینان شیطان‌پرستند**، یا به اصطلاح خودشان "لوسیفرین"⁸⁰، دینی که عمدتاً نادیده گرفته می‌شود و با فرقه‌های هالیوودی و شومنی جدید همانند کلیسای شیطان آنتون لوی اشتباه گرفته می‌شود. (که خود او نیز البته از خانواده‌ای یهودی بود).

⁷⁹ The Religion of Judiasm, Michael Hoffman. Visit www.revisionisthistory.org

⁸⁰ Luciferian



شیطان‌پرستی حقیقتاً سابقه‌ای بسیار باستانی دارد و در پشت چهره و نامهای بسیاری از خدایان، اسطوره‌ها و "عرفان"‌های به ظاهر معصوم باستانی پنهان است. مسئله‌اش بسیار بسیار جدی‌تر از آنیست که بیان می‌شود. درک این حقیقت و تفکر درباره آن، خیلی معماها و تناقض‌ها را برای شما حل خواهد کرد. که چطور عده‌ای همانند بوش و بلر و نمونه‌های شرقی آنها عمیقاً خود را معتقد و با ایمان به "خدا" نشان می‌دهند، و در عین حال اعمال و رفتارشان کاملاً با اعمال و رفتار یک شخص مومن و باایمان و خداترس متفاوت است. **مسئله اینجاست که کدام "خدا"؟** الله، یهوه؟ یا بعل، مولوخ، شیطان، لوسیفر؟ مردم فکر می‌کنند هر که می‌گوید "گاد" یا "خدا" منظورشان همان رب البیت و الحرم، الله، است. نیست دوستان. خیلی وقت‌ها نیست متأسفانه. پس، مسئله "یهودیان مخفی" یا "بهائیان مخفی" نیست. مسئله **شیطان‌پرستان مخفی** است که در همه جور قالب و شکل و رنگ حضور دارند. و البته شیطانی که خود را به شکل انسان عرضه می‌کنند. مسئله ما مسئله منافقین است. مسئله فراموش کردن تأکیدات بسیار اسلام درباره منافقین است. شاید خیلی از جوانان ما امروزه بخاطر تغییرات تاسف‌وار زبانی تصور کنند که منافقین یعنی یک اقلیت دیوانه ایرانی در عراق به رهبری رجوی. منافق یعنی کسی که عمداً دروغ می‌گوید و عمداً ظاهر خود را، آسانترین قسمت‌اش را، تا حد امکان مقدس مآب جلوه می‌دهد. منافق یعنی همان hypocrite. یعنی همان imposter. منافق کسی است که ذکرش در داستان آن وزیر یهودی که مسیحیان را می‌کشت در اول دفتر دوم مثنوی جلال‌الدین آمده. چرا آقایان گل و بلبل عارف که صوفی‌گری را جدا از شریعت و اسلام راستین به میل و fashion زمانه جلوه داده اینگونه داستانهای رومی را ذکر نمی‌کنند؟ شاید چون ذکر خیر خودشان است.



از یک سایت فراماسونها: فراماسونری و صوفی گری: دو راه. یک مقصد.

همانها که **بازآ بازآ** ی ملای رومی را ترجمه می کنند **بیا بیا**. **بازآ** یعنی ترکستان هستی پسر. غلط جایی هستی. برگرد. **بیا** یعنی مشکلی نیست با جایی که هستی. سری هم به ما بزن. گبر و بت پرست و بعل پرست و هر گندی هستی بیا و نیازی به توبه نیست، بیا سماع برقص و عشق کن. ما هم مثل مسلمانان کوچه بازار نیستیم. از آنها بهتریم. همان تفکر کلیدی این فرق. آنها که علو و برتری می خواهند و می گویند دین برای سفها است. این شعر مولوی و ترجمه **بازآ** که همان return و ترجمه فارسی **توبه** است. و ترجمه اش به بیا. Come تعال. نکته ای مهم و ابزاری بزرگ دست آقایان است برای نسخه فاسدی که از عرفان اسلامی ساخته اند. گویی ملا گفت تعال تعال come come هر چه هستی! و نگفت توبو return return و گویی قرآن کریم نگفت و نگفت و نگفت از رحمت خدا نا امید نشوید و خدا تو این را عاشق است و ناامیدی از بخشش و رحمت الرحمن بزرگترین گناه. دور نیست اگر بگویم این شعر ملای رومی ترجمه ای است مستقیم از قرآن. بله. این آقایان منافق اند. هدفشان خراب کردن و بازگرداندن مردم از مسیر مستقیم است. اما داد و هوار از مخاطبینی که جذب می شوند و این بازیهای ساده را نمی فهمند. و چه مردمی گول می خورند؟ مردمی که هشدارهای دین و سنت شان علیه این موجودات را فراموش کنند. قرآن عربی فصیح را مهجور کرده اند بماند، ادبیات پاک عجمی خود را که ترجمه همان سنت های پاک است و بزرگانی برای پند و از ترس همین روزها نوشتند هم نخوانند. یادشان برود آن همه حکایت و شعر و قصه که دو صد

گفته چو نیم کردار نیست و عمل را بین و ظاهر را نبین. بشوند یکی از ظاهرین ترین ملت های دنیا. مثل کسی که دماغش را به آینه چسبانده و می خواهد هیکلش را ببیند. یا مثل همان داستان کوران و فیل ملای رومی. همین کارهاست که کسانی که قلباً به شریعت علاقه مندند و میلشان به سیر و سلوک پاکان هست را هم مهجور می کند. چرا؟ چون آن همیشه در صحنه های هوشمند گول خورده از شیطان پرستان زاهدنما چه می کنند؟ تر و خشک را با هم می سوزانند و باز از ظاهر قضاوت می کنند. خود را نمی بینند و دیگران را می بینند. اشتباه و جهلشان را مرگب می کنند و نمی خوانند *ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم* و می گویند همه اینها بازی است و یک مشت مناسک را هم بافته و مردم را اذیت می کنید. همان بیانات کمونیست ها درباره مسیحیت را درباره همه ادیان می زنند. سیاهی دلش را می گیرد و نمی بیند که کمونیست ها دُشمن کجاست، این مارها از کدام سوراخ آمده، بیانات و عقایدشان راجع به دین چقدر شبیه است به بیانات یک عده کاهنان باستانی و چقدر جهان بینی و اهدافشان شبیه است به جهان بینی و اهداف یک استاد دانشگاه اینگلهشتاین باواریا⁸¹، که خود او هم از قدمای همکیش اش به ارث برده بود... و چقدر اینها آسانند یافتنشان برای صاحب قلبی که بخواهد ببیند! و کسی که حقیقتاً مشتاق است اصلاً نیازی نیست این مزخرفات سردرد آور را بداند. **اگر** ایمان داشته باشد به قرآن که به خلاصه ترین و زیباترین شکل قصه اینها را حکایت کرده، همانقدر گفته که کافی است، **اگر** به گوش دل بگیرد. شیطان دشمن قسم خورده است. حزب و اولاد دارد. او را دشمن بگیر. اما نه! این خیلی ساده است! حقیقت نمی تواند اینقدر ساده باشد! پس عوامل پیچیده اقتصادی سیاسی چه؟ همه چیز که برنامه ریزی شده نیست! بعضی چیزها **تصادف تاریخی** است...

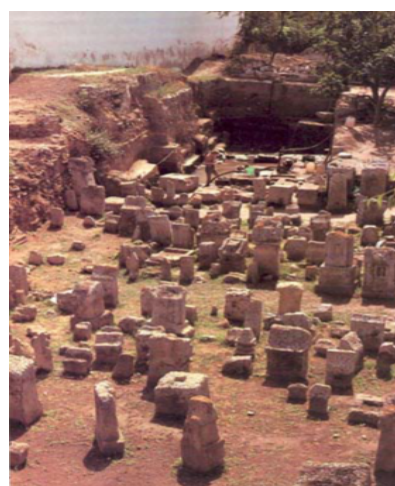
بله. مسئله شیطان پرستان مخفی است. مسئله این دینی است که راستی چرا ذکر نمی شود در کنفرانس های همبستگی ادیان؟ صد تعجب که عمده گردانندگان این محافل گل و بلبل اتحاد ادیان و طرفداران ساخت دین واحد جهانی، خود اهل همین دین اند. پس چرا خجالت؟ چرا نمی گوید؟ حالا نگو شیطان پرست. بگو ما عارف هستیم. ما لوسیفرین هستیم. منور هستیم. روشنفکر هستیم. یا شاید می گویند برای آنان که می شنوند و می بینند کنایه های کلامی و تصویری شان را؟ ...

اکنون کمی می پردازیم به سابقه این مسئله در میان یهودیان یا همانطور که گفتیم بعل پرستان یهودی نما که هیچ بویی از سنت موسی علیه السلام نبرده اند:

⁸¹ Adam Weishapt

گزارشات مربوط به این عمل، از زمان باستان تا به حال نشان می‌دهند که قربانیان به بی‌رحمانه و قصی‌القلب‌ترین صورت ممکن کشته می‌شوند. عاملین پس از مراسم حداکثر گوشت و خون ممکن را از قربانی جمع‌آوری کرده، به شیوه‌های مختلف خورده و نوشیده و مقداری نیز برای "غایبین" و کارهای بعدی نگهداری می‌کنند. به عنوان مثال بسیار معمول بوده که خون را جذب کاغذ کرده و به این صورت خشک کنند تا بعداً در مناسک رازآلود و جادو به استفاده بگیرند. (به لطف پیشرفتهای روزافزون مدرن و اختراع انواع یخچال و فریزرهای برقی، برادران علاقه‌مند امروزه به آسانی گوشت و خون را در فریزرها برای روز مبادا یا غایبین ذخیره می‌کنند. در سازمان‌های جمع‌آوری و انتقال خون هم عواملی نفوذی دارند که خون مورد نیاز را در صورت لزوم تامین می‌کنند. فیلم بلید^{۸۲} خیلی پرت نمی‌گفت...!)

کودکان قربانی شده سپس عمدتاً در چالی به نام توفت^{۸۳} سوزانده می‌شدند. موسیقی و طبل زده می‌شد تا صدای کودک در هیاهو خفه شود. این مراسم در میان ساکنین بعل‌پرست شهر کارتر^{۸۴} در حدود ۳۰۰ سال پیش از میلاد بسیار معمول بود. بقایای معبد عظیم بعل در کارتر در شمال آفریقا، لیبی امروز، موجود است. پس از شکست در جنگ با رومیان در سیراکیوز، ۵۰۰ کودک به عنوان قربانی برای بعل در یک توفت سوزانده شدند. کودکان بعضی اوقات در دستان بت بزرگی از بعل یا مولوخ، به صورت مجسمه یک گاو، گذاشته می‌شدند که کوره‌ای در زیر آن می‌سوخت، عاملین این عمل وحشیانه سپس شعله‌ها را رها کرده تا کودک بسوزد.



قربانی کردن کودک در بین دستان مجسمه مولوخ

گورستان کودکان کارتری تونس که قربانی بعل شدند

⁸² Blade
⁸³ Tophet
⁸⁴ Carthage

وحشیگری در این آئین‌های شیطانی باستانی حد و مرزی نداشت. اما چیزی که شاید برای بعضی عجیب به نظر برسد لغتی است که یهودیان از آن به عنوان بیان عمل قربانی انسانشان استفاده می‌کردند: "هولوکاست".^{۸۵} به، هولوکاست در اصل لغتی یهودی است، مورد استفاده توسط یهودیان، بیانگر عمل قربانی انسان به خدایشان.

دیکشنری وبستر نسخه سال ۱۹۵۴ چنین می‌گوید:

هولوکاست: عرضه قربانی که کل آن توسط آتش خورده می‌شود.^{۸۶}

البته امروزه یهودیان معنی‌ای کاملاً متفاوت به این لغت اختصاص داده‌اند، اما کمی تحقیق و نگاه به لغت‌نامه‌های قدیمی حقیقت این موضوع را روشن می‌کند.

هرل روم^{۸۷} می‌گوید: «هولوکاست لغتی بسیار جالب است. معنی تحت‌اللفظی آن قربانی سوخته است، و یهودیان می‌خواهند که هنگام شنیدن این لغت درباره ادعای قربانیان سوخته شده در جنگ جهانی دوم فکر کنید، اما داستان در حقیقت مربوط است به خدایی باستانی به نام مولوخ که می‌خواست بچه‌ها زنده در معبد بزرگش قربانی و سوزانده شوند. پرستش مولوخ طبق باور معمول توسط زنان خارجی سلیمان آورده شد و در اسرائیل باستان عمیقاً جای گرفت.»

بر این اساس خیلی دور از ذهن نیست اگر بگوییم که شاید هدف از اطلاق این لفظ به فجایع جنگ جهانی دوم با نیت تقدیم قربانیان آن اعمال وحشیانه به مولوخ بوده است.

مورخان باستانی همانند آپیان^{۸۸}، دموکراتیز^{۸۹} و پوسیدونیوس^{۹۰} درباره قربانی انسان توسط یهودیان نوشته‌اند. آپیان در ۱۶۸ پیش از میلاد گزارش داد که قربانی‌ای زنده، یک بزرگسال نه کودک، در معبدی یهودی پیدا شد. مورخ یهودی فلاویاس جوزفوس^{۹۱} با آپیان مخالفت کرد، مطلبی که توسط زکریا^{۹۲} ترجمه شده و در کتابش به نام "جوزفوس" چاپ شد. زکریا گزارش داد:

«آنتیوکوس^{۹۳} در معبد تختی پیدا کرد که مردی بر روی آن دراز کشیده بود. ورود پادشاه فوراً مورد تشویق این مرد واقع شد. بر زانوانش افتاد، دست راستش را دراز کرده و از پادشاه

⁸⁵ Holocaust : "A sacrificial offering the whole of which is consumed by fire" – Webster's new collegiate dictionary, 1954

⁸⁶ Harrel Rhom, Ph.D

⁸⁷ Apian

⁸⁸ Democrates

⁸⁹ Posidonios

⁹⁰ Flavias Josephus

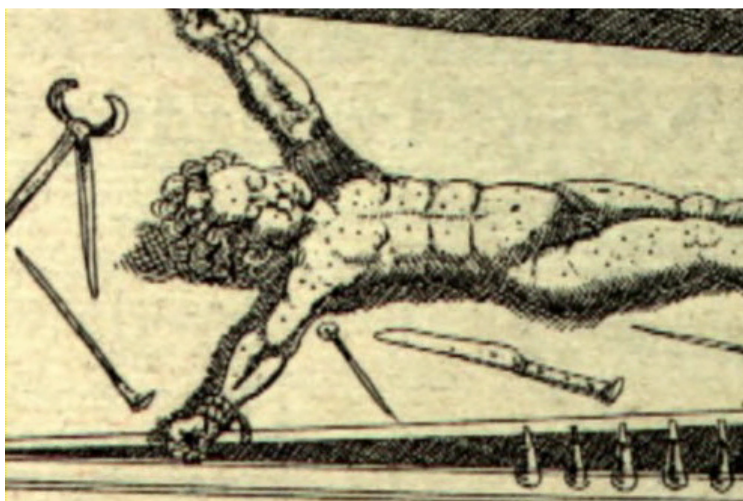
⁹¹ English writer (born in India) (1811-1863)

⁹² Antocious

تمنا نمود که او را آزاد کند. پادشاه او را آرام کرد و خواست بگوید که کیست، آنجا چه کرده و معنی این واقعه عجیب چیست؟ مرد با صدایی گریان و پریشان داستان ناراحتی‌اش را بیان کرد. گفت که یونانی است و هنگامی که برای گذران زندگی مشغول سفر در منطقه‌اش بوده ناگهان توسط مردمی از نژادی غریب دزدیده شد. او را به معبد آورده و زندانی کردند. بالاخره حاضرین که آنجا ایستاده بودند آن قانون مسکوت یهودیان را گفتند. مراسمی که هر سال در زمانی ثابت انجام می‌شد: آنها یک یونانی غریبه را دزدیده، به جنگل برده، طی مراسمی قربانی کرده، گوشتش را خورده و هنگام مثله نمودن و خوردن او علیه یونانیان و به دشمنی آنان قسم یاد می‌کردند. باقی مانده قربانی به داخل چالی سوزان انداخته می‌شد.»

در هزاره اول پس از میلاد، در سال ۳۰۰ میلادی، اسقف آسریوس شهر سزاریا^{۹۳} گفت که یهودیان تمام فرق طی مراسم پوریم مسیحیان را قربانی می‌کنند.

در سال ۴۱۵ سقراط گلاستیکوس^{۹۴} گزارش داد که یهودیان امستا^{۹۵} کودکی مسیحی را به صلیب کشیده و سوراخ سوراخ کردند تا جان داد.



به صلیب کشیدن و سوراخ سوراخ کردن قربانی

در ۴۲۵ بارونیوس^{۹۶} گزارش داد که یهودیان کودکی را به صلیب کشیدند.

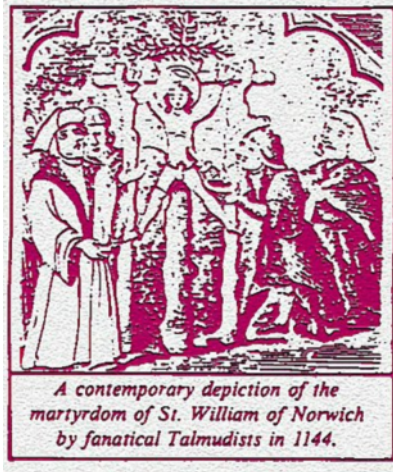
در ۶۱۴ کشیش آنتیاکوس تاتیکوس گزارش داد که وقتی اورشلیم به دست ایرانیان افتاد، یهودیان، یکی از مسیحیانی را که توسط ایرانیان زندانی شده بود، به عنوان برده خریده و مانند "گوسفند سر بریدند."

^{۹۳} Bishop Auserious of Caesaria

^{۹۴} Socrates Galasticus

^{۹۵} Emesta

^{۹۶} Baronious



در ۱۰۶۷ در پراگ ۶ یهودی خون یک کودک سه ساله را کامل جمع کردند. همچنین کشف شد که این یهودیان خون این کودک را به دیگران داده‌اند، از جمله یهودیان تراویزوم.

در ۱۰۹۶ کودکی به نام استراتی در جایی که امروزه شهر کیو^{۹۷} است به صورت قربانی شده کشف شد. این کودک بعداً توسط کلیسای ارتدوکس قدیس اعلام شد.

در سال ۱۱۱۵ نزدیک شهر مگدبوک آلمان، یک روز قبل از Passover یهودیان هسیدیک^{۹۸}، پنج کودک را شکنجه داده و از خونشان در مراسم رازآلود خود استفاده کردند. ماجرا پیگیری شد، عاملین محاکمه شده و مجازات شدند.

تا آن زمان بسیاری از وقایع قبلی احتمالاً فراموش شده بودند. به نظر می‌رسد که عمده مدارک تاریخی مربوط به این نمونه‌ها گم شده‌اند. اما در سال ۱۱۴۴ بلایی بر سر کودکی در انگلستان آمد که نه تاریخ آن را به آسانی فراموش کرد و نه یهودیان اینبار به آسانی فراموش و بخشیده شدند. تنها ۵۰ سال از اجازه یافتن یهودیان به ورود به انگلستان گذشته بود (۱۰۸۹). عده کمی از آنان به انگلستان آورده شدند تا به **پادشاه در جمع‌آوری مالیات کمک کنند**. ماجرا از آنجا شروع شد که کودکی به نام ویلیام^{۹۹} قربانی شد. اما آنچه این ماجرا را از موارد مشابه متمایز کرد خویشاوندی کودک با یک کشیش تحصیل کرده بود: توماس مونموث^{۱۰۰}.

هرل روم می‌گوید: "در ۱۱۴۴ کشیشی کاتولیک به نام توماس مونموث کتابی دقیق درباره قتل ویلیام کوچک نورویچ نوشت، همان کودکی که توسط یهودیان قربانی شد. این کودک توسط کلیسای کاتولیک قدیس اعلام شد، اولین قدیس یک گروه از قدیسین از این دست که بسته به اینکه چطور بشمارید بین ۲۰ تا ۲۵ تا از آنها در تاریخ وجود دارد که توسط کلیسای کاتولیک، شهدای مسیحیت قلمداد می‌شوند."

داستان ویلیام می‌توانست همانند بسیاری دیگر به فراموشی سپرده شود. اما توماس مونموث می‌خواست که تمام دنیا برای همیشه از این اعمال وحشیانه و شیطانی خبردار شده و فراموش نکند. او کتابش را به لاتین نوشت و این

⁹⁷ Kiev

⁹⁸ Hassidic

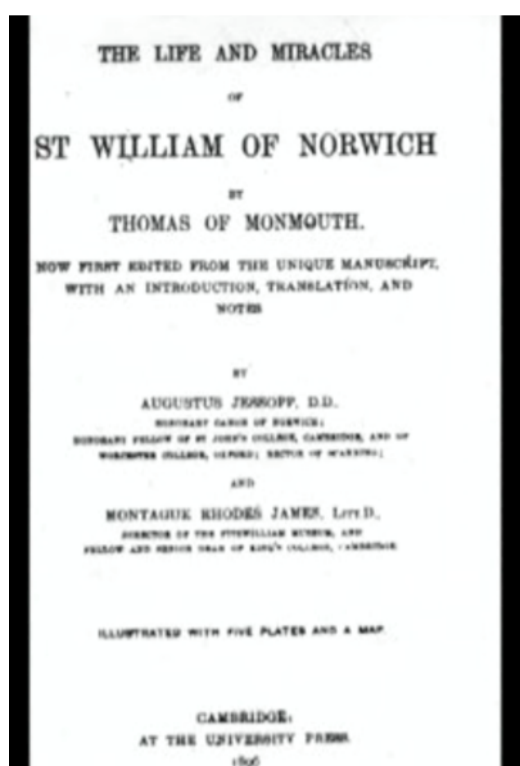
⁹⁹ St William of Norwich

¹⁰⁰ Thomas of Monmoth

کتاب در قرن ۱۹ ام توسط دکتر آگوستوس جسوپ^{۱۰۱} به انگلیسی ترجمه شد.^{۱۰۲} در این کتاب توماس مونموث توضیح می‌دهد که یهودیان چگونه کودک را دزدیدند، و پس از آن بنا به گفته او چنین اتفاق افتاد:

«سر او را تراشیدند و او را با تیزی‌های میخ مانند بسیار سوراخ کردند به صورتی که خون در مقادیر بسیار ریختن گرفت. و آنها بی‌رحم بودند، و آنقدر مشتاق در ایجاد درد. سخت است تمایز بین آنکه بیشتر بی‌رحم بودند یا نابغه در شکنجه‌هایشان.»

توماس مونموث کل واقعه را با جزئیات شرح داد. آدم‌ربایی کودک، شکنجه‌ها، و رشوه‌هایی که یهودیان به شریف (پلیس) محلی دادند.



سعی توماس در مستند کردن قتل رازآلود این کودک بی‌گناه، در نهایت منجر به قدیس گشتن کودک شد. این کودک تا زمان معاصر قدیس و شناخته شده بود، تا اینکه دورانی رسید که کلیسا دیگر علاقه به آشکار بودن این موضوعات "از نظر سیاسی غلط" نداشت. این دوران فتح نهایی کلیسا از درون توسط این فرق و آقایان است. توماس با آشکارسازی آنچه در آن روز تاریک و غمگین در ۱۱۴۴ صورت گرفت و در تلاش‌اش در آشکارسازی

¹⁰¹ Augustus Jessopp, D.D.

¹⁰² The Life and Miracles of St William of Norwich by Thomas of Monmouth

و توقف قربانی کودکان خدمتی بزرگ به جهان کرد. او والدین را در انگلستان هوشیار کرد تا بیشتر مراقب امنیت کودکانشان باشند. اما متأسفانه این آخرین نمونه نبود.

حقیقتاً چرا عده‌ای از یهودیان به چنین اعمال وحشیانه‌ای ادامه دادند؟ دکتر آرنولد لیس^{۱۰۳}، محقق و نویسنده که در اوایل قرن بیستم در انگلستان کتابی درباره قربانی انسان در یهودیت نوشت، متوجه حقایق جالب در حول و حوش این داستان شد:

«یهودی‌ای مسیحی شده به نام تئوبالد از کمبریج^{۱۰۴} اعتراف کرد که یهودیان هر سال از کودکی مسیحی خون جمع‌آوری می‌کردند چرا که باور داشتند که تنها به این صورت می‌توانند آزادی خود را کسب کرده و به فلسطین بازگردند، و سنتشان این بود که برای تعیین وقت خونگیری قرعه بکشند...»

ماجرای غمگین قدیس ویلیام آغازگر موجی جدید بود. به تبعیت از کتاب توماس مونموث، دیگران نیز شروع به ثبت این اعمال وحشیانه توسط یهودیان تندرو کردند. نمونه‌هایی از این قربانیان ثبت شده ذکر می‌شود:

در ۱۲۴۳ در کیسینگن باواریا^{۱۰۵}، یهودیان پس از اعتراف در دادگاه به استفاده از خون مسیحیان در مراسم رازآلود در روز جشن یهودی پاس‌اور^{۱۰۶}، محکوم شدند.

در ۱۲۵۵ در لندن کشف شد که کودکی مسیحی به نام هیو^{۱۰۷} طی مراسمی قربانی شده. جسد سوراخ سوراخ شده‌اش که در ملک یک یهودی مخفی بود کشف شد.

پس از تحقیق، دادگاه ۱۷ یهودی مهم را محکوم کرد. این کودک نیز بعداً قدیس شد. در مجموع پیش از آنکه کلیسای کاتولیک کاملاً فتح شده و قدسیت این قدیسان را بخاطر مسائل سیاسی لغو کنند، بیش از ۲۰ کودک وجود داشت که به اعتقاد کلیسا توسط یهودیان قربانی شده و توسط کلیسا قدیس شده بودند.

¹⁰³ Dr Arnolds Leese
¹⁰⁴ Theobald of Cambridge
¹⁰⁵ Kissingen, Bavaria
¹⁰⁶ Passover
¹⁰⁷ Hugh



در ۱۲۹۰ در آکسفورد، یهودی‌ای به نام اسحاق دپولی^{۱۰۸} به جرم قربانی یک کودک مسیحی دستگیر شد. این لحظه‌ای تصمیم گیرنده بود، چرا که یک ماه بعد به دستور ادوارد اول، یهودیان از انگلستان اخراج شدند. بسیاری از این یهودیان به آلمان و دیگر مناطق اروپایی گریختند. تنها وقتی که خود پادشاه انگلستان، چارلز اول، چهار قرن بعد، توسط لورد اولیور کرامول^{۱۰۹} به قتل رسید، یهودیان اجازه یافتند به انگلیس برگردند. ماجرای کرامول، اعدام چارلز اول و توطئه‌ای که در نهایت ویلیام اورنج^{۱۱۰} را بر تاج و تخت انگلستان نشاند نیز ماجرای بسیار مهمی است. از این زمان بود که "ربا" در انگلستان آزاد شد. جالب اینجاست که در حرکت "پیوریتن"^{۱۱۱} آقای جان کالوین (نام سابق "کوهن")^{۱۱۲} با آن مقدس مآبی بسیار و پایبندی به مسیحیت‌اش، مشکلی با "ربا" نداشت.

در ۱۳۳۱ در گوبلین^{۱۱۳} آلمان گفته شد که یهودیان کودکی مسیحی را به دلیل مراسم رازآلود کشتند. یهودیان گناهکار شناخته شده و مجازات سختی شدند: زنده سوختن در آتش.

در ۱۳۳۵ در مونیخ آلمان یهودیان کودکی مسیحی به نام هنری را در بیش از ۶۰ جای بدنش سوراخ سوراخ کردند به صورتی که کودک معصوم از خون خشک شد.

در ونیز در ۱۴۲۰ طبق اسناد محلی، یهودیان کودکی را بی‌رحمانه کشته و به این جرم اعدام شدند.

¹⁰⁸ Isac Depoley
¹⁰⁹ Lord Oliver Cromwell
¹¹⁰ William of Orange
¹¹¹ Puritans
¹¹² John Calvin (Cohen)
¹¹³ Guberlin

در ۱۴۶۲ در اینگزبورگ اتریش^{۱۱۴} یهودیان کودکی به نام آندرل^{۱۱۵} را بر تکه سنگی بزرگ قربانی کردند. این کودک تبدیل به قدیسی محبوب، کلیسایی در جای آن سنگ ساخته و آن شهر معروف شد به یودنشتاین (سنگ یهودی)^{۱۱۶}

در سال ۱۹۹۷ پروفیسور رابرت پرانتر^{۱۱۷} دانشگاه علوم دینی اتریش چنین گفت:

«یهودیان باید بخاطر جنایات نفرت‌انگیزشان علیه کودکان کاتولیک همانند کودک شهید، آندرل وان رین، و علیه بزرگسالان در روزهای پیش از عید پاک^{۱۱۸}، و بخاطر خون مسیحیان به قتل رسیده توسط دستان یهودی که آنها نیز به سوی آسمان فریاد می‌کنند، عذرخواهی کنند.»

یهودیان از اینکه پاپ وقت با پروفیسور پرانتر دیدار کرد خوشحال نشدند.

در ۱۴۷۵ در ترنت^{۱۱۹} ایتالیا یهودیان کودکی به نام سیمون^{۱۲۰} را کشتند. طی مراسم آنها همچنین او را ختنه کردند. این عمل در بسیار نمونه‌های دیگر نیز گزارش شده، گرچه باور نمی‌رود که عملی واجب طی مراسم خونگیری باشد. این کودک نیز در سرتاسر بدنش جای سوراخ داشت. این کودک نیز بعداً قدیس شد.

هرل روم می‌گوید: "سیمون ترنت در ۱۴۷۵ در شهر زیبای رنسانس ترنت قربانی شد. اعضای فرقه او را از خیابان دزدیدند، خیلی شبیه به شیوه‌ای که امروزه بچه‌بازان و قاتلان استفاده می‌کنند. به بچه شکلات داده و او را با خود کشیدند و بردند و برای مراسم قبل از Passover کشتند و خونس را جمع کردند. این پرونده‌ای بسیار بسیار مشهور و مهم در آن زمان بود که بعداً منجر به قدیس شدن سیمون توسط کلیسا شد. این ماجرا در کتاب "مراسم خونین" پرونده‌ای چندین دادگاه ذکر شده، یعنی به بیش از یک دادگاه ارجاع داده شد. مجرمین یهودی ثروتمند و با نفوذ بودند و به همین دلیل پرونده به تجدید نظر رفت که این در آن زمان بسیار نادر بود. پس در چندین جا روی مسئله تصمیم‌گیری شد. پرونده همچنین به واتیکان رفت که در آنجا تصمیم می‌گیرند چه کسی قدیس شود و در آنجا پرونده را با دقتی بسیار زیاد مطالعه کردند. سیمون قدیس شد و یکی از محبوب‌ترین قدیسان اروپا بود، تا سال ۱۹۶۵ که کلیسا به دلایل سیاسی و فشار عده‌ای تصمیم گرفت که قدیسیت او را بردارد."

¹¹⁴ Ingsburg, Austria

¹¹⁵ St Andrei Von Reyn

¹¹⁶ Judenstein (Jew Stone)

¹¹⁷ Robert Pranter

¹¹⁸ Easter

¹¹⁹ Trent, Italy

¹²⁰ St Simon of Trent

پدر آلبان باتلر در کتاب "زندگی قدیسین"^{۱۲۱} کودک را به عنوان شهیدی نوزاد ذکر کرد و نوشت:

«یهودیان شهر ترنت با کشتن کودکی مسیحی در عید Passover پیش رو تصمیم به نشان دادن نفرتشان کردند و تویاس، یکی از اعضایشان، برای به تله انداختن قربانی انتخاب شد. او کودکی زیبا و لبخند بر لب به نام سیمون را هنگام بازی بیرون از خانه‌اش وقتی هیچ کس مراقبش نبود پیدا کرد. تویاس دستی به گونه کودک کشید و با حقه دستش را در دست گرفت. کودک که دو ساله نشده بود چنین کرد، اما وقتی دید که دارد از خانه‌اش دور می‌شود، شروع به گریه و صدا زدن مادرش کرد. در اینجا تویاس غم کودک را خاموش کرده و او را به منزلش برد. در نیمه شب پنج‌شنبه کار قصابی شروع شد. دهانش را پر کرده، دستانش را به صورت صلیب نگه داشتند، بدن نرمش را با میخ سوراخ کرده و وردهای کفرآمیز بر زبان آورده و مسخره کردند. پس از یک ساعت شکنجه، شهید کوچک چشمانش را به سوی آسمان گرفت و روح بدنش را ترک کرد. یهودیان جسد او را به رودخانه انداختند. اما جرمشان کشف شد و مجازات شدند...»



¹²¹ Lives of the Saints, March 25 by Father Alban Butler

در ۱۴۸۵ کودک مسیحی دیگری در موریستیکا^{۱۲۲} به سرنوشتی مشابه دچار شد. پاپ بندیکت ۱۴ ام^{۱۲۳} کودک را قدیس اعلام کرد و او به نام قدیس لورنسنو^{۱۲۴} شناخته شد. پاپ کودک را در پیاتا سانتا ریاس^{۱۲۵} به عنوان شهید ذکر کرد. دادگاه پادوا ایتالیا^{۱۲۶} نیز به حقیقت این واقعه شهادت داد.

جالب اینجاست که بسیاری از رهبران دینی دیگر نیز به حقیقت قربانی انسان توسط یهودیان شهادت داده‌اند. کاردینال گانگانلی^{۱۲۷} که بعداً پاپ کلمنت چهاردهم شد، چنین نوشت:

«من به حقیقت سیمون، کودکی سه ساله که توسط یهودیان ترنت کشته شد شهادت می‌دهم. من همچنین به حقیقتی دیگر شهادت می‌دهم، که در سال ۱۴۶۲ در دهکده رین^{۱۲۸} واقع شد. آندرل^{۱۲۹} متبرک، کودکی که وحشیانه توسط یهودیان کشته شد.»

مارتین لوتر کتابی به نام "یهودیان و دروغ‌هایشان" دارد که در آن چنین می‌نویسد:

"در تاریخ آنها عمدتاً متهم می‌شوند به مسموم کردن چاههای آب، دزدیدن کودکان و مثله کردن آنان. همانند وقایع ترنت، وایسنسی^{۱۳۰} و غیره. البته که آنها این اتهامات را نفی می‌کنند. اما من می‌دانم، بسیار خوب می‌دانم، که اراده‌ای آماده و کامل در آنها وجود دارد که هر زمان بتوانند آن را به عمل تبدیل می‌کنند. در عیان یا در خفا. این را به عنوان حقیقتی جدی بدان، و بر اساس آن عمل کن."^{۱۳۱}

¹²² Moristica

¹²³ Pope Benedict XIV

¹²⁴ St Lorensino

¹²⁵ Piata Santa Rias

¹²⁶ Court of Padua, Italy

¹²⁷ Cardinal Ganganeli (Pope Clement XIV)

¹²⁸ Rinn

¹²⁹ Anderl

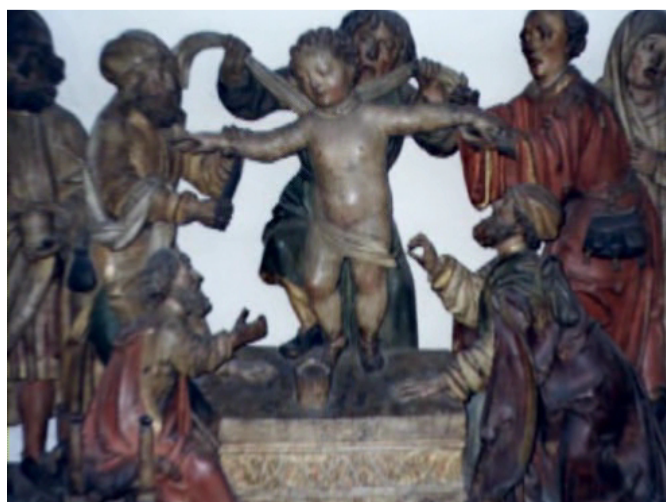
¹³⁰ Weiszensee

¹³¹ Rev. Dr. Martin Luther, "The Jews and their lies"



مارتین لوتر - یهودیان و دروغ‌هایشان - جلد اصلی

در ۱۴۹۲ لاگوادیا^{۱۳۲} اسپانیا، کودکی به نام کریستوفر توسط یهودیان قربانی شد. کمی پس از این ماجرا بود که ملکه ایزابلای اسپانیا فرمانی صادر کرد که یهودیان را برای همیشه از اسپانیا اخراج می‌کرد. تنها در سال ۱۹۶۷ بود که یهودیان به صورت رسمی اجازه بازگشت یافتند. در این فرمان دلایل زیادی برای اخراج یهودیان ذکر شد، دلایلی همانند "شیطانی بودن جمعی" ایشان. اما در این میان دلیلی خاص قابل توجه است: "گناهی جدی و غیر قابل بخشش".



¹³² Laguardia

ویلیام توماس والش^{۱۳۳} مورخ در کتابش، ایزابلای اسپانیا،^{۱۳۴} می گوید که این گناه، همان قربانی کردن کریستوفر بود که بعداً قدیس اعلام شد.

هرل روم می گوید:

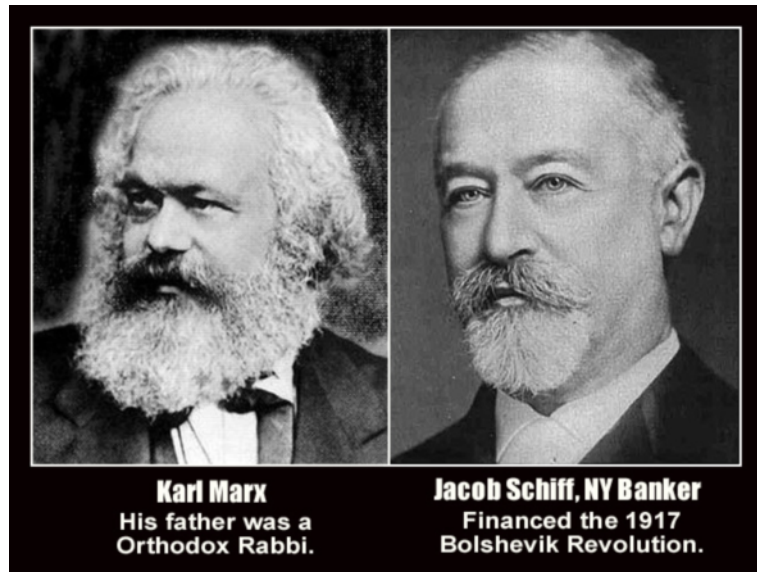
"در ۱۴۹۰ آدم ربایی و قربانی وحشیانه کودکی مسیحی به نام کریستوفر صورت گرفت. او را از دهکده‌ای کوچک به نام لگاردیا که در نزدیکی تولدو^{۱۳۵} ی کنونی قرار دارد دزدیدند. او را به غاری در کوه بردند و قربانی کردند. این ماجرای بسیار بسیار معروف در اسپانیا بود و حتی امروز هم در بسیاری دایره المعارف‌های اسپانیایی پیدا می‌شود. دادگاه در ۱۴۹۱ صورت گرفت، عاملین محکوم شدند در دادگاه. این نقشی اساسی داشت در آن تصمیمی که ایزابل و فردیناند خیلی از بابتش مطمئن نبودند. اما این پرونده و هیاهوی ناشی از آن باعث شد که آنها فرمان اخراج کل یهودیان از اسپانیا را صادر کنند."

نکته‌ای مهم در اینجا آن است که بسیاری از یهودیان با نفوذ در اسپانیا به طرق مختلف باقی ماندند. کریستف کلمب یکی از اینان بود. روابط اینان با اشرافیت به ظاهر مسیحی اسپانیا و توطئه‌هایشان علیه مسلمانان شناخته شده است. پس به نظر می‌رسد که عاملین حقیقی هیچگاه نه مجازات شده و نه "اخراج"، و اینبار هم مانند نمونه‌های بسیار پیش و پس از آن بسیاری یهودیان بی گناه بخاطر اقلیتی شیطانی و گناهکار زندگی‌شان را از دست دادند. (همانند جنگ جهانی دوم که در آن هم روابط الیگارش یهودی با نازی‌ها کاملاً شناخته شده و مستند است، همانند روسیه کمونیستی که در آن نیز بانکداران و الیگارش یهودی آغازگر، ذینفع و فعال بودند).

¹³³ William Walsh

¹³⁴ Isabella of Spain, William Thomas Walsh

¹³⁵ Toldeo



کارل مارکس یهودی فرزند یک خاخام ارتدکس - جیکوب شیف بانکدار یهودی انقلاب ۱۹۱۷ را تامین مالی کرد

(و در بستر مرگش هم یادش نرفت پز این امر را بدهد.)

در ۱۵۷۳ در لیتوانیا در دهکده پونو^{۱۳۶} یهودیان کودکی را شکنجه داده و کشتند.

در ۱۵۹۲ در پراگ^{۱۳۷} یهودی‌ای به جرم قربانی و خونگیری یک کودک مسیحی محکوم شد.

در ۱۵۹۸ در لوبلین، کول و کوتنیا در لهستان^{۱۳۸} گزارش شد که یهودیان سه کودک را در آن سه شهر قربانی کردند. وقتی پرونده به دادگاه رسید تمامی یهودیان درگیر ماجرا گناهکار شناخته شدند.

مونتگیو سامرز، مورخ شناخته شده، بعضی از یافته‌هایش را در کتاب "تاریخ جادوگری و شیطان‌شناسی"^{۱۳۹} ذکر

کرد:

«این قربانی‌های انسان بسیار مرتبط‌اند به مناسک سحر و جادوهای باستانی. قربانی‌هایی که کتاب قانون

پرمونسترانتسیان ویلین، نوشته شده توسط آدریان لمبتر^{۱۴۰} در ۱۷۴۵، حداقل ۲۵۰ نمونه را ذکر کرده که به

روزترین‌هایشان در ۱۶۵۰ اتفاق افتاد، وقتی در کادان بوهیمیا^{۱۴۱}، کودکی چهار ساله به نام متیاس^{۱۴۲}، به دست

¹³⁶ Pono, Lithuania

¹³⁷ Prague

¹³⁸ Lublin, Kol, Kutnika, Poland

¹³⁹ Rev. Montague Summers, The History of Witchcraft and Demonology

¹⁴⁰ Premonstratensian Canon of Wilthin, Adrian Lembter

¹⁴¹ Cadan, Bohemia

¹⁴² Matthias

تعدادی خاخام با هفت زخم کشته شد. در بسیاری نمونه‌ها مدارک بسیار مستندی است که گوشت و مخصوصاً خون قربانی برای مقاصد جادوگری و سحر مورد استفاده قرار می‌گرفت.»



مونته‌گیو سامرز

در ۱۶۶۳ در کارکو لهستان^{۱۴۳}، خاخام ماتاتیا کالاهورا^{۱۴۴} کودکی مسیحی را برای مراسم رازآلودش قربانی کرد که محاکمه شد، محکوم گشت و اعدام گردید.

ولادیمیر ایوانویچ دال^{۱۴۵}، شخصیت ملی و نویسنده روسی در کتابی تحقیقی که به خواست دولت تزاری درباره قربانی انسان نوشت، ذکر کرد که در ۱۶۶۹ در متز^{۱۴۶} فرانسه، آقای "لوی" یهودی کودکی را دزدید که بعداً جسدش در جنگل پیدا شد. مرد مجرم بعداً اعدام شد. جزئیات این پرونده در کتابی فرانسوی به عنوان خلاصه محاکمه یهودیان متز، ۱۶۷۰ نیز موجود است.^{۱۴۷}

در ۱۶۹۰ در بلاروس^{۱۴۸}، یهودیان کودکی به نام گاولیل^{۱۴۹} را طی مراسمی رازآلود کشتند. این کودک یکی از قدسین کلیسای ارتدکس است. تلویزیون بلاروس نیز در سال ۱۹۹۷ مستندی درباره این واقعه ساخت.

¹⁴³ Karko, Poland

¹⁴⁴ Matatia Kalahoora

¹⁴⁵ Vladimir Ivanovich Dal

¹⁴⁶ Metz

¹⁴⁷ Abrege du process fait aux jufis de mets (Summary of the trial against the Jews of Metz) 1670

¹⁴⁸ Belarus

¹⁴⁹ St Gaviil Belostok



گاویل قدیس

تنها ۲۳ سال قبل از استقلال آمریکا از انگلستان، ولادیمیر دال واقعه‌ای در ۱۷۵۳ را ذکر می‌کند:

« در جمعه ۲۰ آوریل ۱۷۵۳ در دهکده مارکوا وولنیتزا^{۱۵۰}، یهودیان استوژیسکی^{۱۵۱} سه ساله را گرفتند و با خود بردند. یکشنبه یهودیان در خانه‌ای جمع شده، چشمان کودک را بسته، دهانش را با انبر بسته و سپس در حالی که او را در تشتی نگه داشته بودند، از همه طرف او را با میخ‌های تیز سوراخ کردند و چرخاندند که تا می‌توانند خون جمع‌آوری کنند. پس از مرگ کودک جسد به جنگل برده شد، جایی که او را روز بعد پیدا کردند. زن‌های یهودی، برینا و فروژا^{۱۵۲}، بدون شکنجه به دست داشتن در این واقعه اعتراف کرده و شوهرانشان را لو دادند، که آنها نیز بدون شکنجه اعتراف کردند. سپس بقیه اعضا دستگیر شده و تحت شکنجه قرار گرفتند. اینان نیز اعتراف کردند و چنان توصیف دقیقی ارائه دادند که شکی در گناهکاریشان باقی نماند. یهودیان سپس اعدام شدند. نقاشی‌ای از جسد کودک که نشان می‌داد چطور سوراخ شده، کشیده شده و توسط اسقف اعظم لوو^{۱۵۳} محرمانه نگهداری شد.»

¹⁵⁰ Marcova Volnitsa

¹⁵¹ Stephen Studzitsky

¹⁵² Breina and Fruzha

¹⁵³ Archbishop of Lvov

در ۱۷۹۱ در مجارستان یهودیان به قربانی کردن کودکی مسیحی متهم شدند. در این نمونه خاص یکی از کودکان خود یهودیان علیه‌شان اعتراف کرد که کل واقعه را شاهد بوده.

در ۱۷۹۳ در گالاتز رومانی کودکی توسط یهودیان قربانی شد.

در قرن ۱۹ ام، سر ریچارد فرانسیس برتون^{۱۵۴}، کاشف، نویسنده و زبان‌شناس معروف، کتابی نوشت به عنوان قربانی انسان در میان سفاردیم^{۱۵۵} (یهودیان شرقی). اما یهودیان به این متن دست یافتند و این متن تاریخی و بسیار مهم هنوز توسط هیات امنای یهودیان در انگلستان محرمانه نگهداری می‌شود و آن را در اختیار کسی قرار نمی‌دهند. اما پیش از این بخشی از متن او تحت عنوان "یهودی، کولی و الاسلام" چاپ شد.^{۱۵۶} برتون در این کتاب ذکر می‌کند:

"۱۸۳۹ - یک فلاکس حامل خون متعلق به یک یهودی در گمرک بیروت کشف شد."

در ۱۸۴۰ یکی از معروف‌ترین وقایع قربانی انسان در تاریخ معاصر صورت گرفت. کشیشی کاتولیک به نام پدر توماس^{۱۵۷} قربانی شد. این واقعه به صورت دقیق و با جزئیات کامل در متن اصلی سر فرانسیس برتون شرح داده شده بود اما هیچگاه چاپ نشد، اما خوشبختانه آنقدر سند و بریده جراید موجود است که تصویری روشن از ماجرا به دست آید.

او کشیشی کاتولیک بود متعلق به طریقه کاپوچین‌ها^{۱۵۸}. پدر توماس دمشق دزدیده شده به صورت قربانی کشته شد. بعداً وقتی خدمتکار عربش به دنبال وی رفت، آنها او را هم گرفته و کشتند. سپس اجساد را در راه‌آبهای زیرزمینی فاضلاب و سیلاب انداختند با امید به اینکه مخفی بمانند. اما اجساد کشف شده و عاملین محکوم شدند. پروفیسور روم گزارشی درباره این ماجرا تحت عنوان

"Debacle in Damascus – The 1840 Jewish Ritual Murder Case of Father Thomas"

نوشت که در آن از بسیاری منابع کمیاب استفاده کرده. این واقعه معروف‌ترین نمونه این مسائل و تا زمان ماجرای جک ریپر^{۱۵۹} لندن، حقیقتاً "جنایت قرن ۱۹ ام" بود. (دقت کنید که قتل‌های جک ریپر نیز قتل‌هایی آئینی بودند).

¹⁵⁴ Sir Francis Burton

¹⁵⁵ Human sacrifice amongst the Sephardim

¹⁵⁶ The Jew, The Gypsy and El Islam

¹⁵⁷ Father Thomas

¹⁵⁸ Cappochin

¹⁵⁹ Jack the Ripper



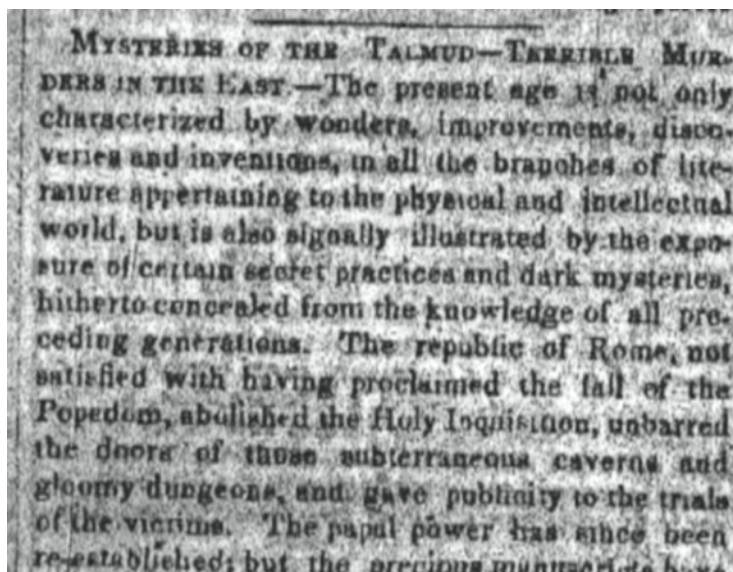
پدر توماس و خدمتکار وی

روزنامه نیویورک هرالد^{۱۶۰} نسخه ۶ آوریل ۱۸۵۰ این واقعه را در صفحه اولش تحت عنوان "رازهای تلمود، قتلی وحشتناک در شرق" چاپ کرد. این مقاله طولانی قربانی کردن پدر توماس را چنین شرح می‌دهد:

«چه کسی خوابش را می‌دید که آشکار شدن رازهای خونین تلمود را ببیند و دادگاه یکی از وحشیانه‌ترین قتل‌های ثبت شده در تواریخ جرم و جنایت را شاهد باشد که یکبار دیگر به جلوی عموم آورده می‌شود؟ چه کسی تصور می‌کرد که عده‌ای دیوانه، از خون انسان برای مرطوب کردن نان مقدسشان استفاده کنند؟ خوانندگان ما بدون شک به یاد می‌آورند آن آشوب جهانی را که از بابت کشف پدر توماس، میسیونری مسیحی اهل ساردینیا، و خدمتکارش، ابراهیم آمارا، به صورت قربانی شده، خالی از خون، مثله شده، استخوانهایشان پودر شده در هاون و باقی مانده‌هایشان انداخته شده در فاضلاب دمشق، برپا شد. متن اصلی دادگاه و بازجویی توسط کنسولهای فرانسه و اتریش در آن شهر محرمانه نگهداری می‌شدند و اکنون در این شهر (نیویورک) هستند و حالا ما می‌توانیم "ملت بزرگ" را درباره حقیقت مطلبمان به رقابت بطلبیم."

(ما می‌گوییم خدا بیامرزد جراید آن زمان آمریکا را)

¹⁶⁰ New York Herald



مصطفی تلاس^{۱۶۱}، وکیلی که دکترای تاریخ دارد، پیگیر دستیابی به متون اصلی بازجویی و تحقیق پرونده از فرانسه شد، جایی که پدر توماس شهروندش بود. آنها را با سختی به دست آورد و به انگلیسی ترجمه کرد. به او باید از بابت تحقیقش تبریک گفته شود. او این را در کتابش به نام Matzo of Zion گزارش داد.

متن پرونده چنین می گوید:

بازجو: شما در اعترافات خود ذکر کرده اید که یهودیان خون مسیحیان را بیرون کشیده و از آن در پخت نان استفاده می کنند. اما در دین شما خون نجس است، حتی خون حیوانی که حلال ضبح شود نیز چنین است. استفاده از خون مجاز نیست. در اینجا تناقض است. بین خون نجس و ممنوع، و خونی که اگر از مسیحی بگیرید اشکال ندارد. آن هم برای پخت نان. آن هم در روزی مقدس. آیا منطق یا مدرکی وجود دارد که این تناقض را توضیح دهد؟

المسلمانی، خاخم تازه مسلمان شده (به نام دقت شود) پاسخ داد:

«تلمود می گوید که خداوند دو نوع خون را دوست دارد. خون مراسم Passover، و خون ختنه.»

خاخم یعقوب (خاخم اعظم سوریه) اضافه کرد: "خدا عاشق دو نوع خون است، خون قربانی Passover، و خون ختنه."

¹⁶¹ Moustafa Tlass, Ph.D, member of the Syrian Academy

بازجو، چوبلی ایوب، پاسخ داد: ما نمی‌فهمیم که استفاده از خون انسان چطور مجاز است.

المسلمانی پاسخ داد: "خاخام‌های خاصی توسط رمزهایی که به آنها داده می‌شود می‌دانند که کی و چگونه استفاده از این خون مجاز است."

منظور المسلمانی احتمالا خاخام‌های تلمودی بعل‌پرستی است که رمزهایشان همان تعلیمات مخفی عمدتاً شفاهی‌شان می‌باشد.

جانان‌تان فرانکل^{۱۶۲}، نویسنده یهودی، کتابی به نام "ماجرای دمشق"^{۱۶۳} نوشت با هدف ردیه و پاسخ دادن به کتاب دکتر طلّاس. اما مطالعه کتاب فرانکل نشان می‌دهد که نه او و نه کتابش به اندازه دکتر طلّاس از ماجرا چیزی عیان نکرده و گویی حتی زحمت مطالعه متن تحقیق را هم به خود نداده. شاید چون فرانکل می‌خواهد که حقیقت ماجرا را مخفی نگه دارد. نکته جالب در اینجاست که دو نفر، مستقل از یکدیگر، مسئولین را به جایی که بقایای پدر توماس و خدمتکارش قرار داشت راهنمایی کردند. در فاضلابی در پشت خانه یک خاخام.



جانان‌تان فرانکل مورخ

¹⁶² Jonathon Frankel

¹⁶³ The Damascus Affair



سنگ قبر پدر توماس

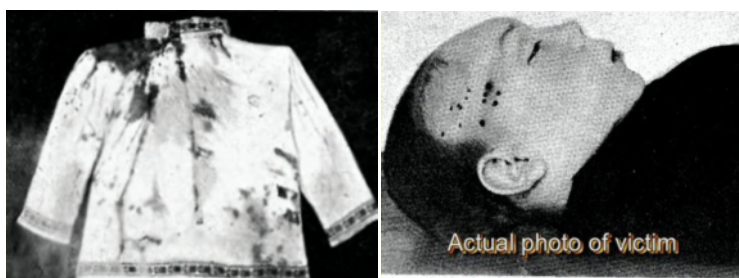
زر تربت الاب توما الکبوشی و اندب مقامه - مرسل رسولی لشام یعیظ و یبدی اهتمامه

قد ذبحوه یهودا و لم تجده بتمامه - فی خامس اسباط ارخ هذه بقایا عظامه

سنه ۱۸۴۰

یک دهه پس از ماجرای دمشق در ۱۸۵۰، در شهر نیویورک گزارشاتی مبنی بر قتل کودکان توسط یهودیان وجود داشت. حدود ۱۰۰ ایرلندی عصبانی به همراه پلیس به زور وارد یک کنیسه شدند. معلوم نیست که اینان موفق به نجات قربانی‌ای شدند یا خیر.

اما یکی از مهمترین موارد در سال ۱۹۱۱ در کیو در روسیه تزاری اتفاق افتاد. قربانی اینبار، کودکی به نام آندری یوشینسکی^{۱۶۴} بود.



قربانی شدن کودکی به نام آندری یوشینسکی در روسیه

متهم، یهودی‌ای به نام مناخل مندل بیلیر^{۱۶۵} شناخته شد. نکته در اینجاست که بر سر این پرونده، یهودیان سرتاسر دنیا، متحد و سعی در مخفی کردن آن کرده و به پول امروز معادل ۱۵۰ میلیون دلار برای آقای بیلیر خرج کردند تا تیم وکلای مدافع بیلیر او را رهایی دهند.



متهم اصلی جنایت، مناخل مندل بیلیر

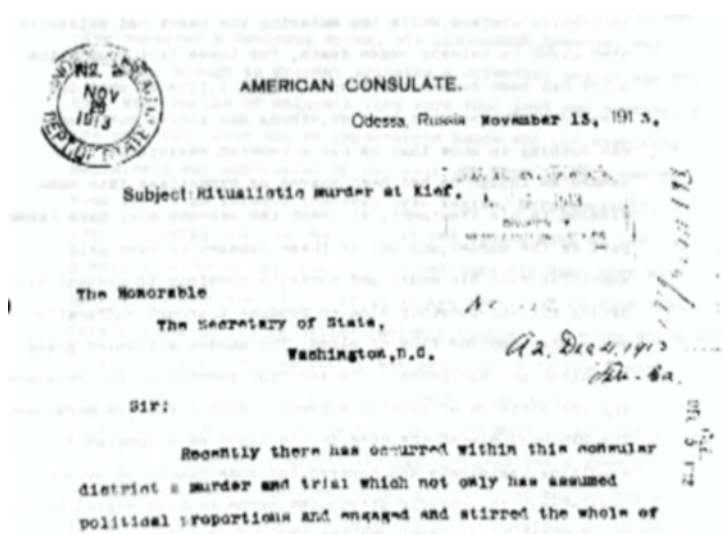
تعدادی از شاهدین طی وقایعی مرموز "مردند". ثابت شد که پلیسی رده بالا به نام میشوک مدارک قلابی وارد پرونده کرده تا به رهایی بیلیر کمک کند. سه کودک بی گناه از دوستان آندره که شاهد دزدیده شدن او بودند، از خروسوفسکی تکه‌هایی کیک دریافت کردند. دو نفر آنها فردای آن روز مردند و نفر سوم برای ماهها مریض بود. کودکی که جان سالم به در برد، لیودمیل چبریاک^{۱۶۶} در دادگاه گفت:

¹⁶⁴ Andrei Youshchinsky
¹⁶⁵ Menakhel Mendell Beilies
¹⁶⁶ Liudmila Cheberiakova

« ما مشغول بازی بودیم که یکدفعه بلیس و دو یهودی دیگر به سوی ما دویدند. ما از وسیله بازی پایین پریدیم و سعی به فرار کردیم. آندری و برادر من (ژنیا)^{۱۶۷} به دست بلیس و دیگر یهودیها افتادند. اما برادرم خودش را آزاد کرد. یهودیها سپس آندری را با خود بردند. خواهر کوچکم (والنتینا)^{۱۶۸} نیز این را دید.»

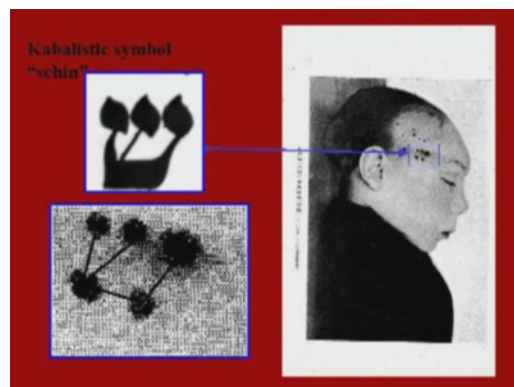
جان گران^{۱۶۹}، کنسول آمریکا در شهر اودسا^{۱۷۰} ی روسیه، حکم نهایی هیات منصفه را گزارش داد. گران نوشت:

« بر اساس رأی هیات منصفه، یک پسر در کیو توسط یهودیان تندرو کشته شده و آن یهودیان با دقت تمام خون پسرک را برای مقاصد رازآلود بیرون کشیدند. این یک قربانی انسان توسط یهودیان بوده، اما بلیس بی گناه است.»



گرچه ثابت شد که واقعه در درون کنیسه‌ای در ملک یهودی کارخانه سایتسه^{۱۷۱} به وقوع پیوسته بود، هیات منصفه نتوانست به طور حتم، نتیجه‌گیری کند که بلیس مقصر است. مقصر ۴۵ بار سوراخ کردن بدن آندری. نگاهی به سر تراشیده شده آندری، ۱۳ سوراخ را به شما نشان می‌دهد، در این سوراخ‌ها، حرف "شین" عبری قابل تشخیص است.

¹⁶⁷ Zhenya Cheberiak
¹⁶⁸ Valentina Cheberiak
¹⁶⁹ John Grant
¹⁷⁰ Odessa
¹⁷¹ Zaitsev



THE HEBREW ALPHABET

consists of 22 (2×11) letters, so the 5 finals were added to make up three series of 9, or 27 in all:

Aleph א = 1	Yod י = 10	Koph כּ = 100
Beth בּ = 2	Kaph כ = 20	Resh ר = 200
Gimel ג = 3	Lamed ל = 30	Shin ש = 300
Daleth דּ = 4	Mem מּ = 40	Tau תּ = 400
He הּ = 5	Nun נּ = 50	Koph כּ = 500
Vau וּ = 6	Samech סּ = 60	Mem מּ = 600
Zayin זּ = 7	Ayin עּ = 70	Nun נּ = 700
Cheth חּ = 8	Pe פּ = 80	Pe פּ = 800
Teth טּ = 9	Tsaddi צּ = 90	Tsaddi צּ = 900

Finals.

ایجاد حرف "شین" عبری روی سر قربانی روسی

نویسنده و شاعر روسی روزانوف در کتابش "رابطه یهودیان با خون" فلسفه کابالیستی پشت ماجرای قتل آندری را توضیح داده. به نظر او وقتی کابالیستی در مراسم قربانی انسان با زخم‌ها این حرف "شین" را می‌سازد، این به معنی نیت و ارتباط به این حرف است که نماد آن خدا یا پادشاه یهودی و سیطره‌اش بر دنیا است، یا نیت ارتباط با "پادشاهی" دیگر و قصدی به سوی وی^{۱۷۲}.

یهودیان متهم در اعترافاتشان دلیل این نوع عمل و قربانی خاص را مراسمی به نیت فرو انداختن تزار روسیه بیان کردند. اما بیلیس آزاد شد، چرا که تنها ۶ عضو هیات منصفه ۱۲ نفری او را گناهکار شناختند. قبل از برگزاری دادگاه بسیاری از شاهدین کشته شده و بسیاری از مدارک گم و نابود شدند و بسیاری وقایع مرموز دیگر در این پرونده به وقوع پیوست.

بیلیس بدون مجازات آزاد شد. او به آمریکا مهاجرت کرد و باقی عمرش را در آنجا ماند.

¹⁷² <http://www.prs.org/gallery-kabbli.htm>

آقای جی. جی. چاپلینسکی^{۱۷۳} دادستان اصلی پرونده بود. او با وجود عدم موفقیتش در دادگاه، کتابی بسیار مهم در ۵۲۰ صفحه درباره این پرونده نوشت: "قتل آندره یوشینسکی"^{۱۷۴}. این در سال ۱۹۱۷ بود.



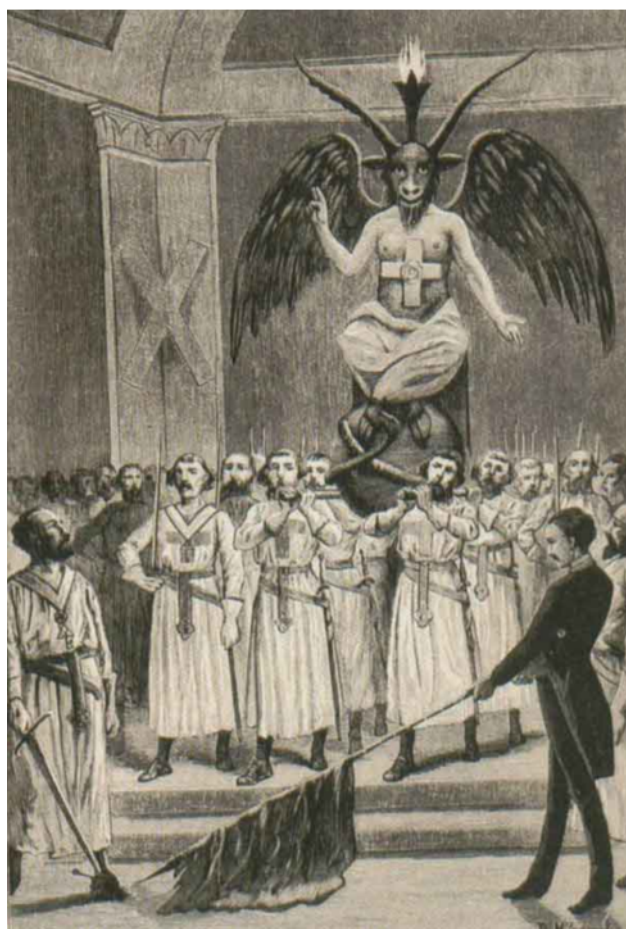
چاپلینسکی دادستان پرونده

اندکی پس از این ماجرا بود که انقلاب بولشویک‌ها به وقوع پیوست. حالا چاپلینسکی خود روانه دادگاه شد. جالب نیست که این یکی از اولین محاکمه‌های رژیم جدید کمونیستی بود؟ در دادگاه یهودیان بسیاری بر علیه او شرکت کردند، و وی اعدام شد. اعدام شدنش، بدون شک به دلیل انتقام و آشکار کردن تمام جزئیات این ماجرای کثیف شیطنی بود. اعدام شد تا پیامی آشکار به هر کس که جرات در افتادن با آقایان را به خود می‌دهد فرستاده شود. نکته جالبتر دیگر این است که تمام کتاب‌های او را نابود کردند. تنها یک نسخه در کتاب خانه سنت پترزبورگ باقی گذاشتند که همان نیز تا سال ۱۹۹۷، چندین سال پس از "فروپاشی" کمونیسم، در روسیه "طبقه‌بندی شده" و "محرمانه" بود.

¹⁷³ Chaplinsky

¹⁷⁴ The Murder of Andrei Youshchinsky, 1917

به نظر می‌رسد که قربانی آقای بیلیس و دوستانش پیش "خدایشان" پذیرفته شد. تزار فرو افتاد. و نیز مردی که با جدیت بر علیه‌شان جنگید و گرچه شکست خورد، اما در کتابش تمام اسرارشان را فاش کرد، اعدام شد و کتابش طی تمام دوران روسیه کمونیست و حتی مدتی بعد از آن ممنوع و محرمانه باقی ماند. شما این را بگذارید کنار این باور رمزآلود که در بازجوئی‌های شهسواران معبد نیز به آن اعتراف شد، که وقتی این کثیف‌ترین گناه، قربانی کودک، به نیت شیطان انجام بگیرد، خود شیطان حاضر شده و برای شخص کاری که خواستار باشد را ترتیب می‌دهد. این "نذر" آقایان است. این برایشان راهی آسانتر و سریعتر است از اطاعت و عبودیت ارحم الراحمین. این برایشان استقلال و آزادی است، و این برایشان مایه کسب قدرت و ثروت دنیوی است.





تزار نیکولای دوم و تزارینا کاترینا آلکساندرا. ۱۹۰۳



سه تحفه: تروتسکی - لینن - استالین



خرابی کلیسای مسیح منجی در مسکو. کمونیستها برنامه ساخت قصری در اینجا داشتند که محقق نشد. استخری به جایش ساختند. این کلیسا بالاخره در دهه نود بازسازی شد و اکنون مرکز کلیسای ارتدوکس روسیه می باشد.



کاریکاتور رابرت ماینور در روزنامه سان لوئیس پست دیسپچ سال ۱۹۱۱. کارل مارکس در میان سرمایه‌داران وال استریت: جان دی راکفلر، جی. پی. مورگان، جان دی ریان سیتی بانک و شریک مورگان جورج پرکینز. درست پشت مارکس تدی روزولت قرار دارد. رئیس جمهور آمریکا و رهبر حزب پروگرسو (توسعه)^{۱۷۵} - ساختمان امپایر استیت واضح به صورت ابلیسکی که هست خودنمایی می‌کند. مناره و عمود بانکداران و دنیاپرستان.

"وقتی بفهمید که هدف نهایی هر دو این سیستم‌های ظاهراً متناقض یکی است: که هر دو بر اساس دیالکتیک هگلی به سوی یک هدف^{۱۷۶} کار می‌کنند، که هدف هر دو در راستای نفرت از اصول سنتی، انقلابی در ساختارهای آنها، جابجایی ثروت و قدرت از آن محافل به نفع نظم نوین خود و مکیدن آنچه در میان اکثریت است به نفع یک اقلیت دیوانه قدرت و کنترل ریزترین امور شهروندانی که برایشان جز احشام و اعدادی روی کاغذی آمار نیستند، می‌باشد، ناباوری اینکه چرا آقایان باید افکار و اهداف باستانی خود را در قالبی جدید بزرگ کرده و با اسامی جدید همانند کمونیسم و سوسیالیسم و "نظم" و غیره بفروشند، و معمای اینکه چرا بزرگترین سرمایه‌داران وال استریت به روی کار آمدن کمونیست‌ها کمک کرده و می‌کنند، شاید برایتان حل شود."

¹⁷⁵ Cartoon by Robert Minor in the St. Louis Post-Dispatch in 1911. Karl Marx surrounded by an appreciative audience of Wall Street financiers: John D. Rockefeller, J.P. Morgan, John D. Ryan of National City Bank and Morgan partner George W. Perkins. Immediately behind Marx is Teddy Roosevelt, leader of the Progressive Party.

¹⁷⁶ Hegelian Dialectic: Thesis + Antithesis = Synthesis

در همان زمان پرونده بلیس، در آن سوی اقیانوس در آمریکای ۱۹۱۲، لئو فرانک^{۱۷۷}، مدیر یک کارخانه مدادسازی در آتلانتای ایالت جورجیا برای قتل دختر ۱۲ ساله مسیحی‌ای به نام مری فیگن^{۱۷۸} که از کارکنان کارخانه‌اش بود محاکمه می‌شد. فرانک، رئیس انجمن یهودیان آتلانتا، بنی بریث^{۱۷۹} (بنی بریث که امروزه نیز فعال و با نفوذ است به معنی برادران عهد^{۱۸۰} می‌باشد). نیز بود. در این پرونده فرانک گناهکار شناخته شد. یک نویسنده جسد دخترک بیگناه را چنین توصیف کرد: "او بسیار خونریزی کرد، نه تنها از زخم سرش بلکه از تمام بدنش."



مری فیگن

نگاهی محققانه به موضوع در کتابی جدید به نام "قتل ماری فیگن کوچک"^{۱۸۱} عرضه شده است. اما به نظر می‌رسد که یهودیان از بابت این کتاب بسیار ناراحتند. اندکی پس از قتل فیگن بود که یهودیان "انجمن برادران عهد علیه بی‌آبرو کردن"^{۱۸۲} را تشکیل دادند که سرسختانه سعی بر مخفی کردن و سرپوش گذاشتن بر این ماجرای تاریک داشت. یهودیان گفتند که قاتل مری فیگن نه یک یهودی، بلکه یک سیاه‌پوست بوده. از ما می‌خواهند باور کنیم که هیأت منصفه‌ای در منطقه جنوبی آمریکا، با آن سابقه نژادپرستانه‌اش، مردی سیاه‌پوست که دختر بی‌گناه سفیدپوستی را به صورتی رازآلود و مناسک‌گونه کشته (خدا می‌داند سیاه‌پوست جنوبی از کجا چنین چیزی را آموخته) رها کرده و به جایش یک یهودی بی‌گناه را به جرم این قتل وحشیانه اعدام کردند. این یکی از پرونده‌های بسیار بسیار معروف اوایل قرن بیستم است و انجمن بنی‌بریث و دیگر گروه‌های یهودی همه فریاد برآوردند که فرانک را فقط به خاطر آنتی سمیتیزم متهم و اعدام کردند.

¹⁷⁷ Leo Frank

¹⁷⁸ Mary Phagan

¹⁷⁹ Atlanta Jewish Society, B'nai B'rith

¹⁸⁰ Brotherhood of the Covenant

¹⁸¹ The Murder of Little Mary Phagan, Mary Phagan

¹⁸² Anti Defamation League of B'nai B'rith (ADL)

پس از کلی داستان و پول صرف ماجرا کردن، ۷۳ سال پس از ماجرا، یهودیان موفق به اخذ حکم بخشش برای فرانک شدند. اما نکته اینجاست که فرانک به دلیل "بی‌گناهی" اش حکم بخشش نگرفت. در حقیقت یهودیان در همان زمان بارها تقاضای تجدید نظر کردند، اما فرانک مرتباً و قاطعاً گناهکار اثبات شد. در نهایت استاندار حکم فرانک را از اعدام به حبس ابد تغییر داد. اما مردم چنان عصبانی شدند که عدالت را در دست خود گرفته، به زندان حمله کرده، فرانک را از زندان بیرون کشیده و از درختی دار زدند. به این دلیل بود که ۷۳ سال بعد برای فرانک حکم بخشش صادر شد. بخاطر مردمی عصبانی که قانون را خود اجرا کردند، نه بخاطر بی‌گناهی فرانک.

در ۱۹۱۹ یک مسیحی یهودیان را متهم به قربانی کردن کودکش در شیکاگو کرد. در این یک مورد به صورت قطع مشخص نیست که آیا حقیقتاً یک قربانی در کار بود یا اتهامی بی پایه. دقت شود که بسیاری نمونه‌ها وجود دارد که در آنها یهودیان بی گناه با بی انصافی متهم به قتل کودکان می‌شوند. مثلاً واقعه ۱۹۲۸ در مسینای^{۱۸۳} نیویورک، که یهودیان متهم به قربانی کودک‌کی شدند که در حقیقت در جنگل گم شده بود.

183 Massena, NY

دقت کنید که عمده محققان این موضوع اشخاصی معتبر و شناخته شده بوده‌اند. دکتر دال همانطور که گفتیم زبان‌شناس و نویسنده‌ای بسیار سرشناس، یکی از شخصیت‌های ملی روسیه و نویسنده دیکشنری زنده روسی^{۱۸۴} است. این معادل دیکشنری وبستر در آمریکاست.

دادستان آمریکایی توماس واتسون^{۱۸۵} علنا گفت: "یهودیان حقیقتاً در آئین قربانی انسان فعالند." آقای واتسون در ۱۸۹۶ به عنوان معاون اول رئیس جمهور حزب سوم در انتخابات شرکت کرد و حزب او بیش از یک میلیون رای دریافت کرد. او بعداً در سال ۱۹۲۰ به عنوان سناتور انتخاب شد.

بسیاری از خود یهودیان نیز درباره این قتل‌ها نوشته‌اند. به عنوان مثال مایکل، خاخام اعظم لیتوانی، که مسیحی شد، بسیاری از این اعمال نفرت‌انگیز را گزارش داده. در کتاب دکتر دال، ما نمونه‌هایی بسیار از یهودیان بازگشته و تواب را می‌بینیم که به این امور اعتراف کرده و گزارش داده‌اند.



پرونده قتل کودکان مسیحی و استفاده از خون آنها توسط یهودیان - چاپ طبق دستور وزارت کشور - ۱۸۴۴ - روسیه

در ۱۶ آوریل ۱۹۸۹ مقاله‌ای جالب در روزنامه نیویورک تایمز به چاپ رسید. گرچه مقاله به نتیجه‌ای نهایی نمی‌رسد، اما خواندن آن بی‌ضرر نیست:

¹⁸⁴ Russian Living Dictionary
¹⁸⁵ Thomas Watson

A Long-Lost Skeleton In a Synagogue Cellar

A dark — or, in any case, bizarre — chapter in the otherwise venerable history of the Eldridge Street Synagogue on the Lower East Side was re-opened yesterday when a long-lost skull rolled out from a coal-ash pile and struck the foot of a workman.

Soon, an entire skeleton was in view. After inspection by a medical examiner, the bones were taken to the Fifth Precinct station house. The official word from the police was that they could not identify the body or determine its sex. It had apparently been in the cellar more than 30 years.

The unofficial word, according to Betty Sandler, administrative director of the Eldridge Street Project, was that "it might be a young girl, in her late teens or early 20's, which would make for an unsavory story."

Workers are excavating the cellar of the 102-year-old synagogue, between Canal and Division Streets, in the first phase of its restoration.

Not the faintest rumor or oldest lore explains the skeleton. Judge Paul P. E. Bookson of Civil Court, who has worshiped at the synagogue for three decades, said he had "absolutely no information, no inkling" as to who it might be or how it came to be there.

"اسکلتی قدیمی و گم شده در زیرزمین کنیسه : فصلی تاریک - یا در هر صورت عجیب - دیروز در تاریخ غیر از این مورد محترمانه کنیسه خیابان الدریج در منطقه جنوب شرقی^{۱۸۶} گشوده شد، وقتی که مجموعه‌ای که برای مدتها در میان کپه‌ای خاکستر و ذغال مخفی بود به بیرون غلطید و به پای یکی از کارگران خورد. کمی بعد پس از جستجو یک اسکلت کامل پیدا شد. استخوانها پس از بازرسی به ایستگاه پلیس منطقه پنج فرستاده شدند. پیام رسمی پلیس این است که قادر به شناسایی استخوانها یا جنسیت مقتول نیستند. اما به نظر می‌رسد که بیش از سی سال در آن زیر زمین قرار داشته. کلام غیر رسمی، به گزارش بتی ساندلر^{۱۸۷}، مدیر پروژه تعمیر خیابان الدریج، این است: "احتمالا دختری جوان در اواخر نوجوانی یا اوایل بیست سالگی بوده." که این داستانی تاریک را رقم می‌زند. کارگران مشغول حفاری در زیرزمین کنیسه ۱۰۲ ساله هستند، مابین خیابان‌های کانال و دیویژن^{۱۸۸}، که در مرحله اول تعمیر قرار دارد. هیچ شایعه‌ای محو و هیچ داستانی قدیمی این استخوان‌ها را توضیح نمی‌دهند. قاضی پال پی.ای بوکسان^{۱۸۹} دادگاه مدنی که سه دهه در این کنیسه عبادت کرده گفت: "به هیچ وجه نه اطلاعی نه حدسی درباره اینکه این شخص که بوده یا اینکه چگونه از آنجا سر در آورده ندارم."

¹⁸⁶ Eldridge Street Synagogue, Lower East Side, New York City

¹⁸⁷ Betty Sandler, administrative director of the Eldridge Street Project

¹⁸⁸ Canal and Division Streets

¹⁸⁹ Judge Paul P.E. Bookson, Civil Court

چطور استخوان یک نوجوان در انبوهی خاکستر در زیرزمین یک کنیسه پیدا می‌شود؟ اگر متعلق به فرزند خانواده‌ای یهودی بوده، با توجه به همبستگی و در هم تنیدگی جامعه یهودیان، حداقل یکی در کنیسه می‌بایست بداند که این که بوده. پس اگر یهودی نبوده، چرا باید استخوان یک غیر یهودی در کنیسه در "کپه‌ای از خاکستر" پیدا شود؟ این سوالی معتبر است که نیاز به پاسخی معتبر دارد. اما آنها که در گیر ماجرا بودند این موضوع را نادیده گرفتند. و چرا گفته شد که محققان قادر به تعیین جنسیت نشدند؟ این کاری راحت برای پزشکان است. اینقدر بی‌توجهی به چنین پرونده‌ای غیر قابل باور است.

حدود یک ماه بعد واقعه جالب دیگری پیش آمد. در اول مه ۱۹۸۹ در برنامه تلویزیونی معروف اوپرا^{۱۹۰}، برای بینندگان سورپرایز بزرگی به وقوع پیوست. موضوعی که هر روز در اوپرا انتظار مطرح شدنش نیست. اوپرا با دختر جوان یهودی‌ای با نام مستعار ریچل (نام واقعی اش Vicki polin) مصاحبه کرد و او در جلو دوربین اعتراف نمود که خانواده‌اش، نسل اندر نسل در آئین‌های رازآمیز، شامل تجاوز به محارم، قربانی انسان و خوردن خون و گوشت آنان شرکت کرده‌اند. فیلم این مصاحبه حیرت‌انگیز موجود است و به همگان توصیه می‌شود آن را مشاهده کنند.

ریچل همچنین در جلو اوپرا و بینندگان حیرت‌زده گفت که "این فقط خانواده من نیست. بسیاری خانواده‌های یهودی دیگر در سرتاسر آمریکا که کاملاً نرمال و محترم به نظر می‌رسند در جمع خود به چنین کارهایی مشغولند."



اوپرا از او پرسید: "این اولین بار است که من می‌شنوم که یهودیان بچه قربانی می‌کنند، اما بگذریم. تو شاهد قربانی بودی؟" ریچل پاسخ داد: "درسته. وقتی بچه بودم، مجبورم می‌کردن که شرکت کنم، مجبور بودم نوزادی رو قربانی کنم."

او به اوپرا گفت که شاهد قربانی کردن و خوردن بچه‌ها بوده برای «قدرتی» که به دست می‌آوردند. این بچه‌ها درون خانواده بزرگشان و برای چنین هدفی، به دنیا آورده می‌شدند. او گفت که خودش چندین بار مورد تجاوز جنسی

¹⁹⁰ Oprah Winfrey

قرار گرفته و به خاطر ارتباط جنسی پدرش با او، پنج بار سقط جنین نموده است. همچنین عنوان کرد که خانواده‌اش، شدیداً با این مناسک شیطانی سر و کار دارند. مادرش عضو کمیسیون روابط انسانی در شیکاگو است و در آنجا شهروند بسیار محترمی است. هیچکس به او شکی نمی‌کند. کسی نمی‌تواند چنین تصویری داشته باشد. در این فرقه، افسران پلیس، پزشکان، و کلای دادگاه و ... هم حضور دارند.

پزشک معالج Polin، خانم Tina Grossman، در برنامه حضور داشت اما گفته‌هایش از روی کلیپ یوتیوب حذف شد. این پزشک گفت که تاکنون ۴۰ نجات‌یافته از چنین فرقه‌هایی را درمان کرده است. در حالیکه آنها از ایالت‌های مختلف آمریکا و کانادا هستند و هیچکدام یکدیگر را نمی‌شناسند، اما همگی تقریباً تجارب یکسانی داشته‌اند.

خانم Grossman: «آنها همگی یک مناسک مشابه را توصیف می‌کنند... این نشان می‌دهد که این افراد به شیاطین و قدرتی که شیاطین به آنها می‌دهند ایمان و باور دارند، بنابراین چنین مناسکی را با اطمینان انجام می‌دهند...»

یک سال بعد، در ۱۹۹۰، ریچل بار دیگر شجاعانه قدم پیش نهاد و اعتراف کرد که این وقایع حقیقت دارد. این مطالب در نسخه ماه مارچ ۱۹۹۰ مجله کالت واج^{۱۹۱} به چاپ رسید:

" این اواخر من اینقدر شجاعت داشتم که مقداری از داستانم رو بیان کنم. من آشکار کردم که بازمانده خانواده‌ای یهودی هستم که نسل اندر نسل مشغول قربانی انسان و آدم‌خواری است."



<http://www.youtube.com/watch?v=mRYm5YtaCQo>

¹⁹¹ Cult Watch

پس باید طبیعی به نظر برسد که چنین وقایعی در اسرائیل که بسیاری یهودیان تندرو در آن مقیم‌اند به وفور به وقوع پیوندند.

چند سال بعد در ۱۹۹۵ گزارش شد که چند کودک مسیحی از رومانی دزدیده شده و به اسرائیل برده شدند. محمود اسدی، شهروند اسرائیلی در ارتباط با این پرونده دستگیر شد. او زمانی منشی شخصی اسحاق رابین، نخست وزیر اسرائیل بوده. یقین است که او به تنهایی در این عمل شریک نبوده. این کار نیاز به فعالیت گروهی و ارتباطات قدرتمند و گسترده دارد. او در رومانی چه کار داشت؟

عادل حمود نویسنده روزنامه مصری الاهرام در ۲۸ اکتبر ۲۰۰۰ نوشت: **"اجساد کودکان فلسطینی در حالی که از خون خالی شده‌اند مرتباً در اسرائیل یافت می‌شوند."** او نتایج تحقیقاتش را در مقاله‌ای با

من عجائب اليهود... استنزاف الدماء البشرية
سهاد سعید العزاوی - بغداد

عنوان: **"من عجائب اليهود... استنزاف الدماء البشرية (از عجایب یهود، یهودیان از خون انسان نان فطیر^{۱۹۲} می‌سازند.)"** منتشر کرد.

این مقاله خشم عظیمی در میان یهودیان برانگیخت. آنها تقاضای عذرخواهی رسمی مصر، تادیب این نویسنده، و قطع کمک‌های مالی آمریکا به مصر را کردند.

حالا شاید کمی بیشتر و بهتر نمونه‌های بسیار و باور نکردنی قصاوت اسرائیلیان در کشتن کودکان و زنان حامله را درک کنید. بمباران مدرسه کودکان نابینا در فلسطین تنها یک نمونه است.

همانطور که دیدیم بسیاری کشورها و تمدنها در طول تاریخ، قربانی انسان توسط یهودیان را گزارش داده‌اند و بسیاری شخصیت‌های برجسته تاریخی به این موضوع اعتراف کرده‌اند. تقریباً از تمامی تمدن‌ها و کشورها مانند رومانی، روسیه، فرانسه، مصر، آمریکا، اردن، سوریه، ایتالیا، اسپانیا، پرتغال، استرالیا و ... گزارش مناسک قربانی توسط یهودیان منتشر شده. کدام درست است، اینکه همه اینها توهم توطئه داشته، دیوانه بوده، این مزخرفات را بخاطر آنتی سمیتیزم و نفرت از یهودیان بیان کرده و همگی در توطئه علیه یهودیان دست دارند؟ یا اینکه حقیقتی پشت ماجرا و آتشی پشت این دود عظیم است؟

ریچارد پو چیاخیا^{۱۹۳} در کتابش "افسانه قربانی انسان توسط یهودیان"^{۱۹۴} می‌نویسد:

^{۱۹۲} Matzo

^{۱۹۳} Richard Po-Chia Hsia

^{۱۹۴} The Myth of Jewish Ritual Murder

"یهودیان هیچوقت از خون استفاده نمی کنند. حتی خون حیوان."

اما خود او در صفحه هشت، درست یک صفحه بعد، حرف خود را نقض کرده و می نویسد:

"در قرون وسطی و اوایل دوران مدرن، در میان یهودیان شرقی، از خون ختنه برای نوشتن اسمای خداوند بر روی طلسمها استفاده می شد."

وی در همان صفحه ادامه می دهد که خاخام رسپونسا^{۱۹۵} گفت که از خون خشک شده بز به عنوان "داروی عمومی" استفاده می کند.

پایه گذار شیطان پرستی هالیوودی مدرن، آنتون لاوی (بوهم)^{۱۹۶} یهودی بود. لورد ایگن، رهبر یک فرقه شیطانی دیگر، نیز یهودی بود. اگر به نقش شیطانی ستاره پنج پر واژگون با بافومت، شیطان باستانی، در آن نگاه کنید متوجه حروف عبری در دورادور آن می شوید



همانطور که گفتیم دکتر دال نیز کتابش درباره قربانی انسان توسط یهودیان را به درخواست دولت روسیه تزاری نوشت. او بسیاری از جزئیات تهوع آور مناسک شیطانی را در کتابش ذکر کرده که توسط افراد ظاهرا یهودی صورت می گرفت. دال نکات بسیاری را کشف کرد که با وجود قدمت کار وی، هنوز بسیار مهم هستند.

گزارشات رسمی آمار مفقودین در جهان اول حیرت انگیز است. همین گزارشات تخمین می زنند تا سال ۲۰۱۲ تعداد **کودکان مفقودی گزارش شده** فقط در آمریکا به بیش از یک میلیون نفر در سال خواهد رسید. اگرچه تعدادی از این موارد، فرار از خانه یا دزدیده شدن توسط سایر اعضای خانواده می باشد، اما تعداد بسیاری نیز کودکانی هستند که هیچگاه خبر و اثری از آنها یافت نشده و نخواهد شد. آمار رسمی کودکان مفقودی در کانادا و اروپا نیز حیرت انگیز است.

¹⁹⁵ Responsa
¹⁹⁶ Anton LaVey (Boehm)



نخست وزیر کانادا و دوستان

در استرالیا رفتار دولت با به خصوص کودکان بومی معروف است. گند کار چنان بالا گرفت که نخست وزیر چند سال قبل عذرخواهی رسمی نمود، اما شواهد می گویند که این اعمال هنوز ادامه دارد. عمده گزارشات دال بر استفاده از آنها در آزمایشهای دارویی و ژنتیکی بود. قطعاً طبق معمول تمام داستان را نگفته اند. اما همین باید ذهنیت آقایان را برایتان روشن کند. وقتی کودکان سفیدپوست مسیحی را مثل بزغاله می بینند و ذبح می کنند، انتظار دارید برای "بومیان" عقب مانده احترامی قایل شوند؟

(گفتیم بزغاله، و جایی قبل تر در مقاله اشاره به علنی بودن این مسایل - برای آنها که درست از گوش و چشم و مغز خود استفاده می کنند - در لغات و سمبل ها کردیم. کلمه "کید - kid" که امروزه بسیار عمومی برای اطلاق به کودکان به کار می رود به معنی "بزغاله" می باشد. جالب است چطور لفظی که در انگلیسی صحیح برای اشاره به فرزند بز، بزغاله، به کار می رود، امروزه رسماً به جای فرزند و کودک - child - به کار گرفته می شود. ارتباط آن با باورهای آقایان درباره حیوان بودن هر که از آنها نیست و گویم - goyim - نامیدن آنها، که همان "احشام" است، جالب است. این هم لطیفه ای از وضع تاسف انگیز زبان (ها) در نسل های امروز، آموزش عمومی و سطح فکر مردمی که با موج پیش می روند و از هر چیز جدیدی بهره می گیرند بدون فکر درباره معنی و مفهوم آن چیز. می خواهد یک لغت باشد یا یک موسیقی یا یک نماد. دور گفته ایم اگر بگوییم چنین مردمی حقیقتاً باورهای کسانی که آنها را حیوان می خوانند درباره خود ثابت می کنند؟)

"مردمی که از هوشمندی خود استفاده نکنند چیزی بهتر از حیواناتی بدون هوشمندی نیستند. چنین مردمی حیواناتی حمال و استیک‌های روی میزاند، با انتخاب و رضایت خودشان." — میلتون ویلیام کوپر.^{۱۹۷}



¹⁹⁷ Milton William Cooper

افسر اطلاعاتی سابق نیروی دریایی، یکی از فعالان به دنبال حقیقت و پایه‌گذار شبکه رادیویی و سازمان اطلاعاتی مردمی خود. کتاب او: شاهد باش یک اسب رنگ پریده را، و مجموعه رادیویی وی با نام "بابل رازآلود" که هر دو در اینترنت قابل دسترسند بسیار توصیه می‌شود. وی توسط ماموران لباس شخصی اف.بی.آی در بیرون خانه‌اش به قتل رسید.

Behold a Pale Horse :

http://www.4shared.com/file/122131293/692b528a/_Ebook_-_English_William_Cooper_-_Behold_a_Pale_Horse.html

Mystery Babylon Series :

http://thepiratebay.org/torrent/4162433/William_Cooper_s_Mystery_Babylon_Series



جادو

گویی پایانی برای این سوراخ خرگوش وحشتناک آلیس در سرزمین عجایب نیست. مسئله از این هم بدتر می‌شود. گزارشات و شواهد بسیار دیگری نشان می‌دهند بسیاری کودکان **عمداً با چنین اهدافی در این فرقه‌ها درست می‌شوند**. توسط اعضا طی مراسم‌های جنسی آئینی که جزئی کلیدی از تمام فرق رازآمیز است، نطفه‌های‌شان بسته شده، متولد شده، و بدون هیچ ثبت و شناسایی رسمی تا سن مورد نیاز بزرگ می‌شوند. مدارک و شواهد حقیقت وحشتناک این کودکان گمنام موجود است. همچنین بسیاری کودکان بی‌سرپرست و یتیم که تحت کفالت دولت‌ها و مراکز بهزیستی خصوصی و دولتی هستند نیز برای این امور مورد استفاده قرار می‌گیرند. از کودک آزاری و تجاوزهای جنسی گرفته تا آخر خط که قربانی می‌باشد. چند ساله اخیر انفجاری از اخبار اینگونه امور برپا شده که بسیاری از آنها بر کلیسای کاتولیک متمرکز اند. جالب اینجاست که مسئله، بیشتر از تجاوزهای جنسی بیان نمی‌شود و علناً در مقابل گزارشات دیگر سکوت می‌کنند. از این جالب‌تر سکوت همین رسانه‌ها در مقابل گزارشات وحشتناکتر از نقاط دیگر، مثلاً کنیسه‌ها است. گزارشاتی که حتی در خود اسرائیل توسط فرزندان خود خاخام‌ها منتشر می‌شوند. نفوذ و ضربه به کلیسای کاتولیک از اهداف بسیار قدیمی آقایان بوده که به نظر می‌رسد امروزه به موفقیت انجام شده. یکی از نمونه‌های پر سر و صدایی که با سکوت کامل در رسانه‌های رسمی روبرو است پرونده کودکی به نام هالی گریگ^{۱۹۸} در اسکاتلند است. درگیری بسیاری از "محترمین" و بالاترین مقامات دولتی و غیر دولتی و حتی دست داشتن کسانی که مامور مراقبت از کودکان بی‌سرپرست هستند در این

¹⁹⁸ Holly Greig

اعمال شنیع آشکار شده. این مسئله به صورتی تحسین برانگیز توسط عده‌ای از مردم و رسانه‌های مستقل دنیا دنبال می‌شود. در اینجا جا دارد که مقاله مهم محقق انگلیسی، دیوید آیک، درباره این موضوع را ضمیمه کنیم:

سه‌شنبه ۲ مارچ ۲۰۱۰

کودک‌آزاری و شیطان‌پرستی: اصل بافت شبکه

نوشته دیوید آیک

<http://www.davidicke.com/articles/child-abuse-mainmenu-74/31148-paedophilia-and-satanism--the-fabric-of-the-web>

تا به حال طی برداشتن سنگ‌ها و مشاهده وحشت‌هایی که زیر آنها پنهان است چه سورپرایزها و شک‌های بی‌شماری که دریافت نکرده‌ام، اما خیلی از آنها به پای مقیاس کودک‌آزاری و رابطه آن با شیطان‌پرستی می‌رسد. این کلمه مهم است: **مقیاس** آن. حقیقتی که این امر صورت می‌گیرد یک مسئله است، اما شناخت وسعت و اساسی بودن آن برای قدرت حاکم در تمام دنیا حقیقتاً شکه‌آور است. من طی تحقیقاتم در بیش از ۵۰ کشور با مردم درباره این موضوعات صحبت کرده‌ام. آنها که اذیت شده‌اند، داخل ماجراهایی که آزارگران را می‌شناسند و آنها که زندگیشان را وقف آشکار کردن این شیطان کرده‌اند. همه اینها را کنار هم بگذار و وضعیت تا حد ممکن روشن است: کودک‌آزاری و شیطان‌پرستی سیمانی هستند که ساختار حاکم را در هر کشوری نگه می‌دارند. این شبکه‌های "ملی" با یکدیگر در تماس‌اند و شبکه‌ای جهانی از کودک‌آزاران و شیطان‌پرستان را تشکیل می‌دهند که همه همانطور که به نظام کنترل خدمت می‌کنند مراقب یکدیگر نیز هستند. اگر کسی بخواهد خارج شود یا دست از اطاعت بکشد، خوب عواقب را می‌داند: یا "خودکشی" می‌شود یا با مدارکی که از او دارند لو اش می‌دهند. دولتهای جهان توسط این طایفه نژادپرست از طریق سیاستمداران و "رهبران" کودک‌آزار و شیطان‌پرست کنترل می‌شوند، کسانی که جرات رویارویی با خواست‌های این آدمهای در سایه را ندارند، شیاطین در سایه‌ای که اسناد و مدارک کافی برای نابودی این رهبران نمایشی آلت دست را به اندازه کافی در دست دارند.

چند هفته پیش در استرالیا سندی آشکار شد که اعترافات در بستر مرگ شیطان‌پرستی از یکی از لژها - فرقه‌های رده بالای سیدنی - بود. حقیقتاً واقعی به نظر می‌رسد چرا که آنچه که می‌گوید با ۱۵ سال تحقیقات من در این مسایل میزان است. این سند می‌گوید: "سیاستمداران بر اساس ساختاری با دقت رده‌بندی شده معرفی شده و اجازه می‌یابند که قربانیانشان را انتخاب کنند. و به این می‌گویند "راز کوچک ما". کودکان کوچکی که توسط سیاستمداران در سرتاسر جهان معیوب و اذیت می‌شوند به سرعت برای قربانی مورد استفاده قرار می‌گیرند. در استرالیا اجساد به ندرت کشف می‌شوند، چرا که استرالیا هنوز یک سرزمین بکر و وحشی است."

در مناطق شلوغ‌تر شیطان‌پرستان و کودک‌آزاران (این دو شبکه از پایه با هم مرتبط‌اند) تسهیلات سوزاندن اجساد دارند که در آنها شواهد را "گم" می‌کنند.

مردم متوجه نظم و حالت سازمان‌یافته این ماجرا نیستند. شیطان‌پرستان و کودک‌آزاران در مقامات کلیدی عمومی قرار داده می‌شوند تا فعالیتهای گروه را پنهان کنند. این مقامات شامل رئیس‌جمهورها و نخست‌وزیران نیز می‌شود.



تد "بچه‌کش" هیث

من از سال ۱۹۹۸ نخست وزیر اکنون وفات یافته انگلیس، تد هیث، را به عنوان یک شیطان‌پرست کودک‌آزار قاتل معرفی کرده‌ام، و در نمونه‌های "رده بالا" او به هیچ وجه یک استثنا نیست. دیگران را هم می‌شناسم، از جمله کسی که مدتی طولانی در همان مقام فعال بود.

این شبکه‌ها در واقع دولت‌ها، دفاتر ملی و محلی "قانون"، دادگاه‌ها، دفاتر وفات، مددکاران اجتماعی و بهزیستی، شرکت‌های حقوقی و غیره را کنترل می‌کنند و دکترهای خود را هم دارند که در هنگام نیاز بتوانند حقیقت آنچه بر کسی رفته است را به راحتی بپوشانند.

هر وقت تحقیق کرده‌ام یا تحقیقات دیگران را خوانده‌ام همان ساختار همیشگی را یافته‌ام. بچه‌ها برای اعضای مهم "جامعه" فرستاده می‌شوند، از طریق خانه‌های کودکان و دیگر منابع، و اگر خود آنها یا خانواده‌هایشان بخواهند آنچه پیش آمده را آشکار کنند، با دیواری از مقاومت از سوی پلیس، سرویس‌های اجتماعی و قضایی روبرو می‌شوند.

سناتور سابق نبراسکا، جان دلبیو دکامپ، معروف است که محفلی کودک‌آزار را در ایالت اوهاها کشف کرد که شامل اعضای رده بالا و سیاستمداران طراز اول آمریکایی می‌شد. این طی تحقیق وی درباره فساد مالی یک

جمهوری خواه رده بالا به نام لارنس کینگ صورت گرفت، کسی که اتحادیه اعتبار فدرال جمعی را در اوماها می گرداند.



کینگ سرود ملی را در گردهمایی جمهوری خواهان در ۱۹۸۴ و ۱۹۸۸ خواند، اما کارش بیشتر از اینجا بود. او برای سیاستمداران و دیگران بچه تامین می کرد.

از اواخر دهه ۸۰ حقیقت شروع به آشکار شدن کرد و حتی چندین روزنامه اصلی، مخصوصا واشنگتن تایمز، تیرهای زدن که رژیم ریگان-بوش را متهم می کرد.



اشاره به بوش پدر بسیار مهم است چرا که من طی سالها او را در کتابهایم و رادیو به عنوان یک کودک آزار زنجیره ای، شکنجه دهنده و قاتل نام برده ام. من یکبار روی رادیو زنده بی بی سی گفتم، خیر، دوبار چنین گفتم، و این حقیقت در چند روزنامه ملی چاپ شد.

روزنامه‌ها داستان را به صورت مسخره نوشتند چرا که آنها، خب، احمق هستند. هیچ یک از آنها نیامد پیش من و نگفت که خب، بیشتر بگو برایمان. در همین حال، همانطور که "نخبگان" فاحشه بر روی مسائل مسخره تمرکز می‌کنند، بچه‌ها در مقیاسی حیرت‌انگیز مورد سوء استفاده، شکنجه و قتل قرار می‌گیرند.



بوش پدر



بوش پسر در حال لذت از این نمایش معصومانه

کیتی اوبراین^{۱۹۹} که در برنامه‌های کنترل ذهن و اطلاعاتی آمریکا بردگی کرده و طبق اظهار خودش، قربانی

¹⁹⁹ Cathy O'Brien

پروژه MKULTRA بوده، بوش پدر و بسیاری دیگر را در کتاب مستندش²⁰⁰ که در اصل به کنگره آمریکا ارائه شد، فاش کرد. او اینجا آنچه بوش مرتبا با دخترش، کلی، می کرد را شرح داده:

"... من در بسیاری موارد دیدم که او آشکارا درباره سوء استفاده های جنسی اش از او حرف می زد. از این برای کنترل من استفاده می کردند. عواقب روانی مورد تجاوز قرار گرفتن توسط رئیس جمهوری بچه باز به اندازه کافی نابودکننده هستند، اما بوش شک های روانی بر روی ذهن کلی [دخترم] را با استفاده از وسایل پیچیده الکترونیکی و دارویی بیشتر می کرد. بوش همچنین برچسب های "به کی می خواهی بگویی؟" و "من مراقبت هستم" را روی کلی می زد و وضع مستاصل را تشدید می کرد. سوء استفاده هایی که از من در کودکی ام شد در مقابل آنچه کلی کشیده کوچک اند..."



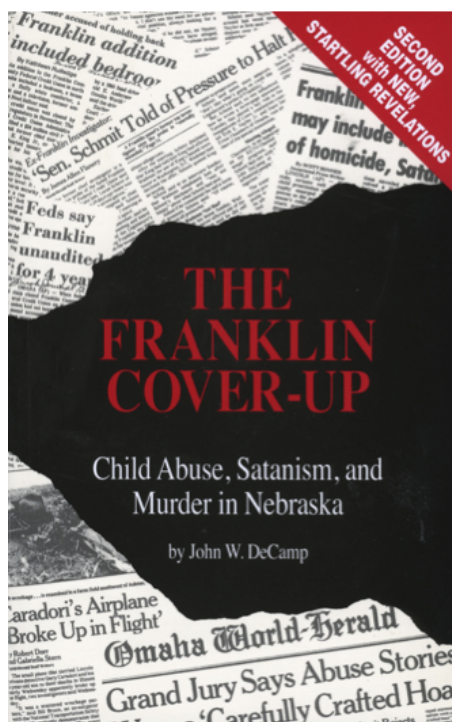
آنچه بر کتی و دخترش کلی آمده اگر تنها نتیجه اعمال **یک** مرد مریض باشد به اندازه کافی وحشتناک هستند، اما این اعمال روزانه در تمام دنیا بر بسیاری کودکان صورت می گیرند.

[شما بروید گفته های این زن را مطابقت دهید با اعترافات مشابه خانم Svali که هیچکس بعد از افشاگری هایش در مورد سرنوشت او اطلاع موثقی ندارد و نیز خانم Mary Anne که هر سه اینها چطور، پرده از اسرار کودک آزاری و قربانی کردن آنها توسط سیاستمداران و ایلومناتی های شیطان پرست برداشتند.]

هرجای دنیا که هستید و این خبرنامه را می خوانید، شبکه های سیاسی، اطلاعاتی و نظامی کشور شما نیز دقیقا چنین می کنند. شما درباره اش نمی شنوید، مگر از طریق آنهایی که بدون ترس از عواقب می خواهند تحقیق کنند. بخاطر این دیواری که گفتم سیستم، در را روی صورتتان می بندد: با اجازه ندادن به تحقیق و دادخواهی، با اطمینان حاصل کردن از اینکه تحقیقات رسمی ای که شروع می شوند در دست خودشان بوده و هیچوقت نتیجه ندهند، با تهدید، حتی کشتن کسانی که عدالت را می خواهند و با تهدید آن عده خیلی در رسانه های اصلی که علاقه به کار روی این داستان ها دارند.

²⁰⁰ TranceFormation of America (1995)

جان دکامپ در کتابش: مخفی کاری فرانکلین: سوء استفاده کودکان، شیطانپرستی و قتل در نبراسکا، با جزئیات کامل توضیح می‌دهد که محفل شیطانپرست و کودک‌آزار، شامل کسانی می‌شد که دولت، پلیس و رسانه‌های اوهاها را کنترل می‌کردند و به این صورت "دیوار" ای وجود داشت که عدالت را متوقف کند. بسیاری از ماهی کوچک‌ها نیز حمایت می‌شوند چرا که پیگیری قانونی آنها، ماهی بزرگ‌ها را آشکار خواهد کرد.



یک کمیته مخصوص دولتی نبراسکا بالاخره مشغول تحقیق شد و کارآگاه خصوصی، گری کارادوری به عنوان محقق رهبر استخدام گشت. به نظر می‌رسد که او واقعا دنبال حقیقت بوده، چرا که طی تحقیقاتش کشته شد. هواپیمای کوچکی که خلبانی می‌کرد در وسط هوا در ایلینویز نقص فنی پیدا کرد.

تلویزیون استان یورکشایر یک مستند ۵۶ دقیقه‌ای درباره ماجرای لارنس کینگ به نام "توطئه سکوت" ساخت که قرار بود در شبکه دیسکاوری نیز پخش شود. اما در لحظه آخر برنامه را متوقف کرده و دستور نابودی تمام نسخه‌ها را دادند. حداقل یکی نابود نشد، و می‌توانید آن را اینجا ببینید.^{۲۰۱}

تمام اینها مرا به داستانی می‌رسانند که من و بقیه با هدف انتقام از مسببین آن مشغول کار رویش هستیم: مسئله دختر دارای بیماری سندرم دان، هالی گریگ. این یک نمونه کلاسیک برای همگان است تا بیدار شوند.

هالی در آبردین در منطقه گرامپیان اسکاتلند زندگی می‌کرد، منطقه‌ای مشهور به شیطانپرستی و سوء استفاده از

²⁰¹ <http://www.youtube.com/watch?v=gqxiBWv4xYE>

کودکان. اسکاتلند در کل، مرکزی جهانی برای این امور است و بسیاری از خاندان‌های آریستوکراتیک اسکاتلندی یدی طولانی در این امور دارند.



اسکاتلند، مرکزی جهانی برای کودک‌آزاری و شیطان‌پرستی

بزرگترین جامعه مخفی جهان را بی‌جهت طریقت کهن **اسکاتی** فراماسونری نمی‌نامند. شهبازان معبد پس از شسته شدن از فرانسه در ۱۳۰۷ از اینجا سر بیرون آوردند. رابطه اسکاتلندی با این امور اینقدر عقب می‌رود. در حقیقت حتی فرای این.

هر وقت شما درباره کودک‌آزاری و شیطان‌پرستی تحقیق کنید، می‌یابید که فراماسونری و/یا دیگر جوامع مخفی بالاخره رو می‌شوند. هر دفعه! این شامل محفل شیطان‌پرستی و کودک‌آزاری اسکاتلندی که در قلب دولتهای اسکاتلند و بریتانیا جای دارد نیز می‌شود. اگر می‌خواهید لانه شیطان‌پرستان و کودک‌آزاران را ببینید، دورتر از محفل حاکم بریتانیا و پارلمان را نگردید. اسکاتلند و آمریکا و همه جا چنین‌اند. به همین دلیل است که سکوت کرده و هر خانواده یا کودکی را که بخواهد حقیقت را آشکار کند تحقیر و اذیت می‌کنند. آنها از آشکار شدن خود می‌ترسند.



این مخصوصا درست است وقتی یک بچه آزار فراماسون به نام توماس همیلتون وارد دبستان دانبلین اسکاتلند شد و ۱۶ کودک و یک معلم را در ۱۴ مارچ ۱۹۹۶ تیر باران کرد. همیلتون نباید اسلحه می داشت، چرا که وضعیت روانی و تمایلات کودک آزاری وی برای پلیس شناخته شده بود. اما روابط سیاسی و فراماسونی وی اطمینان حاصل کردند که چنین نشود. وقتی شما برای رده بالاها کودک تامین کنید، همانطور که همیلتون می کرد، خب دوستان قدرتمندی نیز خواهید داشت. یک پرده پوشی عظیم شروع شد و مدارک مربوط به پرونده برای ۱۰۰ سال قفل شدند. فقط یک تصادف. نگران نباشید!

محفل شیطان پرستی و کودک آزاری در داخل فراماسونری همانند جامعه ای مخفی در داخل جامعه ای مخفی عمل کرده و بسیاری از فراماسونها، حتی بعضی رده بالاها، نمی دانند چه خبر است. در حقیقت این یک استاد اعظم اسکاتلی سابق، لورد برتون، بود که گفت "تحقیق" رسمی درباره قتل عام دانبلین، که توسط لرد کالن صورت گرفت، یک مخفی کاری بوده. لرد برتون به رسانه ها گفت که تحقیق کالن اطلاعات کلیدی را سرکوب کرد تا از عده ای شخصیت های حقوقی رده بالا که به گروهی فوق ماسونی به نام "اسپیکولتیو سوسایتی"^{۲۰۲} تعلق داشتند مراقبت کند. لرد برتون گفت: "من از ارتباطی احتمالی بین اعضای اصلی محفل حقوقی درگیر تحقیق و جامعه مخفی اسپیکولتیو آگاه شده ام. این جامعه از طریق روابط ماسونی در دانشگاه ادینبورگ ایجاد شد، پس من قبول دارم که شاید ارتباطی در آنجا باشد". اعضای این جامعه مرموز شامل لرد کالن و تعدادی قضات دیگر، رئیس های پلیس، وکلا، به علاوه وزیر سابق دولت و رئیس ناتو، لرد رابرتسون، که توماس همیلتون را می شناخت، بودند. نظرات لرد برتون البته طبق معمول رد، محکوم و خودش نیز تهدید شد.

NEWS OF THE WORLD, December 28, 2003

Who are they

DUNBLANE INQUIRY WAS A COVER-UP AND PEERS BULLIED ME TO KEEP QUIET SAYS LORD BURTON, EX-MASONS LEADER



PEER PRESSURE: Lord Burton says it's 'similar'

THE inquiry into the Dunblane massacre was a massive cover-up, a top Scots Freemason has sensationally claimed.

Former Grand Master Lord Burton says that Lord Cullen's official probe suppressed crucial information to protect high-profile legal figures. He says they may belong to a secretive "super-Mason" group called The Speculative Society. Some had links to Dunblane's Queen Victoria School - where gunman Thomas Hamilton was allowed to roam free before the 1996 atrocity.

And Lord Burton revealed that he was bullied and threatened by other peers when he tried to raise his concerns in the House of Lords.

Last night the 78-year-old aristocrat said: "There's no escaping the fact that there's something sinister about the whole affair."

He was prompted into action after reading in the News of the World last month that police are investigating claims that pupils at QVS were regularly taken away and sexually abused.

The Cullen Inquiry failed to investigate why suspected paedophile Hamilton was allowed to wander around the school whenever he liked, running camps and using the shooting range.

Murder

Former housemaster Glenn Harrison told us how he even found Hamilton, 43, creeping around the dormitories at night.

He said Hamilton, who murdered 19 pupils and a teacher at Dunblane Primary School in 1996, had close links to a top opp.

Glenn said he was aghast that he was never called to give evidence at the Cullen Inquiry.

He said: "I was one of the people who was making a fuss about Hamilton long before he killed those children, but no one wanted to listen."

Now Lord Burton has contacted him at his new home in the Shetland Islands, saying he believes Glenn wasn't called to give evidence to avoid the embarrassment of top legal names being dragged into it.

The QVS school is for children of the military services and has long-standing links to high office - its current patron is the Duke of Edinburgh.

Whichever holds the position of Secretary of State for Scotland becomes president and Scotland's second-most senior judge, the Lord Justice Clerk, becomes a commissioner.

Lord Burton said: "I was Grand Master of the Grand Lodge of Scotland at the time and I'm aware that most of the conspiracy theories around Dunblane revolve around allegations of a Masonic conspiracy."

"I do have some difficulty with that, but I have learned of an apparent connection between prominent members of the legal establishment involved in the inquiry, and the secretive Speculative Society."

"The society was formed at Edinburgh University through Masonic connections so I accept that there might be a link by that route. But Hamilton was never a Mason. His grandfather was."

Current members of The Speculative Society include Lord Cullen and a number of other



VISITS: Hamilton roamed free

هالی گریگ^{۲۰۳} و مادرش، آن^{۲۰۴}، طی سالها از نزدیک دیده‌اند که سیستم چطور از خودش مراقبت می‌کند. مراقبت از شیطان‌پرستان و کودک‌آزاران به خرج عدالت برای کودکانی که به صورتی وحشتناک مورد سوء استفاده قرار گرفته‌اند. هالی توسط پدرش، دنیس چارلز مکی، و دیگران عضو محفل، برای بیش از ده سال اذیت شده بود تا اینکه بالاخره به مادرش گفت. اینجا بود که آن، هالی را بخاطر خشونت چارلز مکی از خانه به دور برد.

هالی گفت که طی سالها هیچ نگفته بود چرا که پدرش او را تهدید به قتل سگ و مادرش کرده بود. کودکان عقب‌مانده ذهنی - سندروم دان - مخصوصاً توسط کودک‌آزاران و شیطان‌پرستان مورد هدف قرار می‌گیرند. همان سند "اعترافات یک شیطان‌پرست" چنین می‌گوید:

"...هر نوع رابطه عجیب جنسی مورد تشویق و جستجو قرار گرفته چرا که سلاقی منحرف نیاز به تحریک‌های قویتری دارند. کودکان، پیرها، عقب‌مانده‌ها و روانیان را در سرتاسر جهان در جشن‌های شیطانی به کار می‌گیرند. مسیر دست چپ به تمام سلاقی و نیازها خدمت می‌کند. در استرالیا و در آنچه سابقاً شوروی بود، پورن مربوط به

²⁰³ Hollie Greig
²⁰⁴ Anne

آنها که سندرم دان دارند بازاری در حال گسترش دارد... تقریباً هر دو ماه یک دی وی دی پورن جدید مربوط به عقب‌ماندگان بیرون می‌آید. اینها کسانی هستند که دنیای مارا می‌چرخانند. وقتش رسیده که نیست شوند."



هالی و مادرش برای گزارش سوء استفاده‌ها و کسانی که نام برده بود به پلیس رفتند. این افراد شامل یک شریف اسکاتی (یک قاضی رده بالا)، اعضای رده بالای پلیس، وکلا، یک آتش‌نشان، حساب‌دار، پرستار و مددکاران اجتماعی می‌شدند. او گفت که تجاوزات در خانه‌های این افراد صورت می‌گرفت و همچنین در معبدی متعلق به طریقت اسکاتی. چیزی که اکثر مردم نمی‌دانند این است که کسانی که سندرم دان دارند شاهدینی عالی هستند چرا که وقایع را بسیار با دقت مشاهده و ضبط کرده و در حقیقت نمی‌توانند داستانی دروغین سرهم کنند. اما دیوار یکبار دیگر بالا رفت. پلیس گرامپیان نخواست تحقیق کند و وقتی تحت فشار قرار گرفت نیز جز یک تاثیری نمادین تحقیقی نکرد.



بعد داستان الیش آنگیولینی را داریم، که وقتی هالی عدالت می‌خواست، مقام حقوقی منطقه گرامپیان در آبردین بود. کسی که تصمیم می‌گیرد دادخواهی صورت بگیرد یا خیر. آنگیولینی ادعا کرده که در زمان پرونده در این

مقام نبود، هیچ ربطی با ماجرا نداشت و هیچ چیزی به خاطر ندارد. اسناد رسمی در تمام این موارد چیزی دیگر می‌گویند.

چطور شما نمی‌توانید بدانید که یکی از شریف‌هایتان متهم به تجاوز زنجیره‌ای یک دختر سندرم دانی است؟

با وجود آنکه بسیاری مدارک وجود داشت و کسانی که هالی نام برد هیچگاه مورد مصاحبه توسط پلیس قرار نگرفتند. دفتر آنگیولینی اعلام کرد که شواهد کافی برای پیگیری پرونده هالی وجود ندارد.

جالب است که داستانی عجیب در روزنامه دیلی تلگراف طی دوران آنگیولینی در آبردین در سال ۲۰۰۱ چاپ شد: *دادستان از دختری ده ساله در پرونده جنسی عذرخواهی می‌کند*.^{۲۰۵}

مقاله می‌گوید که چطور دفتر خانم به دختری دیگر که ادعای مورد سوء استفاده قرار گرفتن کرده بود نامه نوشته تا از "بی‌لیاقتی‌ای" که پرونده را متوقف کرده بود "عذرخواهی" کند.

دفتر آنگیولینی چنان طول داد بر سر این پرونده (حدود سه سال) که یک شریف به دلیل تاخیر در رسیدن پرونده به دادگاه، آن را دور انداخت. این شریف که بود؟ همانی که هالی گریگ به عنوان یکی از متجاوزان اصلی نام برده بود. روزنامه دیلی تلگراف همچنین در همان زمان گزارش داد که "این هفته روشن شد که پرونده پرسی هفت ساله که ظاهراً مورد تجاوز قرار گرفته به دلیل تاخیر در رسیدن به دادگاه در آبردین دور انداخته شده." پارلمان اسکاتلند، خانم الیش آنگیولینی^{۲۰۶} را در ۵ اکتبر ۲۰۰۶ به سمت دادستان کل اسکاتلند، بالاترین مقام قضایی اسکاتلند، منصوب کرد. او در دسامبر ۲۰۰۹ در مقام جدیدش نیز تصمیم گرفت که پرونده کسانی که هالی گریگ نام برده پیگیری نشود.

"نه" گفتن به تحقیق و دادخواهی در تمام این پرونده آشکار است. دایی هالی، رابرت گریگ، به صورتی مرموز در یک آتش‌سوزی ماشین در سال ۱۹۹۷، وقتی هالی هنوز تحت آزار بود، جان داد. در گزارشات شاهدین بسیار ضد و نقیض وجود داشت. پزشک قانونی حکم داد که رابرت گریگ به دلیل تنفس دود مرده و هیچ تحقیقی صورت نگرفت. پس از سالها جنگ مادر هالی و حامیان‌ش بالاخره کپی‌ای از گزارش رسمی پزشکی قانونی کسب کردند که نشان می‌داد رابرت گریگ ضربه‌هایی جدی به سر دریافت کرده و فقسه سینه‌اش شکسته. ضربه‌ها نشان از دسته کلنگ داشتند. الکل (ویسکی) به زور در گلویش ریخته شده بود. نوشیدنی‌ای که از آن نفرت داشت. بعد از تمام اینها او را در ماشینی در حال سوختن انداختند. رابرت گریگ آشکارا به قتل رسیده بود و با این حال هیچ تحقیقی توسط پلیس بسیار فاسد گرامپیان صورت نگرفت. هالی به مادرش گفت که دایش روزی وقتی پدرش

²⁰⁵ <http://www.telegraph.co.uk/news/uknews/1331711/Procurator-apologises-to-girl-10-in-sex-case.html>

²⁰⁶ Elish Angiolini

مشغول سوء استفاده از او بود وارد شده و دعوایی بزرگ پیش آمده بود. جالب اینجاست که یکی از کسانی که ماشین در حال سوختن را "پیدا" کرد، پدر هالی بود. هالی و مادرش پس از گزارش پرونده، مورد تهدید و تحقیر قرار گرفتند، از جمله از طریق یک واحد روانشناسی که جلو درشان ظاهر شده، "آن" را گرفته، سوزن زده و برده و با ناکامی سعی در نگه‌داریش در یک دیوانه‌خانه کردند. پس از این بود که هالی و مادرش به انگلیس فرار کردند. فکرش را بکنید! یک دختر سندرم دانی و مادرش باید برای فرار از این اسکاتلندی‌های شجاع از خانه‌شان فرار کنند. شما آقایان و خانم‌هایی که دست روی دست گذاشته‌اید، احمق‌اید، حقیقتاً، حقیقتاً احمق‌اید.

یک ژورنالیست و مجری به نام رابرت گرین در انگلستان به هالی و آن بسیار کمک کرد. او مشغول به جمع‌آوری شواهد و مدارک و همه نوع فشار بر محفل مریض اسکاتلندی شد. بی.بی.سی طی ساخت مستندی برای بی.بی.سی اسکاتلند، رادیوی بی.بی.سی در اسکاتلند و برنامه مهم حوادث روز بی.بی.سی، پانوراما، به پیش آنها رفت. همه چیز خوب پیش می‌رفت و گزارشگر اصلی به آنها گفت که همچنین پرونده‌های دیگری از کودک‌آزاری در اسکاتلند را رو کرده‌اند. خب، سخت نیست چرا که کم نیستند! بعد، ناگهان روزی خبرنگار تماس گرفت و گفت برنامه را کنسل کرده‌اند. تهدید شده‌اند و دیگر نمی‌توانند روی هالی گریگ یا هر تحقیق مربوط به کودک‌آزاری در اسکاتلند کار کنند. اگر چنین کنند این سه نفر کارمند بی.بی.سی اخراج خواهند شد. رابرت گرین برنامه دارد که به عنوان نماینده پایتخت گرمپان، آبردین، نامزد شود. او در فوریه برای ادامه برنامه‌اش برای عدالت برای هالی به شهر رفت، اما پلیس گرامپان او را دستگیر کردند. کالین مک کراچر، رئیس پلیسی است که نتوانست آزار هالی گریگ را پیگیری کند اما رابرت گرین را برای انجام دادن کاری که پلیس باید می‌کرد دستگیر کرد. شغل دیگر این آقا فکر می‌کنید چیست؟ باور خواهید کرد؟ رئیس کمیته حفاظت از کودکان شمال شرقی اسکاتلند!!

چرا کسی باید در رابطه با پرونده هالی گریگ و رابرت گرین چنین رفتار کند و در عین حال نامی بلند بالا در "حفاظت از کودکان" داشته باشد؟ شاید بتوانید این معما را حل کنید. من که کرده‌ام.

وقتی ما از ماجرای رابرت گرین خبردار شدیم، من و سایت‌هایی همانند یوکی کالم، که آنها داستان را از نزدیک دنبال کرده‌اند، شروع به تشویق مردم برای تماس یا ایمیل با مرکز پلیس گرامپان کردیم تا بدانند که چه خبر است. ظاهراً چنان شد که برای یک آخر هفته کامل تا گوشی را می‌گذاشتند زنگ جدیدی می‌خورد. این مهم است، چرا که چیزی که این آدم‌ها بیش از هر چیز از آن می‌ترسند عمومی شدن موضوع و آگاهی مردم است.

آنها تا همین جایش بسیار بیش از آنچه می‌خواستند آشکار شده‌اند و از این هم بیشتر می‌شوند، هر چه می‌خواهند بکنند. به رابرت اتهام "برهم زنی صلح" زدند. اینقدر این اتهام در اسکاتلند گشاد استفاده می‌شود که می‌توانید از

آن برای تقریباً هر چیزی استفاده کنید. پلیس و دفتر حقوقی دولت حتی دادگاه را به صورتی خصوصی در دادگاهی در دهی کوچک در ۱۵ مایلی آبردین، که معمولاً باید در خود آنجا صورت می‌گرفت، برگزار کردند. به مردم و خبرنگاران اجازه ورود ندادند. این است نمونه‌ای از فساد و ترور قلدوران اسکاتلندی. مثل تمام قلدرها ترسو اند! رابرت را موقتاً آزاد کردند و دستور دادند که اجازه تکرار نامها و شواهد مربوط به پرونده هالی گریگ را ندارد. به خانه‌اش در انگلیس نیز حمله کردند. پلیسی که ترجیح می‌دهد مردی بی‌گناه که به دنبال عدالت برای دختری سندرمدانی است را اذیت کند، به جای آن که درباره آنکه چه بر سر آن بچه آمده تحقیق کند. می‌خواهید شواهد را نابود کنید آقایان؟ هیچ شرمی ندارید.

یک شرکت حقوقی مهم اسکاتلندی سایت یوکی کالم را بخاطر آنچه درباره هالی و رابرت چاپ کرده‌اند یک سری تهدید کرده. نام این شرکت حقوقی، لوی و مگری است. می‌گویند که وکیل دادستان کل الیش آنگیولینی هستند و اگر نام او با پرونده هالی گریگ ربط داده شود تهدید به پیگیری قانونی کرده‌اند. اما او که دادستان آبردین بود و حالا هم بالاترین مقام قضایی اسکاتلند است! پس چطور می‌شود نام او را نبرد؟ گزارش می‌شود که به همین صورت به رسانه‌های رسمی اسکاتلند (بی‌جربزگان) اخطار داده‌اند و با گوگل نیز تماس گرفته‌اند.



همچنین یک نامه از لوی و مگری به یوکی کالم، از شریف گرامی بیوکانن، که توسط هالی گریگ نام برده شده بود، یاد می‌کند. پس حتماً وکیل او نیز هستند. وکیل شرکت لوی و مگری که این اخطارها را می‌فرستد آقای پیترواتسن است، همان که خانواده‌های آنهایی که توسط توماس هامیلتون در دانلین در ۱۹۹۶ کشته شدند را وکالت کرد و گفته می‌شود نقشی کلیدی در کمیته تحقیق لرد کالن عضو اسپکولتیو سوسایتی داشته. واتسن نیز همانند کالن در دانشگاه ادینبرگ حقوق خوانده.

واتسن همچنین وکالت خانواده‌های قربانیان در "تحقیق" درباره بمب‌گذاری هواپیمای لاکربی را بر عهده

گرفت. تحقیقی که بخاطر آن یک لیبی‌ای را زندانی کردند تا حقیقت آنکه کار توسط سرویسهای اطلاعاتی آمریکا، بریتانیا و تقریباً به طور قطع اسرائیلی انجام شده را بپوشانند. واتسن همین نقش را در "تحقیق" درباره فاجعه نفتی پایپر آلفا بر عهده گرفت، یک "تحقیق" دیگر به رهبری عضو اسپکولتیو سوسایتی، لرد کالن! ادینبورگ و دانشگاهش، مخصوصاً دپارتمان حقوق، مرتب در این ماجراها بالا می‌آیند. نخست‌وزیر انگلیس، گوردون براون، دانشجوی آنجا بوده و تونی بلر نیز متولد همان شهر است و پدرش نیز در دانشگاه ادینبورگ حقوق خوانده.



وزیر "عدالت" فعلی اسکاتلندی، کنی مک آسکیل، وکیل سابقی در لوی و مک ری است، و یکی دیگر از فارغ‌التحصیلان حقوق دانشگاه ادینبورگ. پاسخ مک آسکیل به تقاضاهای حرکت علیه محفل کودک‌آزاری اسکاتلند چنین بوده که لایحه را از پارلمان اسکاتلند بگذرانند. این در حقیقت هر کسی را که عدالت را برای هالی گریگ و دیگر کودکان مورد تجاوز قرار گرفته را بخواهد، خفه می‌کند، چرا که دولت و پلیس تحقیق نمی‌کنند.



او می‌گوید: "قلدر بازی می‌تواند جرمی عمیقاً ترسناک برای قربانیان باشد." بله رفیق، رابرت گرین هم پس از اذیت شدن توسط نیروی قضایی بی‌شعور دولت تو و پلیس گرامپیان می‌تواند این را بهت بگوید. اما تجاوزات زنجیره‌ای به کودکان کمی بدتر است.

چرا این موضوع توسط دولت تو یا پلیس گرامپیان مورد تحقیق قرار نمی‌گیرد؟

چرا قتل آشکار مربوط به پرونده مخفی شده و توسط پلیس گرامپیان پیگیری نمی‌شود؟

پاسخ تو به این سوال‌های معقول چیست آقای عدالت؟ خفه‌شان می‌کنی ای بی‌شرم.

مک آسکیل در آگوست ۲۰۰۹ برای آزادی بمب‌گذار "رسمی" لاکربی، عبدالباسط علی المجراهی، در اخبار بود. به دلایل "محبت‌آمیز" چرا که می‌گفتند تنها چند هفته برای زندگی دارد. (هنوز در هنگام نوشتن این مقاله زنده است). او با و وحشتی **نمایشی** واکنش نشان داد که چطور مک آسکیل می‌تواند چنین کند وقتی ۱۸۹ آمریکایی در لاکربی جان دادند.

اما بنده پیشنهاد می‌کنم که دلیل اصلی‌ای که بنده خدا ناگهان آزاد شد هیچ ربطی به "محبت" نداشت. این آقایان هیچ یک از اینها را ندارند. و او با نیز این را خوب می‌داند.

قرار بود او دادگاه تجدید نظر دومی در ۲۰۰۹ داشته باشد، وکیلش گفته بود که این دادگاه، داستان رسمی لاکربی را نابود خواهد کرد. اینها جزو شواهد آنان بود:

اسناد سازمان سیا مربوط به تایمر مبو ای که ظاهراً بمب لاکربی را منفجر کرد - اسنادی که از تیم دفاعی سابقاً مخفی نگه داشته شده بودند.

تونی گاجی شاهد اصلی پرونده ظاهراً برای شهادت علیه مجراهی ۲ میلیون دلار دریافت کرده بود.

ادوین بولیر، مالک شرکت مبو، گفت که اف.بی.آی در سال ۱۹۹۱ به او ۴ میلیون دلار پیشنهاد داد تا شهادت بدهد که باقیمانده تایمر پیدا شده در نزدیکی صحنه سقوط جزئی از تایمرهای مبو ام.اس.تی-۱۳ ای بوده که به لیبی فروخته شده.

اولریش لامپرت، کارمند سابق مبو، در جولای ۲۰۰۷ قسم خورد که نمونه تایمر مذکور را در ۱۹۸۹ دزدیده و آن را به شخصی که "رسماً درباره پرونده لاکربی تحقیق می‌کرد." فروخته.

عبدالباسط علی المجراهی دادگاه تجدید نظری را که تمام این شواهد، و بیشتر، را آشکار می‌کرد در مقابل آزادی بر اساس "دلایل محبت‌آمیز" رها کرد. چرخ‌هایی در داخل چرخ‌هایی در داخل چرخ‌ها. "محبت‌آمیز"؟ چه کسی را خر کرده‌اید؟ این است داستان. آنچه بر هالی گریگ آمده و تمام مسایلی که پرونده‌اش را محاصره کرده‌اند داستانی است که آنقدر در سرتاسر دنیا تکرار کرده‌ام که خدا می‌داند. نمی‌گذارم این یکی از دست برود. این پتانسیل باز کردن چنان قوطی مملو از کرمی را دارد که سیاست بریتانیا و فرای آن را خواهد پوشاند. و باید چنین شود.

عدالت برای هالی. عدالت برای تمام کودکان.

اگر وضع "جهان اول" چنین است، خدا می‌داند در کشورهای "جهان سوم" یا "در حال توسعه" چه خبر است. از همه بدتر وضع مناطق جنگی همانند عراق، افغانستان و خصوصاً فلسطین و دیگر کشورهای بحران‌زده می‌باشد، که خدا می‌داند چه تعداد کودکان معصوم از آنها دزدیده شده و برای انجام مناسک شیطانی به کشورهای دیگر منتقل شده‌اند. مگر این عادل حمود نویسنده روزنامه مصری الاهرام نبود که در ۲۸ اکتبر ۲۰۰۰ نوشت: "جساد کودکان فلسطینی در حالی که از خون خالی شده‌اند مرتباً در اسرائیل یافت می‌شوند"؟ شما این را تعمیم بدهید به تمامی کشورهای جنگ‌زده که پای سربازان اسرائیلی و آمریکایی و سایر احزاب شیطان به آنها باز شده است. همانطور که گفتیم بسیاری از قتل‌های زنجیره‌ای کودکان، کودک‌آزاری‌ها و غیره که در رسانه‌های عمومی گزارش می‌شوند، کمی تا قسمتی یا عمدتاً سانسور شده‌اند. در آمریکا حداقل می‌دانیم که سیاست رسمی پلیس این است که در رویارویی با جنایات مربوط به فرق رازآلود و شیطان‌پرستان هیچ گزارشی که به اینگونه بودن آنها اشاره می‌کند انتشار عمومی نیابد. اینگونه جنایات تحت عنوان "سکولار" منتشر می‌شوند. قتل. تجاوز. و هیچ اشاره‌ای به محیط، فضا و مراسم عجیب و غریبی که جرم و جسد در محیط آن کشف شده نمی‌شود. هنگام رویارویی، سوال و درزهای گاه‌گاه، عمدتاً سلامت جمعی را بهانه می‌آورند. این خنده‌آور است در جامعه‌ای که امروزه هر ده کوره‌ای در آن دارای لژهای رسمی و مناسک هفتگی شیطان‌پرستی تحت نامها و فرق متفاوت است و کثیف‌ترین آئین‌های رازآلود با استفاده از "آزادی عقیده و بیان" به تبلیغ خود می‌پردازند. در کشوری که مجسمه عظیم خدای سگ مصریان، آنویس، خدای "مردگان" در فرودگاه دنور^{۲۰۷} برپا می‌شود، همجنس‌بازان و کودک‌بازان در خیابان‌ها پایکوبی کرده و تقاضای پایین آوردن سن قانونی را می‌کنند، انجمن عشق پسران و مردان^{۲۰۸} رسماً فعالیت می‌کند و شیطان‌پرستان علناً مراسمهای خود را تبلیغ می‌کنند. در عین حال در مدارس اجازه دعا خواندن داده نمی‌شود و هر روز نشانه‌های فرهنگ دینی و به خصوص مسیحیت بیشتر و بیشتر از زندگی محو می‌شود. در دنیایی که سکولار می‌خوانند و دم از جدایی دین و سیاست می‌زنند گردانندگان این دنیا تا خرخره در این مسائل غوطه‌ورند. این مسئله فرای یهودیت است. قدیمی‌تر از یهودیت است. مدونای خواننده هنگام مصاحبه درباره کابالیت شدنش گفت که این فرای دین و "قدیمی" تر از دین است. بله... این مسئله به قدمت شیاطین و نفرتشان از بنی آدم است.

²⁰⁷ Denver Airport

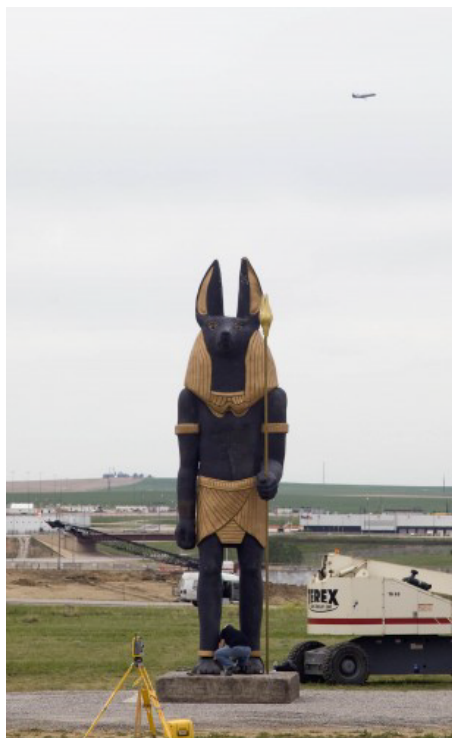
²⁰⁸ http://en.wikipedia.org/wiki/North_American_Man/Boy_Love_Association



آنویس در لندن



با چمدانش در نیویورک



در فرودگاه بین المللی دنور

این سگ سیاه را به بهانه و همراه نمایشگاه فرعون توتان خامون در تمام دنیا روانه می کنند

یک نمونه مهم دیگر را مثال بزنیم.

بوهمین گروو^{۲۰۹} منطقه ای است در شمال سان فرانسیسکو. منطقه ای با طبیعت زیبا و پر از درختان بسیار قدیمی رد وود^{۲۱۰}. در این منطقه ملک خصوصی عظیمی وجود دارد که از قدیم الایام شناخته شده به عنوان مکان تعطیلی تابستانی کاملاً مردانه بسیاری از سران ثروت و قدرت جهان. همیشه شایعاتی عجیب پیرامون آن در جریان بود. بسیاری همه ساله از همه جای دنیا به آنجا می آمدند و تحت حفاظت رسمی پلیس در میان جنگل ناپدید می شدند. سر و صداهاى عجیب به گوش می رسید و خلاصه داستانی مرموز بود. بالاخره معروفترین درز مستند آنچه در آنجا می گذرد توسط شخصی به نام آلکس جونز^{۲۱۱} صورت گرفت. او توانست مخفیانه به آنجا وارد شده و از یکی از مراسم عمومی فیلمبرداری کند. لغات و نثر حقیر من قادر به توصیف آنچه آنجا می گذرد نیست. بهتر است خود دیده و قضاوت کنید.

http://www.metacafe.com/watch/533214/bohemian_grove_footage/
http://www.youtube.com/watch?v=P_PAqT2JZOW&feature=related
<http://www.youtube.com/watch?v=C9k3iDVvyJU&feature=related>

²⁰⁹ Bohemian Grove

²¹⁰ Redwood trees

²¹¹ Alex Jones

دقت کنید که این یک مراسم عمومی بود. در همین مراسم شما یک نمایش قربانی انسان را شاهدید. بگوییم همه‌اش تئاتر است. این چه تئاتری است؟! انداختن یک تمثیل در آتش در پای مولوخ و صدای جیغ و ضجه‌های دردآور و تشویق حضار. تازه این نمایش **عمومی** و برای تازه واردهاست. گزارشات حاکی از اعمالی بسیار وحشتناکتر برای خواص است.

این آقایان اموال و سهام و زندگی شما را در دست دارند. اینها بانکداران، شاهزادگان، علما، دکترها، مهندسان، معماران، سیاستمداران، جامعه‌شناسان، نویسندگان و خلاصه بهترین‌های دنیای امروزند که بسیاری آنها را موفق و الگو حساب می‌کنند. برای مثل آنها شدن، خون و عرق می‌ریزند و تازه هیچگاه بیش از کارمند و کارگری خدمتگزار و دست به سینه برایشان نشده و برای به همین مرحله رسیدن هم، با فواید دنیوی حاصل از آن، آبهای دهانشان روان است، سر و دست می‌شکنند و برای هم نوشابه باز می‌کنند. اینها سرنوشت شما و فرزندان را در دست گرفته‌اند. اینها کلید موشک‌ها و بمب‌های اتمی را در دست دارند. شما شهروندان عزیز و مطیع برای تعطیلات می‌روید شمال، می‌روید دریا، کباب و باربیکیو درست می‌کنید. آقایان می‌روند گروه مشغول همجنس‌بازی، سوزاندن "دغدغه"^{۲۱۲} های خسته‌کننده‌شان و قربانی کردن به یک مجسمه جغد عظیم که (تصادفا!) آن را **مولوخ** می‌نامند. این اعتراف خود نیکسون بود که می‌گفت: "آنجا نهایت همجنس‌بازی که در ذهنتان هم نمی‌گنجد انجام می‌شود....".

²¹² Cremation of Care Ceremenoy





سمت چپ مرد ایستاده، ریگان، دورانی که هنوز بازیگر فیلمهای رده ۲ است، و سمت راست مرد ایستاده نیکسون.
سمت چپ نیکسون، کسی است که پلوتونیوم را به شما هدیه داد.



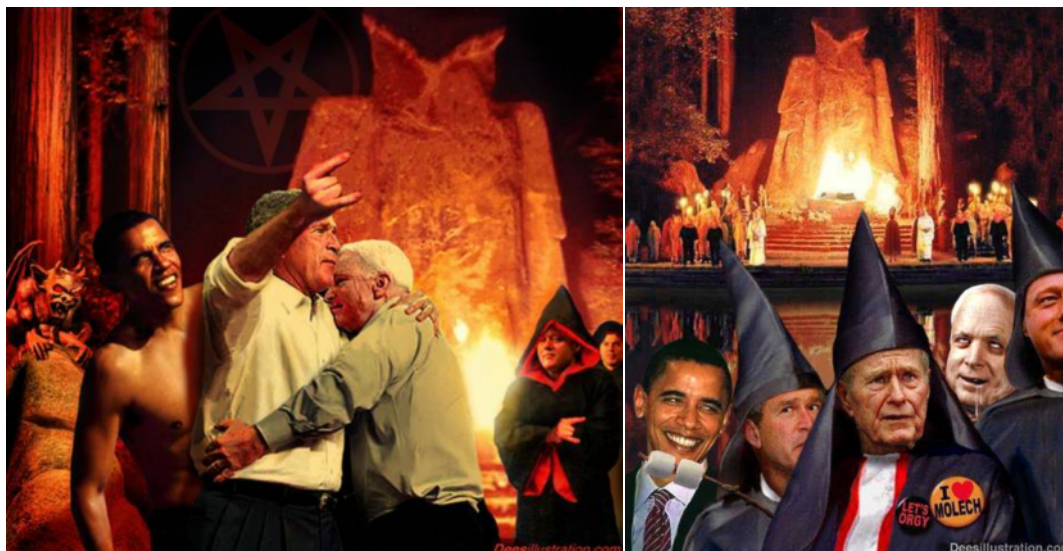
آیزنهاور - ژنرال و رئیس جمهور آمریکا



محافظت دولت از ملک پس از معروف شدن مکان و تظاهرات مردم



بوش و کارمندان سازمان سیا در بوهمین گروو



این سه تصویر مونتاژ اند، اما خوب واقعیت را نشان می‌دهند. همه افراد نشان داده شده در این مکان حاضر شده‌اند.

اوپاما. بوش. مک کین. کلینتون، راکفلر، بیل گیتس و بلر.

لطیفه‌ای دیگر هم بگویم و نمونه‌ها را در اینجا به پایان آوریم. بنجامین فرانکلین آمریکایی مدتی در لندن اقامت داشت. چندین سال پیش تصمیم به تعمیر و بازسازی با خرج ۱.۹ میلیون پوندی خانه‌ای که در آن سکونت داشت، در نزدیکی میدان ترافالگر ۲۱۳، گرفتند. هنگام کار ماجرای شبیه به ماجرای آن کنیسه نیویورکی خیابان آلد ریچ به وقوع پیوست. کارگران باقیمانده ده جسد را در خانه این پدر محترم آمریکا پیدا کردند. شش تای آنان کودک بودند. در زمان خبر نوشتند که محققان احتمال می‌دهند اجساد بیشتری نیز در آشپزخانه‌های زیرزمینی دفن شده باشند. حدس زدن بهانه رسمی‌ای که داده شد، الان دیگر نباید برایتان دشوار باشد. گفتند چون آقا دانشمند بوده

²¹³ 36 Craven Street, close to Trafalgar Square.

احتمالا این اجساد را برای تشریح و مطالعات علمیش به خانه آورده. اما کسی که زحمت تحقیق و مطالعه درباره فرانکلین و ارتباطاتش با فرق و محافل مخفی را بکشد احتمالا به توضیحات دیگری که قانع کننده ترند خواهد رسید. مثلا ارتباطاتش با کلوپ آتش جهنم ۲۱۴ اشراف انگلیسی و دستهایی که در آئین ها و مناسک رازآمیز داشت.



دیوید آیک محقق انگلیسی هنگام صحبت درباره اجساد پیدا شده در خانه فرانکلین

پیروان این فرق شیطانی نگاهشان معکوس است. به این صورت خدای خالق، "بد" و شیطان، "خوب" و هدیه دهنده "آزادی" و "استقلال از اخلاق" می شود. داستان این است. اینها باور دارند که قیده‌های اخلاقی تنها "قرارداد"هایی است که انسان‌ها ساخته و به آنها نیازی نیست. در حالیکه سنت می آموزد که اخلاق جزئی از قوانین الهی است که هیچگاه تغییر نمی کند. این همان شریعت هست. همان امر قدسی. این نقطه کلیدی تفاوت جهان بینی مدرن و جهان بینی سنتی است. دور نگفته ایم اگر بگوییم جهان بینی مدرن، همان جهان بینی شیطانی باستانی فرقه های کذایشان بود که برای دنیای مدرن بزک کرده و به صورتی ساده، آسان و با رنگ و لعابی جدید برای مردمی که با جریان آب شنا کرده و زحمت مطالعه مطالب سردرد آور را به خود نمی دهند عرضه کردند. تفاوت اصلی آن با نسخه عمومی حذف "غیب" و ماورای ماده بود. کافی است روی فروشندگان، فیلسوفان و متفکران اصلی آن زوم کنید که ببینید خود آنها به نسخه عمومی ایمان نداشته و در خفا نسخه اصلی که شامل "غیب" و اذعان به نیروهای فوق ماده

²¹⁴ Hellfire Club

نام تعدادی کلوپ در بریتانیای قرن ۱۸ ام، برای شخصیتهایی که علاقه به امور "غیر اخلاقی" داشته و عمدتا در سیاست بودند. اولین این کلوپ ها توسط دوک وارتون و دوستان تاسیس شد. بدنام ترین نسخه این کلوپ ها در انگلستان توسط سر فرانسیس داشوود تاسیس شد، که فرانکلین با این لژ ارتباط داشت.

Do what thou wilt شعار این کلوپ بود. یعنی هر چه میل می کشد بکن. فلسفه معروف به "تلم" که بعدا توسط آلیستر کرایلی نیز علم شد و امروز توسط دلقکهایشان چون Jay-z به عنوان موزیک به خورد ملت داده می شود.

است را اجرا می کردند. چه بسیار آنها که این جهان بینی را تحت هزار نام و چهره می آموزند و بر اساس آن زندگی می کنند و آن را دستاورد طبیعی دنیای جدید می دانند. همانها که زحمت تعقل را به خود نمی دهند که هیچ چیز این جهان بینی و "سکولاریزم"، مدرن، جدید و طبیعی نیست. هیچ چیزش. بریدن از امر و سنت الهی از تاریخی که ما می شناسیم نیز قدیمی تر است. و این کلاه بزرگی است که سر مردم گذاشته اند. پس از آتش هایی که برپا کردند. پس از انقلاب فرانسه. گفتند می خواهند دین و سیاست را جدا کنند. اعلامیه حقوق بشر را نوشتند. قوانینی را نوشتند که بسیاری امروزه می پرستند و نمی دانند که این قوانین از کجا آمده و با چه اهدافی نوشته شده اند. که بگویند ما نیازی به وحی نداریم. کسی که ذره ای درک از تاریخ فرق رازآمیز داشته باشد، همان فرقی که بت های فلسفه، منطق و فکری که امروزه به عنوان عقلا و بزرگان به خورد ما می دهند، از آغاز تا به امروز عضوشان بوده اند، می فهمد که چه کلاهی سرش رفته. اگر می خواستند دین و سیاست را جدا کنند پس می بایست قوانین و اصول جدید را بر اساس بی دینی و آتئیسم بنویسند. چنین کردند؟ خیر. بر اساس تعالیم خود نوشتند. بر اساس تعالیم mystery schools.



اعلامیه حقوق انسان و شهروندان تأیید شده توسط مجلس فرانسه ۲۶ آگوست ۱۷۸۹ در ۱۷ بند، ۱۷ عدد زندگی دوباره در تعالیم مخفی. علامت مصری چشم هورس، نشانی بسیار مهم در تمام فرق رازآمیز و مخصوصا ایلومناتی، در بالای اعلامیه جولان می دهد. یک علامت فاشیزم (فاسکیز، چوبهای گره خورده به هم در میان یک نیزه یا تبر، نشان روم باستان به معنی فدا کردن شخص برای جمع و نیزه و تبر به معنی قدرت و سیطره دولت، که بعدا نشان معروف فاشیست های جنگ دوم شد، در وسط لایحه ها نمایان است. بر سر آن کلاه فریگیان phrygian hat نشان مهم دیگری، که در انقلاب فرانسه به کلاه جاکوبیان نیز معروف شد، قرار دارد. و در بالای کلاه اوروبوروس oroborous، ماری که دم خود را می بلعد، می بینید.

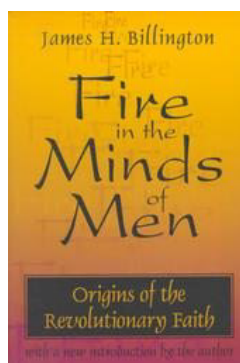
اما نگران نباشید! این ها همه ابتکارات و تزئیناتی معصومانه و تصادفی برای این دستاورد بزرگ بشری اند.

این منورفکران illuminati قیدهای اخلاقی را همچون بندهای مزاحمی می‌دانند که شیطان از آنها نجاتشان داده تا آزادی و استقلال را به بشر هدیه کند. جهان‌بینی اینان از آشوب به آشوب است. به زبان بسیار ساده:

۱ - در ابتدا هرج و مرج و آشوب بود و می‌توانستند هر غلطی می‌خواهند بکنند. عصر کفر و جاهلیت به زبان ما. عصر معصومیت و آزادی به زبان خودشان.

۲- ادیان توحیدی آمدند و زندگی را بسیار سخت کردند. شریعت و قانون گذاشتند. دیگر نمی‌توانستند هر غلطی بکنند، زیر هر بته‌ای جماع کنند، دسته‌جمعی مست کنند و ماسک به صورت بزنند و همه با هم عشق‌بازی کنند، در سر و صدای موسیقی و پایکوبی و سرمستی، کودکان غربا را قربانی کنند و انبیا را بکشند. بعد این ادیان ساختگی به عنوان دلیل مخالفت با آزادی و استقلال این بچه معصوم‌ها، قانون، سنت و شریعت الهی را بهانه کردند، شیطان بد را ساختند و به لوسیفر تهمت زدند و گفتند این کارها "بد" و "شیطانی" است.

۳ - باور ایلومناتی چنین پیش می‌رود که پس از این، دورانی خواهد بود که این ساختار افول خواهد کرد. اینان فعالترین نقش را در این دوران دارند. هدفشان نابودی امر قدسی است. مسخره کردنش. نابودی تمام ادیان و حکومت‌های سنتی. تا دینی نماند جز دینشان و پادشاهی نماند جز پادشاهشان. این مرحله مهمترین وسیله‌اش تحریک و عصبی کردن مردم است تا آشوب و انقلاب کنند. هر جرقه‌ای تشویق می‌شود و بر هر آتشی دمیده می‌شود. همانطور که گفتند هدفشان از یک شعله نورانی، روشنایی نیست، دنیا را به آتش کشیدن است. آتشی که از درون آن ققنوسی جدید متولد می‌شود.



کتاب آقای جیمز بیلینگتون، مسئول کتابخانه کنگره آمریکا و یک رودزین آکسفورد (Rhodesian) با عنوان "آتش در اذهان انسان‌ها - ریشه‌های ایمان انقلابی" عنوان را از کتاب possessed داستایوسکی گرفته، possessed به معنی کسی که تحت سیطره موجودی فرای مادی، عمدتاً شیطان، می‌باشد است. برخلاف بسیاری مورخان دیگر بیلینگتون روی وقایع تاریخی و دلایل اجتماعی تمرکز نمی‌کند. به جایش ردی تقریباً نامرئی از ایده‌هایی که عمدتاً توسط جوامع رازآلود منتقل می‌شوند را می‌گیرد. ایده‌هایی که در همان شعار انقلاب فرانسه خلاصه شدند: liberte, egalite, fraternite. همان شعار فراماسونی: استقلال، برابری، برادری.

هدف نهایی طبق شعار باستانی‌شان که شعار رده ۳۳ فراماسونری نیز هست «نظم از آشوب» می‌باشد.



Ordo ab chao = order out of chaos

۴- آشوب دنیا را می‌گیرد و حالا آقایان از این آشوب میل خود را بیرون می‌کشند. از این آشوب، نظم نوین دنیوی‌شان را بیرون می‌کشند. از این آتش، ققنوس بر می‌خیزد. پادشاه‌شان و حکومت جهانی‌اش پای می‌گیرد. فکر می‌کنید تصادفی بود همه رهبران پس از این فاجعه اقتصادی اخیر، که رسانه‌های رسمی نیز دیگر جلو آمده و مستند می‌سازند که برنامه‌ریزی شده بوده، پریدند جلو دوربین‌های خبری، با دشمنان گردو شکستند و مثل بلبل همه عین هم خواندند که این عالی فرصتی است برای درست کردن "نظم نوین جهانی" و نباید آن را از دست داد؟!

این نظم جدید در حقیقت آشوبی جدید است. بازگشت به جاهلیت و کفر. پایان عصر کمیت و آغاز عصر کیفیت معکوس، تقلبی و چپه. آنچه در سنت، "شیطان رجیم در ماسک خدا" می‌خوانند. ضد مسیح. دجال دروغگو. آشوب، با این تفاوت که حالا اینها آقائند و مولا. معنویت و دین را بر می‌گردانند. اما معنویت و دین خودشان.

این خلاصه‌ای است از جهانبینی ایلومناتی. خلاصه‌ای با نثر ساده برای کسانی که قدر سادگی را می‌دانند. اگر می‌خواهید بیشتر بدانید ارض الله واسعه. منابع هست. کتابها هست. و هیچ، هیچ بهانه‌ای نیست که فردا بگویید از کجا می‌دانستیم؟ زحمت بکش و تحقیق کن و به توضیح اول و دوم و سوم قانع نشو. حقیقت این امور و این فرقه‌ها مثل پیاز است. بو می‌دهد! اما مهمتر از آن، لایه لایه است. عاقل کسی است که به لایه اول راضی نشود. وقتی می‌گویند فلانی چنین گفت برود متن و خاطرات خود آن فلانی را بخواند. برود سر متون اصلی. قانع نشود به توضیحات رسمی فیلتر شده که برای عموم می‌نویسند. برود تلمود اصلی را بخواند. نیوتون را می‌خواهد بشناسد برود نوشته‌های خودش را بخواند. اگر گفتند چشم و مشعل و فلان چنین است راضی نشود و برود متون کابالستی و

فراماسونی را بخواند که آنها چطور می‌بینند. تا می‌تواند بخواند. آن تلویزیون لعنتی را خاموش کند و فکرش را به کار بگیرد. عقب برود تا کل تصویر را ببیند. روی یک نقطه تمرکز نکند و متخصص یک قطعه پازل نشود. علوم مختلف را بخواند تا تصویر را بهتر ببیند.^{۲۱۵} عاقل کسی است که اعمال و نشانه‌ها را ببیند و قضاوت کند. نگاهی به دنیای تان بیندازید و ببینید چقدر موفق بوده‌اند. از اعمالشان قضاوت کنید. آشوب‌ها و جنگ‌ها و غم و مصیبت مردم را ببینید. باحال و خوب شدن "بدی" و ملال‌آور شدن "خوبی" را ببینید. چپه شدن همه چیز را ببینید. مسخره کردن و نابودی تمام نظام‌های دینی و حکومتی سنتی را ببینید. ظهر الفساد فی البر و البحر را در هر گوشه‌ای و هر جنبه‌ای ببینید. نایابی یاقوت‌های رمانی، کیفیت، و اوج پلاستیکی کمیت را ببینید. درد ظاهری در جامعه را به جان حس کنید. تبدیل شدن رؤسای کشورها در ظاهر و باطن به کارمندان متحدالشکل و قول که همه به نوعی به دنبال نظم نوین جهانی‌اند را ببینید. نابودی پادشاهان سنتی و جایگزینی‌شان با کت شلوارهای متحدالشکل را ببینید و ببینید در این میان کدام پادشاهان جان سالم به در برده‌اند. همان‌ها که کارمندان محلی متحدالشکل‌شان دورشان حلقه زده و عکس می‌گیرند.



ملکه و دوستان و کارمندان متحدالشکل

^{۲۱۵} راهی راحت‌تر و سریع‌تر می‌خواهید؟ هیچ لازم نیست اینها را بخواند. جهاد اکبر کند و حقیقتاً به قرآن و اهل بیت ایمان آورد و چنگ زند و قلبش را برای خدا خاشع کند. علم می‌گیرد بدون آموختن.



اوباما در حال تعظیم ۴۵ درجه به امپراطور ژاپن و عبدالله سعودی. بسیاری معنی این حرکت را درک نکردند. چرا "قدرتمندترین رهبر دنیای آزاد" باید به دو پادشاه که یکی سمبلی وحشتناک از خودکامگی است اینچنین کمر خم کند؟

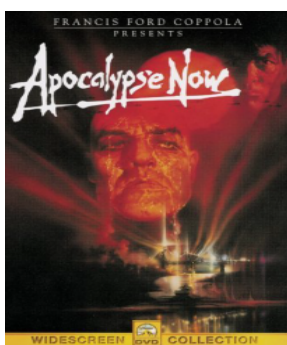
آنها که نفمیدند همانهایی اند که سر از کار این آقایان در نمی آورند.

شاید این نشانه علم اوباما به مرتبه حقیقی این دو پادشاه در جهان امروز، در بین "خودشان" است. اینها چه کسی را در شرق باقی گذاشتند؟ خاندان سلطنتی ژاپن، چه کرد یا چه بود که جان سالم به در برد؟ و آل سعود حقیقتاً کیستند که غریبان با اطمینان خاطر آنها را حاکم ارض مقدس مسلمانان کردند؟ چرا باید نماینده پر قدرتمندترین کشور دنیا در مقابل کسی تعظیم کند که به گفته خودشان عرب بی فرهنگ و سوسمارخوری بیش نیست؟

آیا نوشته‌های بعضی محققان سعودی، که یکیشان به قتل رسید، درباره یهودی بودن آل سعود و بعضی دیگر حکام عرب، و ارتباط آنها به یهودیان خیر، ریشه در حقیقت دارد؟

پس از عصر مادی‌بینی محض، رشد عجیب و سریع معنویت را در دنیای امروز ببینید. بازگشت دانشمندانی که تا دیروز تعصبشان بر مادی‌گرایی و نابودی معنویت بود، به احترام به سنن باستانی و اذعان‌شان به دست کم گرفتن آنها را ملاحظه کنید. اما این چه بازگشتی است؟ این همان معنویت و سنت‌های آقایان است، نه معنویت و سنت حق. عصر کمیت محض به پایان رسیده. منقضی شده. کیفیتی دارد جایگزینش می‌شود. معنویت بر می‌گردد. اما کیفیت و معنویت معکوس. کاریکاتور و مسخره. چلاق و یک چشم. و این نمی‌شود مگر در میان کوران. داستان لباس جدید پادشاه را یادتان هست؟ پادشاه را چه کسانی ممکن است تشویق کنند؟ مردمی که خود از او لخت‌ترند.

قربانی انسان، یک کودک، شیطانی‌ترین کاری است که کسی می‌تواند انجام دهد. هدف همین است. پروسه استقلال و آزادی در چشم آنها. چرا که از دید آنان، اگر شما قبول کنید که خدا بد است، یا خدایی نیست، که همان می‌باشد، در این صورت پس هیچ اخلاقی وجود ندارد. چیزی به نام درست و غلط وجود ندارد. تنها چیزی که مهم است همان اراده به سوی قدرت نیچه است. پیشرفت خودت به قیمت دیگران. حالا تو حق داری همه چیز داشته باشی، نه تنها می‌توانی، بلکه **باید** سعی کنی به سوی چیزی که خارج از این بحث در میان "عوام" و "سفها"، "بد" و "شیطانی" دیده می‌شود، باید تلاش کنی تا این ایمان جدیدت را مجسم کنی. تا "استقلال" و "آزادی" ات از خدا را نشان دهی، تا عصیان کنی به پیروی از ابوالعاصین و پز توانایی‌ات را بدهی در هر امری که بقیه عوام "بد" و "شیطانی" می‌بینند. فیلم جالبی در این باره وجود دارد. "اینک آخرالزمان"²¹⁶. معنی این فیلم چیست؟ آن کلونل در چشم دنیا و مردم شیطانی است. اما در آخر داستان می‌بینید که نه ... داستان عمیق‌تر از این حرف‌هاست. که بله، شاید این کلونل زیاده‌روی کرده، اما چیزی را کشف کرده. خود کلونل چنین توصیف می‌کند که گردانش را به دهکده‌ای می‌برد که در آنجا دستهای بچه‌ها را بریده بودند. اما او وحشت زده و ناراحت نشد. بلکه چیزی همانند "گلوله‌ای از الماس" به مغزش فرو رفت. او متوجه "نبوغ" این امر شد! توانایی اینکه مقید و اسیر چیزهایی که مردم "اخلاق" می‌نامند نشویم. و متوجه شویم که اراده به سوی هدف و به کارگیری هر وسیله‌ای به آن سو، مجاز است. که هدف وسیله را توجیه می‌کند.



²¹⁶ Apocalypse now – Francis Ford Coppola

فرهنگ مدرن و مخصوصا هالیوود، شیطان و "بد" را چنان کاریکاتور کرده که دیگر اکثر مردم نه تنها به امری بد یا شیطانی عقیده ندارند که هیچ، بلکه این امور را مسخره می‌بینند. وقتی شرکت کدبری بستنی می‌سازد به اسم "هفت گناه کشنده"، با هفت مزه، چه بگوییم؟



بستنی‌های مگنوم با طعم ۷ گناه کشنده

در پایین در تبلیغ تی‌شرت نوشته شده "گناه" کن و "عواقب" را بپوش

هدف وسیله را توجیه می‌کند. اگر وسیله این است که هزاران نفر از شهروندان خودت را بکشی، پس باید بکشی. در هر صورت آنها که شهروند حساب نمی‌شوند. آنها بزغاله و احشام حساب می‌شوند. شیاطین جن و انس افتخار می‌کنند در انجام این کارها. تصویر کالی را یادتان هست؟ این برایشان "قدرت" شان را ثابت می‌کند. از این بهتر و لذت‌بخش‌تر هم ایجاد تفرقه در میان بنی آدم و انداختنشان به جان یکدیگر است. هرچه نزدیکتر و عزیزتر، بهتر. چرا قرآن کریم مشخصا از اعمال اینها، جدایی انداختن بین زن و شوهر را ذکر می‌کند؟ چه چیزی دردناک‌تر است از نابودی عشقی پاک که خداوند رحیم بین یک زوج می‌گذارد؟ پس اختلاف می‌اندازند، با گناه، با فساد، بین زن و شوهر، پدر و فرزند، نسل‌ها، همسایه‌ها، شهرها، قوم‌ها، رنگ‌ها، ملت‌ها. مگر الرحمن نگفت که بهترینتان خداترس‌ترین‌تان است؟ مگر نگفت که اینها دشمن شمايند؟ چه آسان باور کردید که وجود ندارند، و چه تبلیغی برای هر جاسوس و دشمنی، بهتر از اینکه "وجود ندارد." اختلاف می‌اندازند. هر گندی که بنی آدم می‌زند بر سر خود زده، و هر گلی که می‌زند هم بر سر خود زده. اما بی‌معرفتی نسبت به خدا نیست؟ قدر خدا را ندانسته‌اید... کلام شیطان در مورد اکثران درست از آب در آمد. فرشتگان عذاب بر قوم لوط آمدند و گفتند جز یک خانه مسلمان در

بینشان نیافتیم. الان چه؟ برای ساعتی اقامت در این دنیایی که ظاهری از آن شناخته‌اید می‌کشید و می‌زنید و می‌برید و شیاطین را می‌خندانید و می‌گویند دیدید راست می‌گفتم. چه پست است این مخلوق خاکی.

اما چه زیبا گفت که در نهایت عاقبت برای بندگان است که برتری نمی‌جویند. که باطل، نابودشدنی است، و لو کره‌المشركون.

که اگر در کل دنیا یک امام و یک پیرو راستین باشد هدف انجام شده.

امام علیه‌السلام هست. غایب نیست. ما غایبیم. حاضر شویم. از خود شروع کنیم.



"به بانکداران صهیونیست ایمان داشتیم..."

ذکر خداوند رحمن در پایان را، شدیداً لازم و واجب دیدیم. حال چه ذکر ولی اش، یا قرآن اش. یا چیزی دیگر. تصاویر زیر دریچه‌ای از عالم نمادهای الهی به رویتان باز می‌کند. حال که همه غرق در نمادهای واژگون شیطانی هستند، ما نیز مفاهیم را نمادین گذاشتیم.



نصر من الله و فتح قريب و بشر المومنين يا محمد
(محمد (ص) می‌تواند اشاره به امام زمان ما نیز باشد)

حضرت علی علیه السلام "اسدالله غالب"



برگی بسیار زیبا از قرآن به خط کوفی قدیمی

بدا فی رجب ۱۴۳۰ و اکملت بعد سنة بحمد الله فی ۲۹ رمضان الکریم ۱۴۳۱

التماس دعا برای ظهور مولانا الامام الهادی المهدي سيف الله المنتقم صلى الله عليه و آله الطيبين الطاهرين

برای برادرانی که در کار کمک نمودند

و للعبد الحقير المذنب ابا يعقوب غفرالله له.

www.bidari-andishe.blogfa.com

My Irrelevant Defence: Meditations inside Gaol and out on Jewish----- Ritual murder, Arnold S. Leese

Der Judische Ritualmord, Helmut Shcramm

Debacle in Damascus, Harold Rhomme

Judaism's Strange Gods, Michael A. Hoffman II

The History of Judaism, Michael A. Hoffman II

The Life and Miracles of St William of Norwich by Thomas of Monmouth, translated by Augustus Jessopp, Cambridge University Press

New York State Journal of Medicine, Strange Murder of William of Norwich, 1133, by William D. Sharpe, 1st Nov 1971

Moustafa Tlass, Matzo of Zion

Blood Ritual, Philip de Vier

Rev. Marthin Luther, Jews and their Lies

Terrorism and Illuminaty, a 3000 year history, David Livingstone

The Dying God, the Hidden History of Western Civilization, David Livingstone

The Murder of Andrei Youshchinsky, former Duma member and attorney, G.G Zamyslovsky

Searching for the Jews who murder Gentile Babies: How These Jews Use the Babie's Blood, Dr.Vladimir Dal

The Relation of Jews to Blood, V.V Rozanov, Stockholm 1932 (reprint)

Jewish Ritual Murder Revisited Documentary

The Biggest Secret – David Icke